

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228048

UNIVERSAL
LIBRARY

TIGHT BINDING BOOK

دورهٔ تاریخ عمومی

برای سال تهیه متوسطه

شامل دورهٔ ماقبل تاریخ و تاریخ مصر و کلدان و آشور

و فنیقیه و ایران و یونان

موافق پرگرام جدید وزارت معارف

تألیف

میرزا عباسخان اقبال آشتیانی

معلم تاریخ و جغرافیا و ادبیات فارسی

چاپ سوم

حق طبع محفوظ

تهران ۱۳۴۵ ❀ در مطبعهٔ سعادت بطبع رسید

بسمه تبارك و تعالى

مقدمات

۱ - تعريف تاريخ و موضوع و فايده آن

تعريف تاريخ - در اوایل خلقت مردم تنها زیست میکردند جنگلهای طبیعی و طبع وحشی و خوی حیوانی مانع از آن بود که کرد یکدیگر جمع آیند و از نمره اجتماع و تعاون بهره بردارند .

این مردم منفرد برای حفظ حیات و رفع احتیاجات (غذا و مسکن و لباس و دفع حیوانات وحشی و غیره) موانع بسیار از کوه و جنگل و نا مساعدی آب و هوا و فراهم نبودن وسایل معیشت در پیش داشتند و ناچار بودند که با این موانع پیوسته در معارضه باشند و بوسیله غلبه بر آنها زندگانی خود را حفظ کنند .

برای غلبه بر این موانع مردم آن عصر جز قوه تدبیر و هوش حربی دیگر در دست نداشتند بنا بر این هر قدمی که برمیداشتند برهنهائی تدبیر و هوش بوده .

این مردم بكمك قوه مدبره خویش وسایلی فراهم کردند و تدابیری نمودند تا باستعانت آنها حیات خود را نگهداری نمایند و حوائج زندگانی خود را رفع کنند .

وقایع و اتفاقات زندگانی هر قوم و بیان علت و نتایج آن اتفاقات را تاریخ آن قوم میگویند.

برای آنکه جزئیات این اتفاقات و علت ترقی و تنزل مرزبور و زمان دقیق آن فهمیده شود باید در این خصوص سند کتبی و نوشته در دست داشت یا آنکه اطلاعات و اخباری را که از راههای دیگر فراهم آمده با اسناد کتبی مقایسه کرد. باین نظر تاریخ هر قوم باید مأخذ کتبی داشته باشد تا معتبر شمرده شود یعنی مادامیکه يك قوم با اختراع خط موفق نشده و وقایع زندگانی خود را خود ننوشته اند چگونگی احوال ایشان را تاریخ نتوان گفت بنا بر این -

تاریخ هر قوم کلیه وقایع و اتفاقاتیست که برای آن قوم در دوره تاریخی یعنی آن دوره که خط داشته اند رخ داده.

موضوع تاریخ - موضوع تاریخ هیئت اجتماعی و کلیه وقایعی است که وجود انسان در آنها دخالت داشته.

فایده تاریخ - امروز در دنیا اقوامی هستند که در پست ترین درجات زندگانی بسر میبرند، لباس و مسکن صحیح ندارند، از گوشت حیوانات و میوه جنگلها تغذیه میکنند و بدون اجتماع و علم و صنعت زیست مینمایند - چون فلاکت و بدبختی اینقسم مردم بمنتهی درجه است و معیشت آنها با زندگی حیوانات چندان تفاوتی ندارد آنها را وحشی میگویند.

در مقابل این جماعت مردمی دیگر هستند که سهلترین راه معیشت را دارند، در ظرف چند دقیقه از فرسوها راه با یکدیگر مخابره میکنند و بر اوج هوا صعود مینمایند، قعر دریا را در تحت نظر و تحقیق در میآورند کوه را میشکافند، و با وسایل سهل و آسان از دور ترین نقاط دنیا در

مدت قلیل مال التجاره های بسیار بممالك خود وارد مینمایند - برای ریت اولاد خود مدارس و معلم دارند، بوسیله علم و هنر آنها را برای زندگانی مهیا و قادر میسازند این نوع مردم را ستمدن مینامند.

افراد بشر از بدو خلقت ستمدن نبوده اند بلکه بهمان وضع وحشیان زیست میکردند - چنانکه گفته شد بوسیله اجتماع و تعاون بتدریج از تدابیر یکدیگر استفاده کرده و وسایل زندگانی را سهل و مهیا نموده اند.

۱ اکنون اگر مردم گذشته یعنی تمام افرادی که از بدو خلقت تا این عصر قبل از ما زیست میکرده و امروز بسرای دیگر شتافته اند وسایل زندگانی و تدابیر و افکار خود را از ما بگیرند یقین است که حالت معیشت ما از معیشت وحشیان پست تر و مشکلتر میگردد و جز فنا چاره برای ما باقی نمیباشد.

زندگانی امروزی ما از دولت واقدامات و زحمات مردمی است که قبل از ما میزیسته و هر یک بقدر قوه خود در راه تسهیل معیشت و حفظ حیات تدبیری کرده و اثری از خویش باقی گذارده اند.

تاریخ شرح گذشته مردمی است که اجداد مردم امروزی بوده و تجربه و وسایل زندگانی و زحمات خود را برای ایشان بارث گذارده اند یا آنکه لا اقل رفتار خود را آئینه عبرت و تجربه آیندگان قرار داده.

دانستن تاریخ بنظر تذکر اشخاصی که مربیان اولیه افراد کنونی بشر و فراهم آوردن ترقیات عصر حاضر بوده اند از جمله واجبات و از وظایف مردم حقشناس است و بنظر عبرت اند و زی مربی و آموزنده بزرگست که در قلیل مدتی صفحات گذشته را از پیش چشم اهل نظر میگذرانند و پند و حکمت و عبرت و تجربه را که برای زندگانی افراد

نیکبخت و سعادت، طلب از لوازم حتمی است در لوحه دل ایشان مینگارد.
تاریخ يك فايده اخلاقي و تربيتي بزرگ دارد که شاید از این جهت
نظیر نداشته باشد و آن اینکه از تحقیق گذشته بشر تکلیف اخلاقي آینده
افراد را معین میکند ترقیاتی که تا کنون برای نوع انسان حاصل شده از
نعمت تعاون و برکت مک یکدیگر بوده و افراد در ظل همین اصل کلی
غالب اوقات جان عزیز را فدای نفع نوع کرده و خویشان را در راه خدمت
بترقی و سعادت آتی بشر شهید کرده اند وظیفه هر فرد آنست که باین
ترقی و سعادت مک کند و هر چه میتواند در راه تعاون و خدمت
بنوع بکوشد.

یکی دیگر از فواید تاریخ مک کردن این علم است بعلمی که
وجود بشر موضوع آنهاست چه هر علم که یکجزء از زندگانی انسان را
موضوع تحقیق قرار دهد ناچار است از گذشته او نیز مقداری استمداد
نماید و از آن حالت حال و استقبال او را بگوید این قبیل مددها را باید از
تاریخ بگیرد.

تاریخ و جغرافیا - برای فهمیدن وقایع و حوادث تاریخ دانستن
دوامر مقدمتاً لازم است. اول مکانیکه آن واقعه در آنجا اتفاق افتاده،
دوم زمان حدوث آن.

اسامی بلاد و نواحی و حدود ممالك در تمام دوره تاریخی بیک
حالت نمانده بلکه تغییرات کلی کرده و اکثر اوقات در هر عصر و زمان
بوضع مخصوصی در آمده باین جهت دانستن جغرافیای محلی که تاریخ
آن موضوع بحث است در هر دوره و زمان برای محصل تاریخ
ضرورست.

اوضاع طبیعی محیطی که قومی در آن سکونت دارند در وضع زندگانی

ایشان تاثیر میکند و درجه ترقی و وضع معیشت را بمقتضای خود تغییر میدهد و بهمین مناسبت برای فهمیدن درجه ترقی و وضع معیشت هر قوم تا اندازه تحقیق جغرافیای طبیعی مسکن ایشان لازم میگردد و بهمین نظر است که همیشه قبل از شروع تاریخ همان قوم اندکی از وضع طبیعی مسکن ایشان گفتگو مینماید.

مبدأ تاریخ — دوم امری که در تحقیق وقایع تاریخی دانستن آن حتمی است زمان وقوع آنست و بقدری این امر ثانوی ضروریست که تاریخ بدون آن روایت مبهم و بیفایده است. بعلاوه همینکه یکی از معانی تاریخ وقت و زمان است میتوان اهمیت این امر را درك کرد. برای آنکه زمان وقایع را درست بفهمیم باید مأخذ مبدأئی درست داشته باشیم که زمان و وقایع را بآن بسنجیم.

عموماً عیسویان تولد حضرت مسیح و مسلمین سال هجرت رسول اکرم را از مکه بمدینه مبدأ تاریخ خود قرار میدهند و زمان وقایع را بانها می سنجند مثلاً واقعه را که ده سال قبل از ولادت مسیح واقع شده گویند در سال ده قبل از میلاد اتفاق افتاده و واقعه را که در ۶۵۶ سال بعد از هجرت پیغمبر اسلام حادث گردیده گویند در سال ۶۵۶ هجری رخ داده — حالیه سال ۱۹۲۶ میلادی و ۱۳۴۵ هجریست (هجرت پیغمبر ما در ۶۲۲ میلادی اتفاق افتاده) — تبدیل سالهای هجری بمیلادی در صورت ظاهر قدری مشکل است چه سالهای میلادی شمسی و سالهای هجری قمریست.



۲- قدمت انسان

بطور تحقیق معلوم نیست انسان در چه تاریخی قدم بعرصه وجود گذارده و چه وقت در روی زمین پیدا شده است. اکتشافات و تحقیقات مخصوصاً کاوشهاییکه در این اواخر بعمل آمده انسانرا با بعضی حیوانات عظیم که امروز بکلی از میان رفته اند معاصر قرار میدهد - چون حیوانات مزبور در هزارها سال قبل وجود داشته معلوم میشود انسان هم قدیمی است.

بعلاوه همین کاوشها و تحقیقات ثابت کرده که در ده دوازده هزار سال پیش در دنیا اقوامی پیدا میشدند که خط و کتابت داشتند و در طریق زندگانی مراحلی را که دلیل بر ارتقاء آن اقوام است پیموده اند. چون میدانیم وصول باین مراحل و موفق شدن باختراع خط و کتابت مدتها وقت لازم دارد میتوانیم بگوئیم این اقوام چندین هزار قرن قبل از اختراع خط و کتابت هم وجود داشته و در مراحل دیگر زندگانی بسر میبردند.

امروز همچنانکه از کتب آسمانی برمیآید اکثر علمای تاریخ طبیعی عقیده دارند که افراد بشر همه از يك پدر و مادرند و اولاد همین يك پدر و مادر در طی قرنهای مدت نقاط مختلفه سطح کره را فرا گرفته چون در روزهای اول در سطح زمین برای مسافرت موانع بیشمار از قبیل جنگلها و نهرها و حیوانات موزی و نشناختن راه و نبودن وسایل و غیره موجود بوده این امر یعنی انتشار افراد بشر در روی کره خیلی بتائی و کندی صورت گرفته و کرورها سال طول کشیده است تا اولاد يك پدر و مادری از يك محل معین که وطن اولی بشر باشد بتمام نقاط دیگر

منتقل شده‌اند.

تمام این دلایل با بعضی شواهد دیگر می‌فهماند که ظهور انسان در روی کره خیلی قدیمی است و از آنچه معمولاً تصور می‌رود خیلی بیشتر است.

۳ - ماقبل تاریخ و تاریخ

کلیه مدت زندگانی انسان را از ابتدای خلقت تا کنون بدو دوره متمایز تقسیم می‌کنند دوره ماقبل تاریخی و دوره تاریخی.

دوره ماقبل تاریخی را برای هر قوم از ابتدای خلقت شروع و زمان پیدا شدن خط و کتابت ختم می‌نامند. بنابر این دوره تاریخی دنباله دوره ماقبل تاریخی است یعنی ابتدای آنرا باید زمان پیدا شدن خط و کتابت و انتهای آنرا زمان کنونی بدانیم.

چون هر يك از اقوام و ملل در دوره مخصوصی دارای خط و کتابت شده و همه يك مرتبه باین امر توجه نکرده اند پس ختم دوره ماقبل تاریخی و شروع دوره تاریخی برای تمام آنها در يك زمان معین اتفاق نیفتاده است بلکه زمان ختم و شروع ایندوره برای هر کدام جداگانه است مثلاً چون در جلگه های اطراف دو شط نیل و فرات کتیبه ها بدست آمده که تاریخ کتابت آنها در حدود هفت هزار سال پیش از این است می‌گوئیم تاریخ ساکنین جلگه های فرات و نیل از هفت هزار سال پیش شروع میشود بهمین قیاس اقوامی را که هنوز در همان درجات پست زندگانی بسر می‌برند و تا کنون دارای خط و کتابت نشده نمیتوانیم جزء ملل تاریخی بشماریم بلکه باید بگوئیم قرن بیستم میلادی (یعنی همین دوره کنونی) برای این ملل هنوز دوره ماقبل تاریخی است.

همانطور که شرح احوال و تغییرات زندگانی انسان را در دوره تاریخی تاریخ میگویند شرح احوال او را در دوره ماقبل تاریخی هم علم ماقبل تاریخ مینامند.

۴- آثار ماقبل تاریخی

از پنجاه سال پیش تا کنون بواسطه حفريات و کاوشهای دقیق علماء و محققین مقدار زیادی اسلحه و آلات و ادوات زندگانی و استخوانهای انسان و حیوانات و غیره را بدست آورده اند که بنظر اول بهیچوجه اطلاعی از آنها بدست نمیآید زیرا هیچکدام با خط نوشته همراه نیست.

این آثار را بمناسبت اینکه از تاریخ قدیمترند و متعلق بدوره ماقبل تاریخی میباشدند آثار ماقبل تاریخ میگویند.

آثار مزبور در تمام قطعات عالم بدست میآید مخصوصاً در اروپا و امریکا چون مردم در صد تجسس بوده اند زیاده از قطعات دیگر بدست آمده و امروز محققین آثار مزبور را در موزه های مخصوص ضبط نموده اند علمای علم ماقبل تاریخ حالیه بوسیله دقت نظر در آثار مزبور اطلاعات و حقایقی راجع باحوال انسان در دوره ماقبل تاریخی بدست میآورند که از مجموع آنها علم ماقبل تاریخ تشکیل میشود.

۵- ازمنه ماقبل تاریخی

آثار ماقبل تاریخی متعلق بیک دوره یا یک قوم مخصوصی از بشر نیست بلکه آثار فوق متعلق به ازمنه مختلفه و اقوامی است که از جهت نژاد با یکدیگر تفاوت دارند.

آن مدت از زندگانی انسانرا که قبل از اختراع خط بوده بچهار قسمت که هر يك از آنها را عصر میگویند تقسیم میکنند از اینقرار :

۱ - عصر حجر قدیم ۲ - عصر حجر جدید

۳ - عصر مفرغ ۴ - عصر آهن

و علت این تقسیم آن است که در هر يك از این اعصار آلات و ادوات انسان بیشتر از يك چیز بوده مثلاً در عصر حجر بیشتر از سنگ و در عصر مفرغ بیشتر از مفرغ و در عصر آهن بیشتر از آهن . - دو عصر اول را دوره حجر و دو عصر آخر را دوره فلزات گویند.

دوره حجر

عصر حجر قدیم - عصر حجر قدیم عصریست که انسان در آن آلات و ادوات زندگانی خود را از میان احجار طبیعی انتخاب مینموده و با آنها رفع احتیاج میکرد .

آثار ایندوره بیشتر در شنهای کنار رود خانهها و دره ها یافت میشود و عبارت است از مقداری استخوان انسان که غالباً با استخوان حیوانات همراه است و چکش و تبر و بعضی آلات که نظایر آنها تقریباً امروز پیش بعضی از اقوام وحشی و پست وجود دارد .

غیر از شنهای سواحل رود خانه ها یا دره ها آثار انسان را در غارها یعنی در شکافهای کوه مخصوصاً شکافهاییکه مجاور رودخانه است بدست آورده اند.

بنا بر تحقیقاتیکه شده است این غارها در عصر حجر منزل انسان بوده است بهمین جهت مردم این عصر را مردم غار هم میگویند .

انسان در این عصر لباس صحیحی نداشته پوست حیواناتی را که از شکار بدست میآورد بدوش خود میانداخته غذای او نیز انحصار بماهیهای رودخانه‌ها و میره‌های درختان جنگلی و گوشت حیوانات شکاری داشته (قبل از اختراع آتش گوشت را مردم این عصر خام میخوردند و بعد از اختراع آتش کباب میکردند) بعضی آثار نقاشی نیز از مردم این عصر دیده شده که قابل ملاحظه است.

بطور اجمال شرح زندگانی و ترقیات مردم این عصر را میتوان از این قرار ذکر کرد.

- ۱ - مردم این دوره صیاد و ماهیگیر بوده‌اند.
- ۲ - منزل آنها در غارها و یاشکاف کوهها قرار داشته.
- ۳ - آلات و ادوات آنها از سنگهای صیقلی نشده و طبیعی بوده.
- ۴ - مردم این عصر حیوانات اهلی مثل سگ و گاو و اسب نداشته.
- ۵ - مدت این عصر خیلی طولانیست بطوریکه از چندین کرویر سال گذشته.
- ۶ - مردم این عصر خانه ساختن و پارچه بافی و کوزه سازی و بسیاری چیزهای دیگر را نمیدانستند.

۷ در آخر این عصر آتش اختراع شده.

اختراع آتش - در دوره ماقبل تاریخی انسان ببعضی اکتشافات موفق شده که از جهت اهمیت و دخالتی که در زندگانی بشر داشته خیلی مهمند و یکی از آنجمله آتش است.

انسان خیلی زود آتش را شناخته است زیرا آتش فشانی کوهها و آتش گرفتن اشجار خشک بواسطه برق و بهم خوردن اتفاقی دو سنگ و برجستن جرقه از آنها از خیلی قدیم آتش را بانسان شناسانده لیکن تولید

آتش بتوسط خود انسان و کشف طریقهٔ برای حفظ آن چندان بسهولت و زودی حاصل نشده است .

حقیقهٔ معلوم نیست انسان ابتدا بچه طریقه توانسته است بمیل خود آتش درست کند ولی از بعضی قراین میتوان طریقه اولیهٔ کشف آنرا حدس زد هرگاه قطعه چوب سختی را در شکاف چوب نرمی فرو بریم بسرعت در آن شکاف بجز خانیم بواسطهٔ اصطکاک ابتدا دودی تولید شده سپس از میان آن دود آتشی شعله ور خواهد گردید ، چون این طریقه ساده ترین طرقی است که بوسیلهٔ آن میتوان آتش بدست آورد چنین تصور می رود که مردم دورهٔ حجر هم ابتدا از همین راه آتش تهیه کرده باشند . اما اشکال مهم برای این مردم حفظ آتش و ممانعت از خاموش شدن آن بوده — برای جلوگیری از خاموشی آتش مردم قدیم زحمات زیاد متحمل میشده اند و بعضی از ایشان یکمرتبه که آتش را روشن میکردند دیگر نمیگذاشتند خاموش شود و احترام با آتش و دقت در حفظ آن نیز از همین جا ناشی شده است .

عصر حجر جدید — عصر حجر جدید عصریست که انسان سنگ را می تراشیده و بیشتر آلات و ادوات زندگانی خود را از سنگ تراشیده می ساخته اهالی بومی امریکا و قتی که اروپائیان آنقطعه را کشف کردند (در ۱۴۹۲ میلادی) در این درجه از تمدن بوده اند .

در این عصر انسان برای نجات از حملات حیوانات درنده بساختن منزل در روی دریاچه ها پرداخته ، چون این منازل را در دریاچه ها نزدیک بیکدیگر می ساخته اند و هیئت آنها از دور شبیه بشهر کوچکی بوده آنها را شهرهای دریاچه میگویند

ساختن کوزه از سفال وزراعت گندم و شخم زمین و آسیا کردن غله و پختن نان و بافتن پارچه های خشن از کتان و دوختن با سوزنهای استخوانی در این عصر معمول شده و آثار آسیا های سنگی آن عصر که خیلی شبیه با آسیا های دهقانان ماست بدست آمده .

بعلاوه در این عصر انسان بعضی حیوانات مثل سگ و اسب و گاوها اهلی کرده و آنها را بخدمت خود واداشته است .

بطور اجمال شرح زندگانی مردم عصر جدید از اینقرار است :

- ۱ - مردم این عصر علاوه بر صید غذای خود را از زراعت نیز تهیه میکردند ولی زراعت برای تمام اقوام عمومی نبوده .
- ۲ - منزل این مردم در شهرهای دریاچه قرار داشته و آثار این شهرها در دریاچه های مختلف مخصوصاً در دریاچه های سویس زیاد بدست آمده و امروز هم نظیر آنها در گینه جدید و جزایر جنوب شرقی آسیا دیده میشود .
- ۳ - آلات و ادوات زندگانی ایشان هم از سنگهای طبیعی بوده و هم از سنگهای صیقلی ولی سنگهای صیقلی غلبه داشته و بهمین جهت عصر حجر جدید را عصر سنک صیقلی هم میگویند .
- ۴ - مردم این عصر بعضی حیوانات را اهلی کرده اند .
- ۵ - از مردم این عصر بعضی انواع ظروف سفالین بدست آمده .
- ۶ - این مردم پارچه های لباس خود را از پشم خشن درست میکردند و بهمین مناسبت ساده ترین لباسها را لباسهای پشین میدانند .
- ۷ - مدت این عصر نسبت بمدت عصر حجر قدیم خیلی کوتاه تر بوده .

دوره فلزات

عصر مس و مفرغ - انسان پس از آنکه مدتی در دوره حجر زندگانی کرد اتفاقاً بوجود فلزات پی برد و پس از اطلاع بر وجود آنها فلزات را که سهلتر استخراج میشد استخراج کرد و آلات و ادوات زندگانی و اسلحه خویش را از آنها ساخت - استخدام فلزات برای رفع احتیاج یکی از قدمهای بزرگی است که انسان در تاریخ ترقی خود برداشته .

بنظر میآید اول فلزی که انسان استخراج کرده و آنرا در ساختن آلات و ادوات زندگی بکار برده مس باشد چه مس بحالت طبیعی یعنی بدون اختلاط با اجسام دیگر یافت میشود و استخراج آن از معدن نسبت بفلزات دیگر خیلی آسانتر است پس در دوره فلزات عصر اول عصر مس است .

عصر مس چندان دوامی نکرده زیرا مس آن اندازه استحکام و مقاومتی را که لازم است نداشته و آلات و ادوات و حربه های مسین پس از یکی دو مرتبه تصادم با اجسام سخت بکلی از کار می افتاده است . در دوره که انسان بیشتر آلات خود را از مس میساخته اتفاقاً بوجود قلع نیز پی برده و چون قلع هم مثل مس قابلیت استحکام و مقاومت نداشته آنرا با مس بنسبت (۱۰/۱) مخلوط کرده و از آن مفرغ را حاصل نموده است .

مفرغ از حیث استحکام و مقاومت بر مس و قلع هر دو ترجیح دارد یعنی آلات مفرغی مدتها میتواند در مقابل صدمات مقاومت کنند بهمین جهت عصر مفرغ از عصر مس خیلی طولانی تر شده ، آلائی که از مردم عصر مفرغ بدست آمده بیشتر از جنس اسلحه (تبر و چکش و نیزه

و خنجر و شمشیر) و بعضی آلات منزلی مثل کاسه های مفرغی و بعضی زیور آلات مانند بازوبند و گوشواره و دست بند و غیره است، در این دوره مقدمات شهر نشینی و انتقال از وحشی گری و بدویت بتمدن نیز شروع گردیده .

عصر آهن -- بعد از ختم عصر مفرغ عصر آهن شروع میشود و مدت عصر آهن نسبت باعصار دیگر خیلی کوتاه تر است چه از ده دوازده هزار سال تجاوز نمیکند .

عصر حاضر برای ما و متمدنین دیگر هنوز عصر آهن است زیرا که هنوز بیشتر آلات و ادوات زندگانی از آهن فراهم میآید .

تاریخ از اواخر دوره فلزات یعنی از اواخر عصر مفرغ یا از اوایل عصر آهن شروع میشود چه در این دوره بوده است که مردم قادر باخترع خط شده و آثار و افکار و سرگذشت خود را مدون نموده اند هنوز در دنیا اقوامی هستند که در عصر حجر جدید زندگی میکنند یعنی تاکنون دارای خط و کتابت نشده اند و در همان درجات پست زندگانی یا بعبارة اخری در دوره ما قبل تاریخی بسر میبرند .

۶ - نژاد های بشری

تمام سکنه روی زمین کاملاً بیکدیگر شبیه نیستند بلکه عدّه از جهت قد و وضع ججمه و قیافه صورت و رنگ و لب و بینی باعدّه دیگر تفاوت دارند بهمین وجه درجه احساس و شعور و استمداد همه یکسان نیست - بواسطه وجود همینگونه اختلافات افراد بشر را بچند دسته تقسیم میکنند و هر کدام از آنها را نژاد میگویند - افراد یک نژاد تمام مردمی هستند که از اکثر جهات بیکدیگر شبیه ترند و با

مردم دیگر تفاوت دارند - مجموع علائم وصفاتی را که بوسیله آن میتوان افراد يك نژاد را از نژاد دیگر تمیز داد صفات ممیزه آن نژاد میگویند . مثلاً صفات ممیزه نژاد سفید . صورت کشیده و موهای سیاه موج دار یا خرمائی رنگ و بینی باریک و مستقیم و لبهای نازک و ریش زیاد است نژادهای عمده عبارتند از نژاد سفید و زرد و سیاه و قرمز .

۱ - نژاد سفید تقریباً در تمام اروپا و شمال افریقا و مغرب آسیا و اکثر نقاط امریکا و اقیانوسیه سکونت دارند و باین دو قطعه اخیر از قطعات دیگر مخصوصاً از اروپا رفته اند ، استعداد هوش و احساس افراد این نژاد زیاد است .

۲ - مسکن اصلی نژاد زرد آسیای شرقی (چین و ژاپن و هندوچین) است و بعضی از قبایل بدوی این نژاد مثل مغولها و منچوها و ترکهای عثمانی و مجارها از وطن اصلی خود بممالک دیگر هجوم برده در آن نقاط ساکن شده اند صفت عمومی آنها : حجمه مستدیر و لبهای نازک و چشمهای بادامی و پوست زرد یا تیره و موهای نرم و سیاه و ریش کم است بعضی از شعب این نژاد مثل سفید پوستان مستعد و باهوش و زیرکند .

۳ - نژاد سیاه در افریقای مرکزی و جنوبی سکونت دارند ، صفات ممیزه آنها بینی پهن و پوست قهوه یاسیاه و گونه های برجسته و کلفت است و افراد آن بی استعداد ترین مردم محسوب میشوند و هنوز بوحشیگری زیست میکنند .

۴ - نژاد قرمز سکنه بومی امریکا است که امروز از مقابل سفید پوستان مهاجر فرار اختیار کرده و بصحاری و جنگلهای پناه برده اند صفت عمومی آنها پوست زرد مایل بقرمزی و موهای صاف است .

اگر چه از روی صفات ممیزه نوع بشر را چنانکه بیان شد بچهار نژاد تقسیم میکنند لیکن حقیقتاً حد مشخصی بین افراد انسانی وجود ندارد تا بتوان کاملاً آنها را از یکدیگر تمیز داد فقط برای سهولت کار علمای تاریخ طبیعی و جغرافیا قرار این تقسیم را داده اند و این تقسیم بندی چنانکه مشاهده شد از روی صفات ظاهری بدن و وضع طبیعی است و به جغرافیا بیشتر ارتباط دارد تا بتاریخ .

آن تقسیم بندی که در تاریخ بیشتر منظور است تقسیم بندی مردم از روی زبان آنهاست .

امروز در روی زمین السنه و لهجه های مختلف بین مردم شایع است که در نظر اول هر يك از آنها وضع يك زبان مخصوصی دارد لیکن با دقت کا ملتری میتوان فهمید که بیشتر اختلاف السنه عارضی و نتیجه تأثیر متبادی اوضاع طبیعی است و هر عده از آنها روز اول از يك ریشه یعنی از يك زبان مخصوصی که آن امروز بکلی از میان رفته اشتقاق یافته اند .

عموم اقوامی را که زبان آنها از يك ریشه مشتق شده اعضای يك خانواده می شمارند و آنها را بهمین اسم زبان مشترك ایشان میخوانند مثلاً از نژاد سفید تمام طوایفی را که اصلاً زبانشان با زبان ایرانی قدیم يك اصل داشته طوایف آری و تمام طوایفی را که زبانشان با زبان عربی دارای يك ریشه اصلی بوده طوایف سامی مینامند (بنام سام پسر حضرت نوح که بگفته توریه پدر اقوام سامی است .)

باین ترتیب نژاد سفید بدو شعبه عمده تقسیم میشود . شعبه آری و شامل ایرانیها و هندوها و اهالی قفقاز و تمام سکنه اروپا (غیر از عثمانیها و مجارها و اهالی فنلاند و غیره) و شعبه سامی شامل قوم یهود و عرب و

فنیقیها و آشوریها و کلدانیهای قدیم .
 بهمین وجه السنه نژادهای دیگر نیز بشعب چند تقسیم میشود که
 ذکر آنها عجاله . برای ما چندان مفید فایده نیست .

۷- مهد تمدن قدیم و متمدنین اولیه

چنانکه از تحقیق اوضاع طبیعی سطح زمین و وضع زندگی طبقات مختلفه مردم فهمیده میشود مناطق منجمده و حاره بواسطه شدت آب و هوا و سرما و گرمای فوق العاده . برای زندگی و کار و ترقی مساعد نیست . بهمین جهت این مناطق همیشه کم جمعیت بوده و سکنه آن هم بحال وحشیگری یا نیمه تمدن زیست کرده اند و هنوز هم بهمین حال را دارند . منطقه مساعد . برای زیست و ترقی منطقه معتدلت و مانع کار و حرکت نیست . بهمین نظر حالیه هم . بر جمعیت ترین و آبادترین مناطق دیگر میباشد .

چون در اعصار ما قبل تاریخی انسان و سایل زیاد برای استفاده از زمین و گذراندن معیشت نداشته ناچار غالباً نقاطی را برای زندگی اختیار میکرده که برای این امر مناسبتر بوده و استفاده از آن کمتر تدبیر و زحمت لازم داشته و باین نظر مناسبترین نقاط جنگلهای اطراف شطوط منطقه معتدله است .

بمناسبت اینکه امریکا تا قرون جدیده برای ما مجهول بود و از آن اطلاع نداشتیم این قبیل نواحی قدیمه را باید منحصر بقسمتی از بر قدیم بدانیم که در منطقه معتدله واقعست و این قسمت از آنجهت که منطقه معتدله جنوبی مانند منطقه معتدله شمالی استعداد جلب سکنه و آبادی را ندارد بلکه بهیچوجه با آن قابل مقایسه نیست منحصر میشود بباریکه

ازیرقدیم که شمال افریقا و جنوب اروپا و قسمتی از آسیا را متضمن است و این ناحیه همان اطراف دریای مدیترانه است بانضمام قسمتی از هندوستان و آسیای شرقی و چون قدیمترین تمدنهای نوع انسان در این قسمت بظهور رسیده آن را مهد تمدن قدیم مینامند.

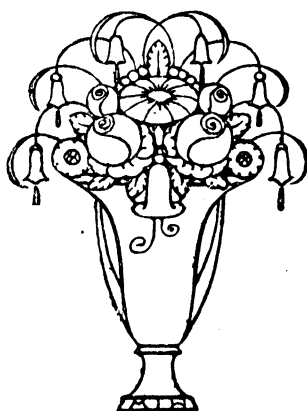
این ناحیه بچند قسمت مشخص تقسیم میشود که اسامی هریک با سکنه آنها از این قرار است:

- ۱ - جلگه دو شط دجله و فرات یعنی جلگه بین النهرین (مسکن دو قوم از شعبه سامی موسوم به کلدانیها و آشوریها).
 - ۲ - دوره رود خانه نیل در شمال شرقی افریقا (مسکن مصریها)
 - ۳ - ساحل شرقی مدیترانه و فلسطین (مرکز دو قوم دیگر از شعبه سامی یعنی بنی اسرائیل و فنیقیها).
 - ۴ - دره های قابل سکونت فلات ایران (مسکن چند شعبه از آرینها اجداد ایرانیان امروزی).
 - ۵ - دو شبه جزیره یونان و ایتالیا (مسکن دو قبیله از آرینها موسوم به یونانیها و رومیها).
 - ۶ - جلگه شط گنگ در هندوستان (مرکز اجتماع يك دسته دیگر آرینها).
 - ۷ -- جلگه دو شط هوانگهو و یانکتسه کیانگ در چین (مسکن يك شعبه با استعداد از نژاد زرد یعنی چینیهها).
- این اقوام یعنی کلدانیها و آشوریها و مصریها و بنی اسرائیل و فنیقیها (تمام از شعبه سامی) و ایرانیها و هندوها و یونانیها و رومیها (تمام از شعبه آرین) و چینیهها (از نژاد زرد متمدنین اولیه میباشد) یا بعبارة اخری این جمع اقوامی هستند که زودتر از طوایف دیگر نوع بشر

دست از وحشیگری کشیده و داخل در دایره تمدن و تاریخ گردیده اند و چنانکه ملاحظه میشود تمام آنها باستثنای چندینیها از نژاد سفیدند .
چون تاریخ چین و هند چندان بتاریخ مملکت ما راجع نیست و از قدیم موانع طبیعی مانع ارتباط کامل اهالی این دو مملکت با ممالك متمدنه دیگر بوده از ذکر تاریخ آنها صرف نظر میکنیم و ملل دیگر که قوم ایرانی هم یکی از آنهاست میپردازیم .

اگر ساحل شرقی مدیترانه را حد تقسیم بین مسکن اقوام فوق قرار دهیم آنها را بدو قسمت میتوانیم تقسیم کنیم . یکدسته آنها که مسکنشان در مشرق این حد و دسته دیگر آنها که مسکنشان در مغرب این قرار دارد دسته اول را که شامل اقوام کلدانی و آشوری و مصری و بنی اسرائیل و فنیقی و ایرانی میباشد ملل قدیمه مشرق و دسته دوم یعنی یونانیها و رومیها را ملل مغرب مینامند .

همین سبب تاریخ قدیم دنیای متمدن بدو قسمت مشخص تقسیم میشود . قسمت اول تاریخ ملل قدیمه مشرق و قسمت دوم تاریخ ملل قدیمه مغرب ، و در این راه تقدم با ملل قدیمه مشرق است .



قسمت اول

تاریخ ملل قدیمه مشرق

فصل اول

تاریخ مصر

۱ - مملکت مصر و اهالی آن

موقع مصر - مصر مملکتی است از افریقا که دریای مدیترانه و بحر احمر و صحرای افریقا از اطراف آنرا محدود مینمایند و حدود جنوبی آن کاملاً مشخص نیست .

این مملکت قریب ۸۰۰۰ فرسخ مربع وسعت دارد ولی تمام این وسعت قابل سکونت نیست چه دو طرف آنرا صحرا فرا گرفته سمت مغرب را قسمتی از صحرای افریقا بنام صحرای لیبی (۱) و طرف مشرق آنرا دشتی که مصریها آنرا صحرای عربستان میگویند و بین آن و عربستان اصلی بحر احمر فاصله است .

از ۸۰۰۰ فرسخ مربع که وسعت تمام مصر است بیش از نصف مسکون نیست و این قسمت مسکون همان شکافی است که شط عظیم نیل در آن جریان دارد طول این دره قریب ۱۴۰ و عرض آن تقریباً سه فرسخ است . اگر نیل وجود نداشت یقیناً مصر نیز مانند صحرا های اطراف

خود نی آب و آبادی و غیر مسکون میشد و بهیچوجه نمیتوانست سکنه زیاد و تمدن زیاد داشته باشد .

شط نیل — نیل از عظیمترین شطوط عالم است و قریب ۱۰۰۰ فرسخ طول دارد این شط از دریاچه های مرکزی افریقا سرچشمه میگيرد یعنی از زیر خط استوا شروع و در منطقه معتدله شمالی ببحر مدیترانه وارد میگردد .

نیل دارای آبشارهای متعددیست که آنها را عرب شلاله میگویند و مهمترین این شلالات شلاله آسوآن است که در جنوب مصر در نزدیکی مدار راس السرطان است قرار گرفته و از شمال بجنوب اول شلاله نیل میباشد .

مصریها سرچشمه های نیل را نمیشناختند زیرا از آسوان بدیستر نرفته بودند و میگفتند آب آن نتیجه گریه کردن یکی از ربه النوعهای مصریست در فراق شوهر خود .

هرسال اواخر بهار آب رودخانه نیل نصف میشود و سطح آن از موقع دیگر سال پائین تر میرود و چون در این موقع رنگ آن آبی شفاف است آنرا نیل آبی میگویند

در اول تابستان آب نیل بتدریج شروع بافزایش مینماید و سطح آب بالا مینماید و گاهی مقدار بالا آمدن آن از حد اول بهشت نه ذرع میرسد در این موقع رنگ آب نیل سبز است و این رنگ سبز رنگ آبهای مرده ایست که در مواقع طغیان در اطراف مجرای آن شط جمع میشود و تشکیل باتلاق و مرداب میدهد .

چون آبهای مزبور مدت چند ماه مینماید رنگ سبز حاصل میکنند در هر دفعه که آب نیل طغیان مینماید وارد این باتلاقها میگردد و آن

آبهاي ناسازگار مردابی را باخود میآورد و باینجهت رنگ آن سبز میشود و در اینصورت آنرا نیل سبز میگویند.

در اواسط تابستان طغیان نیل بمنتهی درجه میرسد و این موقع زمانی است که تقریباً تمام دره نیل را آب فرا میگیرد و قرا و قصبات وادی نیل مانند جزیره های کوچک در میان آب شناور میگردد.

چون در این موقع نیل خاکهای قرمز اطراف مجرای خود را میکند و باخود بمصر میآورد آب آن قرمز میشود در اینحالت آنرا نیل قرمز میگویند.

زمانیکه آب نیل فرو می نشیند از این گل قرمز يك طبقه لای بر روی زمین و اطراف دره خود میگذارد که مانند کود ورشوه فوق العاده برای زراعت مناسب است و در همین قسمتهاست که مصریها پس از فرو نشستن آب نیل زراعت مینمایند. باین ترتیب می بینم که رودخانه نیل برای زراعت مصر هم آب فراهم میآورد و هم رشوه و خاک بهمین نظر است که مصر را بعضی از صاحب نظران آورده نیل گفته اند.

دلتای نیل — شط نیل از شلاله آسوان ببعد وارد مصر میشود و تقریباً از این نقطه تا مصب بر مقدار آب آن افزوده نمیشود زیرا خود مصر باران و رودخانه ندارد و طغیان و آب نیل مربوط ببارانهای فلات حبشه و فلات افریقای استوائیست.

در شمال قاهره حالیه دره نیل وسعت زیاد حاصل میکند و رودخانه در سطح زمین منتشر شده بشعب چند تقسیم میشود و از آنجا تادریا بهمین وضع پیش میرود؛ این قسمت یعنی فضای بین دریای مدیترانه و شمال قاهره که شعب نیل در آن جاری هستند سطحی است مثلثی شکل که چون شباهت بدال یونانی دارد آنرا دلتای نیل میگویند (یونانیها این حرف را

دلثا (۱) گویند و آنرا باینصورت نویسند (△)

قسمت دلتائی نیل یعنی ناحیه مجاور مصب آن شط را نیل سفلی یا مصر سفلی و ناحیه جنوب مصر و حوالی فلات حبشه را مصر علیا می گویند مصر علیا را بالاخص بونانیهای قدیم اتیوپی (۲) مینامیدند نوبه حالیه در محل همان اتیوپی قدیم قرار دارد.

حاصلخیزی مصر — مصر از برکت شط نیل یکی از ممالک حاصلخیز دنیا است و با آنکه اراضی مزروع و قابل سکونت کم دارد امروز قریب ۲۳ کرور سکنه را غذا میدهد و سابقاً یعنی در ایام دولت قدیم خیلی بیش از عصر حاضر جمعیت داشته.

محصول عمده مصر غلات و باقلا و عدس و بقولات و ارزن و انگور و خرماسه و با آنکه اهالی برای حصول چندان زحمت نمی کشند حاصل خوب از خاک بر میدارند و چون نیل در عرض سال دو مرتبه طغیان منظم دارد و هر دفعه بر روی اراضی يك طبقه گل و لای قرمز میگذارد مصر سالی دوبار استعداد زراعت حاصل مینماید.

دره نیل دارای چمن و مراتع خرم و سبز است و در این مراتع گله های متعدد گاو و گوسفند و غاز بچرا و گردش مشغول میشوند.

از نباتات مخصوص مصر دو گیاه از قدیم اشتها را خاصی داشته یکی باقلای قبطی (لوتوس) (۳) که مصریهای قدیم دانه های آنرا میخوردند و نقاشان و هنرمندان ایشان گل آنرا سرمشق کار قرار میدادند. دیگر پاپیروس (۴) که پوست آنرا مصریها و بعضی دیگر از ملل قدیمه بجای کاغذ استعمال میکردند و بر روی آن چیز مینوشتند.

قوم مصري — مصریها طایفه هستند از نژاد سفید که از راه برزخ

سویس (سوئز) از آسیا بدره نیل آمده اند

سکنه قدیم مصر معلوم نیست از چه نژادی بوده اند . بیشتر این طور حدس زده میشود که پیش از ورود مصریها بدره نیل دسته از سیاهان در ناحیه مزبور سکونت داشتند و مانند سیاهان امروز در وحشیگری و نیمه تمدن سر میگرداند مصریها برایشان غلبه یافته دره نیل را از وجود آن قوم مصفا ساختند و خود در آنجا ساکن شدند .

مصریان با آنکه از قدیم تا کنون با اقوام مختلفه مخلوط شده اند شکل قیافه و وضع صورت آنها چندان تفاوت حاصل ننموده چنانکه در این اواخر یکی از محققین و مسافرین فرانسوی و قتیکه در نتیجه کاوشهای خود مجسمه چوبی یکی از مصریان قدیم را بدست آورد و بمصریان امروزی نشان داد این مردم گفتند این مجسمه شیخ البلد ماست که بتازگی وفات کرده و بهمین علت او را مجسمه شیخ البلد نامیدند .

مصریان قدیم مردمی ملایم طبع و آرام و مطیع بودند و بیشتر به زراعت روزگار میگذاشتند و چندان بجنک و خوریزی مایل نبودند در جنگها بیشتر خارجیان مخصوصاً سکنه انیوبی و لیبی را بمزدوری استخدام مینمودند و بتوجه آنها دشمنان خود را دفع میکردند .

همین ملایمت طبع مصری و وضع طبیعی مملکت ایشان سبب شده که مصریها مثل بعضی اقوام دیگر مانند آشوریها و ایرانیها نتوانسته اند دولت وسیع تشکیل دهند و بهمین جهت تمدن مصری تمدن لشکری و کشوری نیست بلکه بیشتر زراعتی و از نوع معیشت مردم صلحجو و آرام است

۲ - فراغده حص و دورۀ سلطنت ایشان

تاریخ مصر - تا این اواخر مصریها گمان میکردند قدیمترین اقوام متمدن عالم میباشند لیکن حالیه ثابت شده که در بین النهرین و سرزمین کده قبل از آنکه مصریها متمدن شوند تمدنهایی وجود داشته ، ما رعایت ترتیب متعارفی را از دست نداده تاریخ ملل مشرق را از مصر شروع میکنیم .

مصریها پادشاه خود را فرعون میگفتند و بموجب روایت خودشان اولین فرعون مصر منس (۱) یا منا نام داشته و در حدود چهارپنجهزار سال قبل از میلاد میزیسته .

مصر در سال ۵۲۵ قبل از میلاد بتصرف کامبوزیا پادشاه هخامنشی در آمده و از آن تاریخ جزء ایالات متصرفی ایران قرار گرفته فاصله ما بین پنجهزار سال و ۵۲۵ قبل از میلاد که تقریباً ۴۵ قرن میشود زمانیکه مصریها از خود سلطنت و استقلال و پادشاه داشته اند و اگر چه در این فاصله هم گاهگاهی خارجیان بر این مملکت استیلا یافته اند لیکن استیلای ایشان موقتی بوده و مصریها پس از کمی باز خود سلطنت را بدست آورده اند .

بایتختههای مصر - در مدت استقلال مصر یعنی در زمانیکه سلطنت این مملکت با فراغنه بوده از این پادشاهان ۲۶ سلسله در مملکت مزبور سلطنت کرده اند و سلسله های مزبور چند بایتخت داشته که معتبرترین آنها سه شهر است : اول شهر منفس (۲) دوم شهر تب (۳) سوم شهر سائیس (۴) .

منفیس با منف در نزدیکی قاهره حالمیه در مجاورت مصر سفلی قرار داشته و بعقیده مصریها از بناهای اول فرعون ایشان یعنی منس بوده این شهر قریب ۵۰۰۰ سال یعنی از زمان فرعون اول تا اوایل قرن سیزدهم میلادی وجود داشته و ابنیۀ آن باقی بوده . در این تاریخ اهالی مصر مقداری از بناهای آنرا خراب کردند و مصالح آنرا برای ساختن خانه های خود در قاهره بکار بردند . شهر منفیس تا زمان سلسله دهم پایتخت فراعنه مصر محسوب میشود .

از اول سلسله یازدهم تا آخر سلسله بیستم پایتخت مصر در شهر تب یکی از شهر های مصر علیا قرار داشت و از آن سلسله تا موقع انقراض سلطنت فراعنه بدست کامبوزیا (از سلسله بیست و یکم تا بیست و هشتم) یکی از شهر های دلتای نیل یعنی سائیس پایتخت بود :

چون تاریخ بیست و شش سلسله فراعنه مصر حقیقتاً در زمان پایتختی هر يك از سه شهر فوق تاریخ تسلط آن شهر بر بلاد دیگر وادی نیل است تاریخ مصر را ب سه دوره تقسیم میکنند از این قرار :

۱ - دوره قدیم تاریخ مصر - یادوره پایتختی منفیس از تاسیس سلسله اول تا آخر سلسله دهم .

۲ - دوره وسطی تاریخ مصر - یا دوره پایتختی تب از ابتدای سلسله یازدهم تا آخر سلسله بیستم (تا ۱۱۱۰ قبل از میلاد) -

۳ - دوره جدید تاریخ مصر - یادوره پایتختی سائیس از ابتدای سلسله ۲۱ تا آخر سلسله بیست و هشتم از (۱۱۱۰ تا ۵۲۵ قبل از میلاد)

دوره قدیم تاریخ مصر

از دوره قدیم تاریخ مصر اطلاع صحیحی نداریم مخصوصاً از سه سلسله اول فراعنه هیچ نوع آثاری بدست نیامده .

از سلسله چهارم بعد تاریخ مصر شروع میشود زیرا که از فراعنه این سلسله آثار چندی باقی مانده معروفترین فراعنه این سلسله سه نفرند اول خوفو، یا خئوپس (۱) دوم خافرا یا خفرن (۲) سوم منکرا یا میسرینوس (۳) از زمان سلسله ششم تا سلسله دهم اطلاع صحیحی در دست نیست چه در تمام این مدت مصر چندان اعتباری نداشته و دچار انقلاب داخلی بوده .

اهرام نلثه - در میان ابنیه شهر منفیس که يك عده از آنها بواسطه عظمت و استحکام هنوز هم باقی مانده مقداری ابنیه بشکل هرم موجود است . اهرام مزبوره مقبره سلاطین بوده و مهمترین آنها سه هرم است از سه فرعون سلسله چهارم یعنی خئوپس و خفرن و میسرینوس که عظیمترین ابنیه مصری محسوب میشود مرتفعترین این سه هرم خئوپس است که پادشاه مزبور آنرا در نزدیکی منفیس قدیم ساخته و امروز در جیزه از بلاد قرب قاهره قرار دارد و ارتفاع آن به ۱۴۶ ذرع میرسد و دو هرم دیگر در جنب آن واقع شده .

عظمت این ابنیه بقدریست که مدت سی سال صدهزار عمه برای ساختن ارفع آنها یعنی هرم خئوپس بکار اشتغال داشته اند .

دوره پایتختی تب

از ابتدای سلسله یازدهم یبعد شهر تب که از شهر های مصر علیا بوده پایتخت فراغه گردیده است خرابه های تب هنوز هم در مصر علیا دیده میشود و از جمله بناهای باقیمانده آن شهر چند عمارت و ستون تا کنون برپا مانده .

در شمال شلاله آسوان در دو ساحل نیل یعنی در محل دو قصبه کارناک و لوکسور عده زیادی ستونهای عمارات و معابد و مقبره های متعدد وجود دارد مخصوصاً در ساحل یسار نیل این آثار زیاده تر مشاهده میشود . معتبرترین بناهای این شهر معبد آمن (۱) است که دوره آن قریب ۲۳۰۰ متر بوده و آثار آن در قصبه لوکسور بنظر میرسد .

شهر تب قریب ۱۵۰۰ سال پایتخت مصر بود و در تمام این مدت مقر پادشاه و مرکز کهنه و روحانیین مصری و شهر مقدس مردم محسوب میشد .

۱. وضع مصر تا زمان سلسله هیجدهم - از فراغه سلسله یازدهم هیچ نوع اطلاع نداریم سلسله دوزدهم که از ۳۰۰۰ تا ۲۸۵۰ سال قبل از میلاد بر مصر حکومت میکرد چند نفر فرعون معتبر دارد . از آن جمله یکی آمنهات اول (۲) است که بواسطه فتوحات خود بر وسعت مصر افزوده و برای جلوگیری قبایل بدوی و وحشی اطراف قلاع چند در حوالی برزخ سویس و کنار نیل ساخته و از او معروفتر آمنهات سوم است که کارهای بزرگ کرده و مخصوصاً آشتهار او از آن جهت است که بقول مشهور عمارات عجیب لایرنث (۳) و دریاچه موریس (۴) را برای ذخیره

آب نیل ساخته .

۱ استیلای قبایل هیکسس بر مصر - از سلسله سیزدهم و چهاردهم فراعنه نیز اطلاعی بدست نیست فقط میدانیم که سلسله چهاردهم را در اوایل قرن ۲۳ قبل از میلاد یعنی در ۲۲۱۴ یکمده از بدویان مشرق مصر سفلی منقرض کرده خود بر مصر استیلا یافتند .

این بدویان مهاجرا که موافق عقیده جمعی عربان مجاور شبه جزیره سینا بوده اند یونانیها هیکسس (۱) یعنی چوبان میگفتند

هیکسسها پس از تسلط بر مصر عادات و اخلاق مصریان را اخذ کردند و با آنکه تمام مصر را در تصرف نداشتند مدت چند قرن از (۲۲۱۴ تا ۱۷۵۳ قبل از میلاد) بر قسمت عمده آن مملکت حکومت کرده و سلسله شانزدهم و شانزدهم و هفدهم فراعنه مصر را ایشان تشکیل داده اند .

بنی اسرائیل بقول مشهور در زمان تسلط این قبیله بر مصر از کنعان بمملکت مزبور مهاجرت نموده اند .

مصریان چون هیکسسها را قوم خارجی میدانستند از آنها تنفر شدید داشتند و پیوسته در صدد بودند که آنها را از مملکت خود خارج کنند و در موقع استیلای قبیله فوق بمصر علیا پناه برده و در آنجا برای خود سلطنتهای جزء چند تشکیل داده بودند .

سلسله هیجدهم - در ۱۷۰۳ قبل از میلاد یکی از امرای مصری موسوم به آهمس (۲) پس از کشمکش بسیار هیکسسها را از مصر خارج کرد و سلطنت آن مملکت را از چنگال ایشان بیرون آورده خود فرعون شد - این شخص اول فرعون سلسله هیجدهم است .

فراعنه سلسله هجدهم از ۱۷۰۳ تا ۱۴۶۲ قبل از میلاد سلطنت کرده و مشهورترین ایشان که یکی از فراعنه بزرگ مصر است توتمس سوم (۱) میباشد.

توتمس از فراعنه فاتح و جنگ آور بوده و در دوره فرعون خود فتوحات بسیار کرده و از خود آثار مهم باقی گذارده است.

زمان سلسله هجدهم و دوره توتمس در تادبیر مصر دوره مهمی است چه مصرها تا این عصر بزندگانی آرام و اعمال مسالمت آمیز سر میگرداند و بهیچوجه در صدد تعرض بممالك دیگران و تجاوز از سرحد مملکت خود نبودند، استیلاي چندین ساله هیکسها و فشار و ظلم ایشان مصرها را از راه اضطراب متوجه صنایع و فنون جنگی برای حفظ خود نمود و چون با این وسایل به بیرون کردن هیکسها موفق آمدند بخیال تعرض بممالك دیگر نیز افتادند و همین مقدمه لشکرکشی ایشان بخارج شد توتمس سوم اتیوبی و شام و فلسطین را فتح کرده و شهر مستحکم مجدو (۲) را که یکی از قلعه های فلسطین بود تسخیر نموده و با اسرا و غنائم بسیار بمصر برگشته است. سپس در تب یعنی در محل لوکسور و کارناک بپادکار این فتوحات ابنيه عظیمی ساخته و شرح فتوحات خود را بر آن کتیبه نموده.

سلسله نوزدهم — این سلسله از ۱۴۶۲ تا ۱۲۸۸ بر مصر حکومت میگردید و فراعنه آن مشهورترین فراعنه میباشد و معتبرترین ایشان یکی ستي اول (۳) است که باطوايف عرب مشرق دلتا و اهالی اتیوبی جنگ کرده و بر آنها ظفر یافته و بشام رفته و اهالی کنعاز مغلوب ساخته و در آن دیار قلاع مستحکم بنا نهاده است دیگر پسر و جانشین

ستی که رامسس دوم (۱) نام دارد و بزرگترین و مشهورترین فراغنه مصر است و یونانیها او را سزوستریس (۲) نامیده اند.

یونانیها و مصریها در باره زندگانی و فتوحات او حکایات اغراق آمیزی نقل کرده و اعمال عظیمی نسبت به او داده اند از آنجمله گفته اند ایران و هندوستان را فتح نموده و در باره رعیت پروری و عدالت گستری او هم حکایاتی نظیر آنچه در باره انوشیروان عادل گفته میشود نقل کرده اند.

چیزیکه مسلم است اینکه رامسس دوم پادشاهی جنگی و فاتح بوده و بسمت شام و اتیوپی هم سفرهای جنگی چند نموده و در بعضی از آن سفرها فتوحاتی نیز نصیب او شده و یکی از شعرای قدیم مصر آن فتوحات را بنظم آورده است.

دوره سلطنت رامسس دوم دوره منتهی اعتبار و اهمیت مصر و پایتخت آن یعنی شهر تب است چه در ایندوه بواسطه اقدامات رامسس و ارتباط با متمدنین آسیا مقدار زیادی آبادی و ترقی مصر افزوده شده مخصوصاً بناهاییکه رامسس خود در تب ساخته مبالغی رونق آن شهر را بیش از پیش کرده است.

از وقایع مهمیکه در زمان سلسله نوزدهم اتفاق افتاده خروج بنی اسرائیل از مصر است که بقول معروف در زمان یکی از جانشینان همین رامسس دوم اتفاق افتاده.

تسلط هیکسوسها بر مصر و ارتباط مصریها با اهالی آسیا و رفت و آمد آسیائیها بمصر سبب شد که از اخلاق و عادات و مذاهب مردم آسیا مطالبی در مصر انتشار یابد و با اخلاق و عادات و عقاید مصری اختلاط

حاصل نماید .

فراعنه سلسله نوزدهم بخيال افتادند که از انتشار عقايد مذهبي مردم آسيا در مضر جلوگيري کنند . باينجهت بني اسرائيل را که در آنجا ساکن بودند و مذهبي غير از مذهب مصريها داشتند و اصلاً هم از آسيا آمده در تحت فشار قرار دادند و یکی از فراعنه ايشان که احتمال دارد همان رامسس دوم باشد آنقوم را سخت شکنجه و آزار کرد . باین سبب بني اسرائيل هم . برهمنائی پيغمبر خود حضرت موسي در زمان یکی از جانشینان رامسس دوم مینفتاح (۱) یا رامسس سوم از مصر بکنعان رهسپار شدند و در زمین فلسطین سکونت اختیار کردند .

تنزل دولت مصر — از سلسله هاي دوره بایتختي تب آخرین همه سلسله بیستم است که اعتبار و اهمیت تب بآن ختم و زمان تنزل حکومت مصر شروع میشود .

دوره بایتختي تب یعنی دوره وسطی تاریخ مصر زمان منتهی ترقی و عظمت آن مملکت است چه در این دوره علم و تمدن و ادبیات اهمیت تمام یافته و اعتبار نظامی و حکومتی و آبادی شهرهای مصر مخصوصاً بایتخت آن تب نسبت بدوره هاي دیگر خیلی زیاد تر گردیده است .

سلسله بیستم که از ۱۲۸۸ تا ۱۱۱۰ در تب سلطنت کرده چندان فراعنه معتبر ندارد و چون از ده نفر افراد سلسله مزبور نه نفر رامسس نام داشته (از رامسس چهارم تا رامسس دوازدهم) این سلسله را سلسله رامسها نامیده اند .

دوره سلطنت این رامسها دوره منتهی تنزل شهرتب و مصر علیاست و همین ضعف و تنزل مقدمه استقلال مصر سفلی و نواحی دیگر گردیده است .

دوره پایتختی سائیس

از ابتدای سلسله بیست و یکم تا انقراض آخرین سلسله فراغه مصر یعنی از ۱۱۱۰ تا ۵۲۵ قبل از میلاد دوره پایتختی شهر سائیس از بلاد مصر سفلی و زمان تسلط قسمت دلتائی نیل. بر نواحی دیگر است. چون دوره پایتختی سائیس که از آن بدوره جدید تاریخ مصر تعبیر میشود دوره تنزل و انحطاط مصر است مصر سفلی نیز تسلط کامل بر تمام نواحی مصر نداشته مخصوصاً در شهر تب و یکی از بلاد اتیوپی موسوم به ناپاتا (۱) جماعتی از کهنه یعنی از روحانین مذهب مصری که دوره پایتختی تب نفوذ کلی یافته بودند علم استقلال بر افراشته برای خود ترتیب دستگاه سلطنتی دادند پس بهمین نظر در دوره پایتختی سائیس تاریخ مصر دو قسمت میشود. یک قسمت تاریخ فراغه مصر سفلی دیگر تاریخ سلطنت کهنه.

کهنه اتیوپی — دوره فرعونی سلسله های ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ دوره هرج و مرج سلطنتی مصر است و تمام آن مدت (از ۱۱۱۰ تا ۷۱۵ قبل از میلاد) زمان تنزل سلطنت فراغه اصلی مصر و اعتبار مدعیان سلطنت در نواحی دیگر است و از آنجمله در آخر سلسله ۲۴ در اتیوپی کهنه آن ناحیه اقتدار کلی حاصل کردند و سلسله ۲۵ را ایشان تشکیل دادند.

سلسله بیست و ششم — در سال ۶۶۵ یکی از حکام محلی مصر بکمک مزدوران یونانی و بحمایه دولت آشور مجدداً دولت مصر را احیا کرد و تسلط خویش را بر اکثر نقاط آن مملکت مستقر نمود این شخص

به پسامتیک اول (۱) موسوم است و ظهور او ابتدای سلسله بیست و ششم محسوب میشود.

بابتخت سلسله بیست و ششم شهر سائیس بوده و دورهٔ فرعونی این سلسله که آخرین سلسلهٔ فراعنهٔ مصر است (از ۶۶۵ تا ۵۲۵) دورهٔ اعتبار قسمت دلتائی و اهمیت سائیس و مصر سفلی است - فراعنهٔ مهم این سلسله عبارتند از نکو یا نخاو دوم (۲) که معاصر نبوکد نصر یا یا بخت النصر پادشاه بابل بوده و با آنکه فرعون معتبر است از عهدهٔ آن پادشاه بر نیامده و در شهر کارخیش (۳) (از شهرهای ساحل فرات) مغلوب او گردیده.

دورهٔ سلطنت بیست و ششم دورهٔ مهاجرت یونانیها بمصر سفلی و بسط نفوذ ایشان در دربار فراعنهٔ مصر است و چون یونانیها چنانکه بعد خواهیم دید در تجارت و بحر پیمائی اغلب اوقات پیرو فنیقیها بودند در مصر نیز متعاقب نفوذ ایشان در مصر سفلی باین ناحیه آمدند چه پیش از ایشان فنیقیها در مصر نفوذ بحری و تجارتی داشتند و در اینزمان نکوایشانرا بسفرهای بحری چند امر کرده از جملهٔ آن سفرها یکی سفر دور افریقا است که سه سال طول کشیده و کشتیهای فنیقی پس از سه سال از تنگهٔ جبل طارق حالیه داخل مدیترانه شده بمصر مراجعت نمودند. دیگر از کارهایی که به نکو نسبت داده اند حفر ترعه ایست که گفته اند اقدام بدان برای وصل شط نیل بمحور احمر بوده.

بعد از نکو فرعون معتبر سلسلهٔ بیست و ششم آمازیس (۴) است که تسلط یونانیها در عصر او بمنتهی درجه رسیده و در همین زمان در قسمت دلتائی شهر تجارتی معتبری بنام نوکراتیس (۵) بنا کردند و آن شهر

زودى اعتبار كلي يافت و يکى از دارالتجاره هاي معتبر گرديد .
 تصرف مصر بدست پادشاه ايران - در دوره اسلط کهنه انيوپى
 مصر دستخوش حملات آشوريها و بابليها گرديد و بواسطه شکستهاي
 که از پادشاهان آن دو قوم يافت بينهايت ضعيف و بى اعتبار شد -
 سلسله بيست و ششم مصر را اندکي از حملات اين دو قوم نجات بخشيد
 ليکن دوچار حمله قومي قويتري يعنى ايرانيها کرد که آشور و بابل را نيز
 بتصرف خود آورده بودند .

در سال ۵۲۵ يعنى در زمان آخرين فرعون سلسله آخر که پسامتيك
 سوم نام داشت پادشاه ايران کامبوزيا بالشکرى عظيم از طرف شبه جزيره
 سينا بمصر حمله نمود و در شهر پلوزيم (۱) از بنادر کنار مديترا نه در
 شمال شبه جزيره سينا پسامتيك را شکست سختى داد و بهمان يك فتح که
 در سال ۴۲۵ قبل از ميلاد واقع شده بر مصر استيلا يافت و دولت
 فراغه مصر را منقرض نمود -- مصر از اين تاريخ ببعده ديگر روى
 استقلال را نديده و هميشه در تحت حکومت خارجيان سر کرده است

۳ - مذهب و عقايد مصريان قديم

مصريها موحد نبودند يعنى خدای واحد نميپرستيدند بلکه به
 خدايان متعدد عقیده داشتند چنانکه تمام قواي طبيعي و آنچه را که از
 علت حقيقي آن بيخبر بودند مجسم ميکردند و برای آن خدائی قائل ميشدند
 بهمين مناسبت هردت (۲) مورخ معروف يوناني که خود مصر را سياحت
 کرده مصريان را مذهبي ترين اقوام مينامند .

خدايان مصر - مصريان ابتدا بسه قسم خدا عقیده داشتند يکى

خدایانیکه مظهر آفتاب بودند دیگر خدایان حافظ و رهنمای اموات و دار باقی قسم سوم ارباب انواعی که مظهر آنها را بعضی عناصر (مثل خاک و آب) و آسمان و غیره میدانستند .

در ابتدا خدایان آفتاب متعدد بود یعنی برای قرص آفتاب يك خدا و برای آفتاب هر روز يك خدا و برای خورشید بطور کلی خدای دیگر قائل بودند ، لیکن بتدریج این خدایان را در وجود يك رب النوع مجسم نموده برای آفتاب و جمیع جلوه های آن يك خدای واحد قائل گردیدند و بعدها او را حافظ اموات و خدای عناصر نیز گفتند .

مصر بهادر خصوص این خدا که آفتاب مظهر آن و یکی از اسامی آن ازیریس (۱) بود حکایتی نقل میکرد دند و میگفتند که او زنی داشت ایریس (۲) نام و پس از آنکه مملکت خود یعنی دره نیل را منظم نمود بخیال افه د صلح و آرامی را در نقاط دیگر عالم نیز منتشر کند بهمین نظر از دره نیل خارج شد چون برگشت دشمن او تیفن (۳) که تاریکی مظهر اوست او را بکشت و هر يك از اعضایش را بنقطه انداخت باینجهت سراسر جهان را تاریکی فرا گرفت ، ازیریس اعضای شوهر را جمع کرده بدستیاری یکی از خدایان آنها را بیکدیگر متصل و جسد را مومیائی نمود و این اول جسدیست که در مصر مومیائی شده .

پسر این زن و شوهر یعنی هروس (۴) (مظهر اوسپیده صبح) تیفن را زنجیر کرده پیش مادر آورد مادر او را بخشید و از قید رها نمود .

مصر بها میگفتند این داستان در هر ۲۴ ساعت یکمرتبه تکرار و هر روز هروس تیفن را دستگیر میکند و تاریکی را از صفحه عالم محو

مینماید ، سپس مادر او که در غیاب شوهر دنیا را اداره میکرد و در فراق شوهر میگریسته بر او رحم میآورد و تیغ را رها مینماید عقیده مصریها این بود که شط نیل نتیجه گریه این ربه النوع در فراق شوهر خود است . و این حکایت اشاره بطلوع آفتاب و غروب آن بوده است و تمام شهرها هم عین این حکایت را نقل میکردند فقط پدر و مادر و فرزند را هر يك باسم مخصوصی میخواندند مثلاً در شهر ابیدس (۱) پدر را اوزیریس و فرزند را هروس و زنا ایزیس مینامیدند و در شهر های دیگر مثل تب و منفیس نیز اسامی دیگر داشتند مثلاً اسم ایزیس در منفیس فتاه (۲) و در تب آمن و در بلاد دیگر باسمای دیگر بود .

مذهب مصری بسیار درهم و پیچیده است زیرا این قوم با اینکه همه بیک خدای قادر واحد (مظهر آفتاب) عقیده داشتند معتقد بخدایان دیگر نیز بودند که اکثر آنها را نماینده جنبه های مختلفه عناصر و آفتاب و امور آخرتی و غیره میدانستند و امروز دانستن حقیقت آنها برای ما چندان آسان نیست .

مجسمه خدایان - مصریها خدایان خود را بشکل انسان یا حیوان مجسم میکردند و بعضی اوقات قسمتی از این مجسمه ها حیوان و قسمت دیگر آن انسان بود زیرا برای هر يك از خدایان بحیوان مخصوصی که خاصه او محسوب میشد عقیده داشتند مثلاً حیوان مخصوص فتاه جغد و حیوان مخصوص هروس قرقی و از آن ایزیس گاو بود و هر يك از این خدایان را بصورت آنها مجسم مینمودند .

هر کدام از خدایان مصری ممکن بود بچهار صورت مجسم شود مثلاً هروس را گاهی بصورت انسان - زمانی بصورت قرقی - بعضی اوقات

با بدن انسان و سر قرقی و باره اوقات هم با بدن قرقی و سر انسان
میساختند.

حیوانات مقدس - مصر بها حیوانات خاصه خدایان مثل قرقی و
گربه و نهنگ و سوسک و شغال و کاو و جغد و غیره را که خدایان
بصورت آنها مجسم میشدند مقدس میداشتند و آنها را احترام و مواظبت
مینمودند و اگر احیاناً کسی یکی از آنها صدمه یا توهینی وارد میآورد
او را تا حد قتل تعقیب میکردند چنانکه در دوره تسلط رومیها یکی از
آن قوم را با آنکه از دولت روم وحشت فوق العاده داشتند مجرم کشتن
گربه کشتند.

در هر يك از معابد یکی از این حیوانات مقدس را اهالی نگاه می
داشتند و کهنه مخصوص مأمور مواظبت و غذا دادن و خدمت او بودند
و اکثر اوقات حیوان معبود را بجواهر و زیور ها آرایش میدادند.
یکی از مسافرن و علمای جغرافی رومی که بمصر سفر کرده گوید: (نهنگی
در کنار برکه خوابیده بود و نفر از کهنه مأمور بودند دهان او را باز
کنند تا کاهنی دیگر نواله های قندی و ماهی سرخ و مشروب که از غسل
ساخته شده بود در دهان او داخل نماید)
از تمام حیوانات مقدس مصر بها معروفتر کاو آپیس (۱) است که مظهر
ازیریس و فتاه هر دو بوده و در منفیس در محل مخصوصی در تحت سر-
برستی کهنه میزیسته.

این کاو علامت مخصوصی داشته از جمله بایدیشانی آن سفید و برپشت
آن علامت بال سوسکی وجود داشته از ۲۵ سال نیز بیشتر عمر نکند و
اگر سن آن از ۲۵ تجاوز کند کهنه مأمورند او را در رود نیل غرق

نمایند و جسدش را مومیائی کرده در مقبره مخصوصی قرار دهند
 مصریها کاو آپیس را پس از مردن هم میپرستیدند زیرا میگفتند
 این حیوان بعد از آنکه میمیرد حکم ازیریس را حاصل میکند باینجهت
 جسد مومیائی او را در بنای معتبری که به سراپئوم (۱) موسوم شده
 محفوظ میداشتند و آن احترام میکردند. محل سراپئوم را یکی از سیاحان
 و مکتشفین فرانسه موسوم به هاریث (۲) در ۱۸۵۱ پیدا نموده است.
 برستش اموات - مصریها عقیده داشتند که انسان پس از مرگ
 بکلی فانی نمیشود بلکه چیزیکه آنرا شبه (روح) او میدانستند از
 او باقی میماند و بقای آن شبه یا روح مادامی است که جسد فاسد نشده پس
 از مرگ باقی بماند و زندگی کند لازم است با احتیاطهای مخصوصی جسد
 را از فساد محفوظ داشت بهمین نظر اجساد را مومیائی میکردند بعلاوه
 مقبره های آنها را محکم میساختند و چون میگفتند شبه هر شخصی مانند
 خود او محتاج زندگانیست تمام لوازم و حوائج معیشت از ائانه و لباس
 و غذا و کتاب و آلات و اسلحه جنگی را میگذاشتند تا در موقع حاجت
 از آنها رفع احتیاج نمایند و در نزدیک جسد مومیائی شده برای آنکه
 روح بی جسد نماند از مرده مجسمه ها و تصاویری نیز قرار میدادند.
 بعد از چندی بجای آنکه لوازم و ائانه زندگانی را در مقابر بگذارند
 نقش آنها را بر دیوار رسم مینمودند و عقیده داشتند که احتیاج روح
 بدیدن و تماشای آنها رفع میشود و گاهی هم کتباً از خدا در خواست
 و تمنا میکردند که بمرده ها در موقع حاجت لوازم و ما محتاج را بدهد
 از زمان سلسله دهم بعید مصریها معتقد شدند که روح پس از مدتی
 از جسد مفارقت میکند و در پیشگاه ازیریس و در مقابل میزبان عدل

الهی حاضر میگردد. محکمه از بریس در زیر زمین آنجا که آفتاب هر روز فرو میرفت قرار داشت و در آن مقام از بریس بر کرسی خود نشسته بود و ۴۲ قاضی در مقابلش ایستاده بودند روح در مقابل ایشان بیان کردار و گذشته خود میپرداخت و قاضیان مزبور آن اعمال را در میزان عدالت میکشیدند و قلب شخص را بشهادت میطلبیدند ارواح شریر و بدکار بعداب سخت گرفتار میآمدند و روز بروز ضعیفتر و نحیفتر میشدند لیکن ارواح نیکوکار پس از امتحانات درست و ریاضت زیاد با آسمان پدش خدایان میرفتند و مجذوب ایشان میگرددیدند.

در زمان سلسله های اولیه مصریها مقابر خود را برای آنکه از خراب شدن محفوظ دارند در خارج منطقه طغیان نیل بنامینمودند و چنانکه گفته شد ابتدا مقابر فراغنه را بشکل هرم میساختند.

ترتیب مومیائی اموات — مصریها چون عقیده داشتند که روح یا شبه انسان بمجسد احتیاج پیدا مینماید باین جهت اجساد را مومیائی میکردند تا فاسد نشود و محفوظ بماند.

ترتیب مومیائی مصریها درست معلوم نیست یعنی امروز نمیدانیم که مصریان قدیم با چه مواد و بجه شکل اموات را مومیائی میکردند که سالها باقی میماند و فاسد نمیشد چیزیکه معین است اینکه در هر شهر عده مخصوصی مشغول اینکار بودند و مومیائی کردن برای يك عده اشخاص شغل محسوب میشد.

هر دوت مورخ معروف ترتیب مومیائی مصری را اینطور بیان مینماید: هر وقتی شخصی میمیرد اقوام و کسان او جسد را پیشتر یکی از مومیائی کنندگان میبردند مومیاگر بکعده نمونه های چوبی نقاشی شده بایشان نشان میداد تا یکی را از آن میان اختیار کنند و مومیاگر را دستور دهند

که مطابق آن مرده ایشان را مومیائی نماید - مومیا گران هر شهر اجساد را بسه درجه که هر درجه آن قیمت علیحده داشت مومیائی میکردند و درجه عالی که قیمت آنرا از درجات دیگر بیشتر میکردند مومیائی مخصوص ازیریس بود - و قتیکه کسان مرده قیمت کار را با مومیا گر قطع میکردند جسد را باو میدادند و او آنرا بمنزل خود برده بمومیائی کردن آن مشغول میشد و ترتیب مومیائی درجه اول از اینقرار بود :

مومیا گر ابتدا بامیلۀ آهنی کجی مغز را از سوراخهای بینی خارج مینمود و بواسطۀ مابغ مخصوصی که از همان سوراخها در دماغ میریخت آنرا حل میکرد - سپس پهلوی مرده را میشکافت و از شکاف آن امعاء را خارج میساخت و پس از شست و شو با شراب خرما و مخلوط کردن با عطریات آنها را در محل اول خود قرار میداد بالاخره شکم را پاره میکرد و آنرا از مر و دارچین و عطریات دیگر پر مینمود و آنوقت بعد از اتمام این عملیات هفتاد روز جسد را در محلول نمک قلیا میخواند بعد از هفتاد روز چیزیکه از مرده باقی میماند استخوان بندی بدن و پوست ظاهر بود در اینحال مومیا گر آنرا خشک میکرد و آنرا با نوارهای آلوده بصمغ یا بالیاف خرما می پیچید بعد آنرا در سه کفن قرار میداد سپس جسد را در پارچه قرمزی میگذاشت و از طول و عرض با نوارهای دیگر می بست ، بالاخره مرده کفن کرده را در تابوت چوبی محکمی قرار میدادند و روی او را می پوشاندند . فقط در سر آن صورت مرده را نقش مینمودند تا معلوم شود جسد مومیائی شده از کیست .

کتاب اموات - مصریها همراه اموات خود کتاب کوچکی در قبر قرار میدادند و آن حاوی بیاناتی بود که باید روح مرده در محکمه ازیریس

آنها را بگوید و از خود دفاع کند. از این قبیل کتب این اواخر در مصر مقدار زیاد بدست آمده که از آثرو اخلاق و منظوره‌های معنوی مصری‌ها را میتوان درك کرد. مثلاً مضمون یکی از آنها که زبان حال یکی از اموات است چنین میباشد.

(من مرتکب قتل نشده ام — بیوه زنی را آزار نرسانده ام — هیچیک از نواحی اقدام ننموده ام — بیکار نبوده ام — از هیچ بنده سعایت پش مولای او نکرده ام — ما بحتاج و نوارهای اموات را ندزدیده ام — مرتکب کم فروشی، نکشته ام — حیوانات مقدس را رم نداده‌ام — ماهیان مقدس را صید نکرده‌ام — من باکم — بگرسنه نان و بتشنه آب و عبریان لباس داده ام — بخدایان قربانی و با اموات غذا تقدیم کرده ام) .

٤ - ابنیه و آثار مصری

مصری‌ها خانه های خود را با آجر می‌ساختند و باستحکام بنای آن چندان اهمیت نمیدادند زیرا میگفتند خانه از برای زندگانی دنیا است و زندگانی هرچه باشد محدود و مدت آن قلیل است بهمین مناسبت از منازل ایشان اثر مهمی باقی نگذارده در عوض چون نگهداری جسد اموات را لازم و ضروری می‌شمردند منازل اموات یعنی مقابر را محکم و با بنیان و اساس پایدار بنا میکردند بهمین وجه معابد یعنی خانه های خدایان خود را نیز دائم البقا می‌پنداشتند و بحد امکان در استحکام بنای آن نیز سعی میکردند، و بهمین جهت هم آنچه از آثار معماری و بنائی مصر باقی مانده از یکی از دونوع بنا یعنی یا از نوع مقبره است و یا از معابد. معابد مصری — از فراغت قبل از سلسله دوازدهم آثاری از نوع

معابد بدست نیامده لیکن فراغت سلسله دوازدهم بتعمیر چند معبد که که پیش از ایشان بنا شده بود اقدام کرده اند و آنها را ساخته و این معابد قدیمترین آثار است که از این نوع آثار مصری برای ما باقی مانده .

مصریها دو قسم معبد میساختند یکقسم معابدی که آنها را در کوهستانها و صخره ها حفر مینمودند و قسم دیگر آنها که در هوای باز ساخته میشده ولی ساختمان داخلی آنها یکسان بوده .

داخله هریک از معابد مصری محوطه آجری و سیعی داشته که جمعیت بالنسبه زیادی در آنجا بخدمت خدایان و اجرای مراسم مذهبی مشغول بودند . قسمتی از آن منزل مخصوص کهنه و قسمتی مسکن خدام معبد و محلی از آنها طویل حیواناتی بوده هم بجهت معبد سر برستی و نگاهداری از آنها میشد . بعد از این محوطه دیگری بوده که معبد حقیقی در آن قرار داشت .

عموماً معابد مصری بیک خیابان سنک فرش شروع میشد که بفاصله های معین مجسمه های سنگی ابوالهول را در اطراف آن در دو ردیف قرار میدادند و ابوالهول وجود غربی بی بود که مصریها آنرا باتنه شیرو سراسنان و دو بال میساختند .

جلوی در معابد دو میله بلند سنگی بود که روی آنها را بخط مخصوص مصری مینوشتند و در دو طرف در معبد میگذاشتند ، این میله های بلند سنگی را بعرنی مسئله (۱) میگویند و مرتفعترین آنها را که ۲۳ متر ارتفاع دارد فرانسویان پیاریس برده اند و چون از قریه لوکسور برده شده به مسئله لوکسور معروف است

پشت سر مسئله هادو مجسمه سنگی درشت که نمایی از موجود قوی

هیكل نشسته بود قرار داشت که آنها را کلس (۱) میگویند و بعد از کلسها دیوار ضخیم معبد ابتدا میشد.

داخله معبد سه قسمت میشد: يك قسمت مخصوص عامه مردم که در روزهای معین آنجا حضور می یافتند. قسمت دوم محلی بود که کهنه و فراعنه و بعضی از خاصه میتوانستند برای زیارت مجسمه خدا در آنجا حاضر شوند. قسمت سوم که تالار رمز نام داشت جایی بود که مجسمه خدا در آن قرار داشت و فقط کهنه میتوانستند در آنجا حاضر شوند و مجسمه خدا را با تشریفات مخصوص بجهت زیارت فراعنه و خاصه از آنجا بطبقه دوم بیاورند.

معروفترین معابد مصري که باقی مانده خرابه های معابد شهر تب در محل دو قریه لوکسور و کارناک و معابد جزیره فیله است.

مقابر مصری — مصریها در دوره قدیم مقابر خود را بشکل هرم میساختند از این مقابر آنچه را که بفراعنه و بزرگان اختصاص داشته مرتفعتر و کاملتر بنا مینمودند و از آنجمله است اهرام ثلثه جیزه، در دوره های آخر مقابر مزبور را در زیر زمین یا در داخله کوهستانها حفر میکردند و درهای آنها را بوضع مخصوصی با تخته سنگهای بزرگ مسدود میکردند و عموماً برای آنکه دزدان بجسدهای مومیائی شده دست نیابند و اثاثیه آنها را بسرقت نبرند نعش هارا در داخل چاههای تو در تو یا در پس دالانهای پیچ در پیچ قرار میدادند.

از مقابر مصري عده زیادی باقی مانده اکثر آنها را هم این اواخر محققین شکافته اند لیکن چون عموماً از در مقبره تا محل مومیائی فاصله بسیار و راههای مختلف وجود داشته موفق نشده اند که نعشهای مومیائی

بعضی از آنها را بدست آوردند.

ه - اخلاق و آداب و علوم و صنایع مصر

چنانکه پیش هم گفته شد مصریها قومی سلیم النفس و آرام و مسالمت جو بوده اند و بفنون لازمه صلح یعنی زراعت و آبیاری و بستن سد و تدبیر امور مملکت و بنائى و معماری و این قبیل امور اشتغال داشتند مخصوصاً چون در امور زراعتی و آبیاری و بستن سد و حفر ترعه و نهر بیکدیگر خیلی محتاج بودند کمتر بایکدیگر بمخالفت میپرداختند بلکه همیشه برای رفع همین حوائج باهم بانس و موافقت سر میکردند.

طبقات مردم - در مصر مردم بطبقات ممتازه تقسیم میشدند از این قرار: کهنه - لشکریان - دیران - تجار - کارگران - و دهقانان.

۱ - کهنه مأمور اجرای مراسم مذهبی و اداره موقوفات و صدقات بودند و علمای قوم بشمار میآمدند. معلومات و اطلاعات خود را از دیگران مخفی میداشتند، بواسطه ثروت معابد که در تصرف ایشان بود صاحب اقتدار کلی محسوب میشدند، معمولاً باید روزه نداشتند و باشیاء ناپاک دست خود را آلوده نکنند، و سر خود را بتراشند و باباس کتمان ملبس شوند.

۲ - لشکریان از املاکی که فرعون بآنها میداد معیشت میکردند و اطفال خود را با تعلیمات مخصوص در اردو ترتیب نظامی میکردند.

قشون مصر دودسته بودند یکدسته نیزه داران و تبرداران، دسته دیگر لشکریانیکه حربۀ آنها کمان و خنجر بود. اسلحه دفاعیۀ مصریها عبارت بود از سپر و جوشن و خود و در دوره های آخر عرابه های جنگی

و مظهر او در روی زمین میدانستند و بهمین جهت او را هم مانند رب النوع مخصوصی پرستش و ستایش میکردند .

فرعون در آن واحد هم بشر بود و هم خدا و با جنبهٔ بشریت خود را که مقام خدائی داشت پرستش میکرد - یکی از نقاشهای مصری صورت رامسس دوم بزرگترین فرعون مصر را کشیده که در مقابل رامسس دوم باظهار عبودیت و پرستش مشغول است .

فرعون چون مقام خدائی داشت خود را بر تمام امرا و بزرگان و مردم مصر صاحب اقتدار و مسلط مینداشت و آنها را باطاعت احکام مستبدانهٔ خویش مجبور میکرد . کهنه با آنکه او را میپرستیدند در اعمال او نظارت داشتند و کاهن بزرگ یعنی کاهن معبد آمن غالباً در امور سلطنت نیز از فرعون مقتدر تر بود و بجای او سلطنت میکرد .

معماری مصر - چنانکه پیش هم ذکر شد صنعت عمدهٔ مصریها که هنرمندان این قوم در آن مهارت کامل داشتند هنر معماری بود . حجاری و نقاشی نیز بین ایشان شایع بود و بخودی خود دارای حیث مخصوصی نبود بلکه فرع معماری بشمار میآمد .

بعضی اوقات مدت چند نسل بساختن يك بنا (مخصوصاً معابد) اشتغال داشتند زیرا چون نظر مصریها آن بود که معابد باید ابدی و محکم ساخته شود در دورهٔ سلطنت يك فرعون تمام نمیشد بلکه چند نفر با تمام آن مشغول بودند مثلاً در ساختن معبد آمن در شهر تب تمام فراعنهٔ مصر از سلسلهٔ دوازدهم تا سلسلهٔ آخر دخالت داشته اند .

هنر مخصوص مصریها در معماری مهارتی بود که در صیقلی کردن احجار و قرار دادن آنها بر روی یکدیگر داشته اند و در این عمل بقدری ماهر بوده که احجار صیقلی شده را بدون آنکه کج و گل بکار

برند چنان بر روی یکدیگر میگذاشتند که جدا کردن آنها از هم امکان نداشت .

، اختصاص عمده بنا های مصری استحکام بنا و درشتی خارج از تناسب طبیعی و تعدد ستونهای مرتفع است و این امر با آنکه قدری از حسن بنا میکاسته لیکن در عوض آنرا از صدمات و عوارض حفظ می نموده و همین کیفیات بوده است که ابنیه مصری را تا این عصر و زمان محفوظ داشته است .

حجاری — مجسمه هائیکه مصریها ساخته اند با مجسمه حیوانات و موجودات غریب مثل ابوالهول و کلس و غیره است و یا مجسمه فراعنه و خدایان و مجسمه اشخاص .

مجسمه فراعنه و خدایان مصری هم نوعاً مختلف و هم از جهت درشتی و طول متفاوت است و بعضی از آنها نیز از مفرغ ساخته شده . ابوالهول و کلس ها بسیار درشت و طولانی است و بعضی از کلس ها قریب ۲۰ متر طول دارد .

مجسمه اشخاص عبارت از شکل حقیقی مردم مختلفه بوده که آنها را برای گذاردن در قبر میساختند و چون میگفتند شبه اموات در موقع احتیاج و برگشت بیدن باید داخل آن شود سعی میکردند آنرا خیلی شبیه باصل بسازند تا شبه شخص آن را بشناسد .

کاملترین مجسمه های مصری همین نوع مجسمه هاست و یکی از آنها مجسمه دبیر نشسته است که امروز در موزه لوور (۱) پاریس ضبط میباشد .

نقاشی — در نقاشی کار عمده مصریها زینت در و دیوار معابد و

مقابر بوده و چون باینکار چندان اهمیت عمده مثل معماری، میدادند خیلی ترقی نکرد.

نقاشان مصری در کشیدن اشیاء و صور فقط برسم حدود دوره آنها اکتفا میکردند و ابدأ بسایه و اختلاف رنگ و مناظر و مرایا آشنائی نداشته و لی رنگهای را که بکار برده اند خیلی ثابت است بطوری که بعد از گذشتن پنج شش هزار سال باز هنوز تازه است.

نقشهای در و دیوارهای ابنیه مصری با حیاء تاریخی تمدن ایشان کمک بسیار بزرگی کرده زیرا اغلب آنها نقش هیئتهای مختلفه از کارگران و هنرمندان مصری و کار و مشغولیات ایشان است اما بدبختانه این اواخر بواسطه بی احتیاطی سیاحانیکه بامشعلهای نفتی بداخله ابنیه میرفتند روی بعضی از آنها را دوده نفت تیره کرده.

معلومات علمی -- مصریها بآنکه مثل یونانیها دارای علوم عالی نبودند باز بکلی از این نعمت بی بهره نیستند و در بعضی رشته ها معلم یونانیها محسوب میشوند.

در مصر چنانکه یاد آور شدیم تدریس و تعلیم علم اختصاص بکهنه داشت و ایشان بقدر وسع در اخفای آن میکوشیدند. این کهنه اصول ریاضیات و حکمت و طب و نجوم را میدانستند و پیش خود بتعلیم و تدریس و تکمیل رشته های مزبور اشتغال داشتند. حکمای اولیه یونان این معلومات را اول دفعه پیش کهنه مصری فرا گرفتند و بعد خود تکمیلانی در آنها وارد کرده بیونانیان دیگر انتقال دادند.

دامنه ادبیات قدیم مصر نیز چندان تنگ و خالی از آثار قابل توجه نبوده این اواخر مقداری از اشعار و آثار ادبی مصریان قدیم بدست آمده بعلاوه ثابت شده که بعضی از کتابهای اموات لحن شعری و ادبی دارد که بنظر ادبی شایان اعتناست

۶ - احیای تاریخ قدیم مصر

تا اواخر قرن هیجدهم میلادی از تاریخ مصر قدیم اطلاع درستی در دست نبود و معلومات اهل فضل انحصار داشت بآنچه از کتابهای مورخین و نویسندگان قدیم یونانی مخصوصاً هرودت بزرگترین مورخین قدیم بر میآید.

هرودت در قرن پنجم قبل از میلاد یعنی تقریباً يك قرن بعد از انتراض دولت قدیم مصر بآن مملکت سفر کرده و اطلاعات مفیدی راجع باحوال مصر و اخلاق و عادات و مذهب اهالی آن جمع آوری نموده لیکن این اطلاعات راجع بدوره‌های آخر مصر است و از تاریخ قدیم آن مملکت چندان چیزی بدست نمیدهد.

در سال‌های آخر قرن هیجدهم و اول قرن نوزدهم هیئتی از علمای فرانسه که بمصر رفته بودند در آن مملکت بتحقیقات علمی مشغول شدند از آنجمله یکی از صاحبمنصبان فرانسوی سنگی را در بندر رشید مصر بدست آورد که در روی آن سه خط یکی یونانی و دو خط مصری کتیبه نگاشته بود. یکی از علمای فرانسه موسوم به شامپلیون (۱) پس از زحمات بسیار موفق شد که کتیبه مصری آنسنگ را بخواند و الفبای خط مصری را کشف کند.

خط مصری - مصریها ابتدا برای نوشتن و نمودن اشیاء عیناً صورت آن اشیاء را میکشیدند. اینقسم خط تصویری را چون بیشتر مرسوم کهنه بود و برای نوشتن مطالب مذهبی بکار میرفته خط هیروگلیف (۲) یعنی خط مقدس میگویند.

بعدها بجای آنکه صورت اشیاء را نقاشی کنند صور مزبور را مختصر کرده از برای هر شیئی رمزی مخصوص و یا برای هر صورت علامتی معین ترتیب دادند. این خط آخری همان است که فنیقیها علامت آن را مختصر کرده ۲۲ حرف آنرا اختیار کرده و الفبای فنیقی را از روی آن استخراج کردند.

علم آثار مصر — بعد از آنکه شامپلیون در سال ۱۸۲۲ دو کتیبه مصری سنک رشید را که یکی هیرو گلیف و دیگری بخط دیگر مصری بود باستعانت ترجمه یونانی آن خواند و الفبای آن زبانرا کشف کرد دانست که لغات مصری قدیم با کلمات زبان یكدسته از مصریان امروزی (قبطیان که عیسوی هستند) بی شباهت نیست باینجهت بوسیله زبان قبطی در صد ترجمه نوشته های قدیم مصر بر آمد و پس از مجاهدات بسیار نا اندازه در اینراه پیشرفت نمود.

بعد از او چند نفر دیگر از محققین فرانسه و انگلیس دنباله کارهای شامپلیون را گرفته بترجمه کتیبه های مصری و قرائت خطوط زبان قدیم مصر پرداختند و آثار تاریخی آن مملکت را از زیر خاک و خرابه ها بیرون آورده به دارالانار (موزه) های مملکت خود بردند و یکی از آنجمیع در قاهره برای جمع آوری آثار مزبور موزه تاسیس نمود که به موزه بولاق معروفست.

در نتیجه اقدامات این عده تاریخ قدیم مصر که تا قبل از شامپلیون هیچکس از آن اطلاع درست نداشت احیا شد و تمدن و آثار گذشته قوم مصری که یکی از اقوام معتبر دنیای قدیم بوده اند ظاهر گردید و برای تحقیق در تاریخ و آثار و تمدن آنقوم علمی وضع شد که در میان فضلا به

از بپ تولوژی (۱) یعنی علم آثار مصر موسوم است

علمای این علم بیشتر فرانسوی هستند، زیرا این قوم از اول قرن نوزدهم بعد نظر سیاسی مخصوصی بمصر داشتند و چون در این راه اول قدم هم از طرف ایشان برداشته شد دنبال آن را گرفتند.

علمای زرگ فرانسوی که در تاریخ قدیم مصر و کشف آثار تمدن آن زیاد کار کرده اند دو نفرند یکی ماریت که از جانب دولت مصر بلقب بیگ که از القاب رسمی دولت عثمانی و مصر بوده ملقب شده و مؤسس موزه بولاق مصر و کاشف بسیاری از آثار و اشیای مصری است. دیگر ماسپرو (۲) که چندی ریاست موزه بولاق را داشته و بزرگترین مورخ تاریخ قدیم این مملکت میباشد و کتب متعدد در خصوص تمدن و آثار مصری تألیف نموده.

مقام و اهمیت مصریها در تاریخ - مصریها اگرچه امروز واضح شده که قدیمترین اقوام متمدن دنیایستند باز یکی از ملل قدیمه محسوب میشوند.

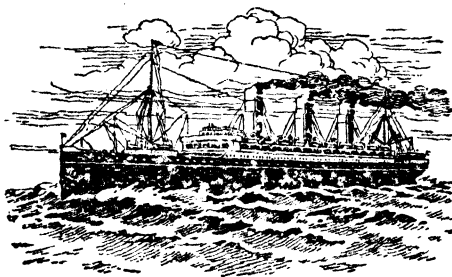
مملکت مصر چون رزخ بین سه قطعه آسیا و اروپا و افریقا و راه اتصال آن ممالک بیکدیگر بوده و حاصلخیزی و ثروت و تمدن آن اشتها داشت از قدیم نظر تجار و فاتحین ملل مختلفه را جلب میکرد و فنیقی و یونانی در زمان سلسله های آخر فراعنه بقسمت دلتائی مصر و سواحل مدیترانه آمدند و بواسطه بنای دارالتجاره ها با مصریان تجارت میکردند و از آن مملکت برای خود کسب ثروت مینمودند.

کورس کبیر اول پادشاه معتبر هخامنشی ایران پس از فتح ممالک عمده مشرق در آسیا مصمم شد که در افریقا مصر را هم فتح کند لیکن

عمرش وفا نکرد و پسرش کامبوزیا این طرح را بانجام رسانید اسکند و کبیر در فتح آسیا اول مصر را در تحت تصرف آورد تا معبر آسیا را در دست داشته باشد سپس بفتح مشرق پرداخت بهمین وجه و میان آن مملکت را بهمین نظر تصرف کردند.

مصر غیر از ایام هخامنشیان یکبار دیگر بتصرف ایرانیان درآمد و آن در عصر خسرو، برویز ساسانی است. لیکن این دفعه تصرف آن چندان طولی نکشید و کمی پس از آن مسلمین بر آن استیلا یافتند و مصر را چنانکه امروز هست مملکت اسلامی نمودند.

در ضمن رفت و آمدهائیکه متمدنین ممالک دیگر بمصر داشتند و درمو اقیانوس مصریان باقوام دیگر مختلط شده اند مقدار زیادی از آثار تمدن ایشان باهالی ممالک غیر از مصر منتقل گشته مخصوصاً فنیقیها و یونانیها در رفت و آمدهای تجارتی خود بسیاری از اصول تمدن مصر را بممالک دیگر انتقال داده اند از آن جمله حکما و علمای یونانی مثل فیثاغورث و هردت بمصر آمده و پیش کهنه تحصیل معلومات و کسب فضل کرده اند.



فصل دوم

تاریخ کلد و آشور و عیلام

۱ - وضع طبیعی و سکنه این بلاد

کلده و آشور - در دامنه غربی کوههای مغرب ایران جلگه باالانسیه و سیعی است که از فلات ارمنستان (در شمال) تا خلیج فارس کشید . شده و هر قدر باین خلیج نزدیکتر میگردد پست تر میشود . جلگه مزبور که دو شط دجله و فرات از آن عبور مینماید و امر وز به بین النهرین موسوم است در قدیم کلد و آشور را تشکیل میداده .

کلده و آشور بنظر جغرافیائی يك ناحیه محسوب میشوند و چندان بایکدیگر تفاوت فاحش ندارند ، اهالی آنها نیز از قدیم از يك نژاد بوده و تاریخ قدیم آن دو مملکت هم خیلی بیکدیگر مربوط میشود ، باینجهت مملکتین مزبور را در تاریخ درسی از یکدیگر جدا نمینمایند در تاریخ آنها را در يك ردیف ذکر میکنند .

آشور که قسمت شمالی است ناحیه کوهستانی و مرتفع میباشد و تقریباً کردستان حالیه ایران و عثمانی همان آشور قدیم است . قسمت مجاور خلیج فارس که قسمتی پست و رسوبی است در محل سر زمین کلد قدیم قرار دارد .

دجله و فرات - دجله و فرات دو شطی هستند که از فلات ارمنستان سرچشمه میگیرند ، فرات قریب ۸۰۰ کیلو متر از دجله طولتر است و باندازه ۲۸۰۰ کیلو متر طوئن دارد .

این دوشط ابتدا خیلی نزدیک یکدیگرند ، سر چشمه فرات در
 ردیکی سرچشمه رود خانه ارس است ، فرات در سرچشمه دوشعبه دارد
 ولی در قسمت سفلی و علیاً تقریباً هیچ رود مهم بآن نمی‌ریزد . دجله از
 جنوب دریاچه وان و دامنه جبال آرات سر از برگزیده مجاور سرحد
 غربی ایران بسمت جنوب پیش می‌رود و شعب بالنسبه مهم از کوههای
 ایران بآن می‌ریزند که معتبرترین آنها زاب سفلی و زاب علیا و نهر دیاله
 و کرخه است .

دجله و فرات در ابتدای سرحد کلدۀ قدیم خیلی یکدیگر نزدیک
 ولی ملحق نمی‌گردند چه مجدداً از هم دور میشوند و هر یکی جدا گانه خاک
 کلدۀ را سیراب مینمایند .

امروز در نزدیکی خلیج فارس دوشط فوق یکدیگر را تلاقی میکنند
 و شط العرب را که نهر کارون بآن می‌ریزد تشکیل میدهند اما در قدیم
 شط العرب وجود نداشته و رودخانه های دجله و فرات و کرخه و کارون
 جدا جدا بخلیج فارس وارد میکردیدند یعنی انتهای خلیج فارس مقدار
 زیادی در داخله خشکی پیش آمده و یک قسمت از اراضی امروزی که در
 ساحل آن قرار دارند سابقاً در زیر آب بوده .

حاصلخیزی کلدۀ آشور - امروز قسمت عمدۀ بین النهرین صحرا
 و لم بزرع است و اکثراً سکنه آن مردمی بدوی و چادر نشین میباشند ،
 آب و هوای آن شدید و سخت است در قسمتهای مرتفع برف و بادهای
 سخت و سرد و در قسمتهای پست تر حرارت زیاد قابل تحمل نمیشود ،
 اما خاک آن در همه جا حاصلخیز است و اگر چه در قسمتهای شمال یعنی
 راضی آشور قدیم وجود کوه و تپه مانع زراعت میشود لیکن در نقاطی که
 این موانع نیست قوت خاک بمحد افراط است

حاصلخیزی بین النهرین بقدریست که گندم طبیعی در آن بعمل میآید و در نواحی بالندبه برآب در عرض سال سه دفعه میتوان حاصل برداشت و هر دانه از گندم وجو معمولاً ۲۰۰ و پاره سالها سیصد دانه حاصل میدهد.

این ناحیه نباتات متعدد ندارد و فقط درختی که در آنجا زیاد میروید نخل است و فراوانی آن بقدریست که بعضی نقاط جنگلهای معتبر از آن تشکیل میشود.

سکنه این ناحیه - کلدانیها و آشوریها هر دو از شعبه بنی سامند ولی بنظر نمیآید که ایشان سکنه اصلی این بلاد یعنی کلد و آشور باشند چه امروز بیشتر محققین عقیده دارند که از خارج بسر زمین کلد و آشور آمده اند و شاید این حدس را در پاره کلدانیها بیشتر بتوان زد.

بین النهرین بواسطه حاصلخیزی فوق العاده از قدیم طرف نظرا قوام مختلف بوده و بهمین جهت از ایام خیلی قدیم طوایف متعدده از نژاد های مختلف باین سرزمین آمده و در آنجا ساکن گردیده اند و برای خود تمدن و حکومت و شهرها تشکیل داده بهمین مناسبت سکنه کلد و آشور قدیم مخصوصاً کلد خالص نیست و از چند دسته مخلوط میباشند.

چون وضع طبیعی مسکن کلدانیها قدری با اوضاع محیط مسکونی آشور بها متفاوتست این دو قوم از حیث اخلاق و عادات و شیوه زندگانی و سبک تمدن بایکدیگر اختلاف حاصل کرده اند.

کلدانیها زودتر از آشور بها متمدن شده و مثل مصر بها مردمی طبیعتاً آرام و مایل بفنون راجع بزندگانی مسالمت آمیز بوده اند اکثر اوقات را بآبیاری و چوبانی و زراعت اشتغال داشته و ضمناً هم بعضی شعب علوم و صنایع و ادبیات و غیره پرداخته اند آشور بها بر خلاف مردمانی

خونخوار و جنگی و بیرحم و غارتگر بوده اند، و کار عمده ایشان جنگ و غارتگری بوده، صنایع معتبری نیز نداشته اند و بعلم و ادبیات هم توجهی نکرده فقط بمناسبت طبع جنگی و لشکر کشی بفتح بسیاری از ممالک و تشکیل دولتهای معتبر نایل آمده اند

۲ - تاریخ کلدۀ و آشور

کهنه کلدانی ادعا کرده اند که پادشاهان ایشان از ۱۵۰۰۰ سال پیش سلطنت داشته اند. این بیان اگرچه دروغ و بکلی افسانه است، لیکن میتواند اشاره بقدمت آن قوم باشد.

امروزه تا حدی که از تاریخ کلدۀ و آشور قدیم اطلاع داریم قدمت تاریخ کلدانیها تا قریب ۷۰۰۰ سال است، و اولین آثار مکتوبی که از این قوم بدست است از ۴۵۰۰ و ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تجاوز نمیکند.

چون اولین ناحیه حاصلخیز و جلگه قابل سکونت بین النهرین کلدۀ سفلی یعنی اراضی مجاور خلیج فارس است تاریخ کلدۀ از آنجا شروع میشود بعد ها بتدریج باراضی مرتفعه شمالیتر بسط میدیابد بطوریکه از دلی که بر بین النهرین در زمان کلدانیها و آشوریها حکومت کرده اند دولت اول در مجاورت خلیج فارس و دولت دوم در حوالی بغداد حالیه و دولت سوم در شمال این شهر تشکیل یافته است و بالاخره ششمین ابن دولتها که دولت آخری باشد در حدود ارمنستان و کردستان کنونی تاسیس گردیده.

تقسیم تاریخ کلدۀ - چنانکه گفته شد از پنجهزار سال قبل از میلاد به بعد در شهرهای کلدۀ سفلی تاریخ و تمدن بالتسبه معتبری بوده

که قدیمترین تمدن بین النهرین است، این دوره از تاریخ کلدۀ را دورۀ اعتبار شهرهای کلدۀ سفلی مینامند.

بعد از این دوره در حوالی ۲۳۰۰ سال قبل از میلاد یکی از شهرهای کلدۀ وسطی یعنی بابل اعتبار یافت و پادشاهان آن شهر قدرت کامل پیدا کرده کلدۀ سفلی را مسخر نمودند و دولت معتبری تشکیل دادند این دولت را دولت قدیم کلدۀ یا دولت اول بابل مینامند. و علت این تسمیه آن است که در اواخر دورۀ اعتبار کلدۀ و آشور و در دورۀ که دول آشوری ضعف یافته بودند شهر بابل اعتبار حاصل کرده و دولت جدیدی در آن تشکیل شده که بدولت جدید کلدۀ یا دولت دوم بابل معروف است. پس تاریخ کلدۀ از روی اعتبار بلاد مختلفۀ آن بسه قسمت منقسم است.

۱ - دورۀ اعتبار شهرهای کلدۀ سفلی (از ۴۵۰۰ تا ۲۳۰۰ قبل از میلاد).

۲ - دورۀ اعتبار اول بابل (از ۲۳۰۰ تا ۷۲۳ قبل از میلاد).

۳ - دورۀ اعتبار دوم بابل (از ۶۲۲ تا ۵۳۸ قبل از میلاد).

تقسیم تاریخ آشور - دولت آشور دولتی است که اول مرتبه در شهر آشور از شهرهای کلدۀ وسطی تشکیل شده و بتدریج دامنه قدرت آن انبساط یافته و شهرهای دیگر کلدۀ و اراضی مرتفعۀ شمائرانیز در حوزۀ متصرفات خود داخل نموده است، تاریخ آشور بسه دورۀ تقسیم میشود از اینقرار:

۱ - دورۀ اعتبار شهر آشور (از ۲۸۰۰ تا ۹۷۰ قبل از میلاد) که دورۀ اقتدار دولت اول آشوری است.

۲ - دورۀ اقتدار شهر کالاک^۱ (از ۹۷۰ تا ۷۴۵) یا دورۀ اقتدار دولت دوم آشوری.

۳ - دوره اعتبار شهر نینوا (از ۷۴۵ تا ۶۰۷ قبل از میلاد) که دوره حکومت دولت جدید آشوری است.

دوره اعتبار شهرهای کلدۀ سفلی

سومرها و آکادها - در اراضی کلدۀ سفلی امروز تپه‌ها و خرابه‌های چندستی که پس از کاوش معلوم شده هر کدام خرابه یکی از شهرهای قدیم میباشد.

در خرابه‌های این بلاد پس از تحقیقات و تفتیشات فضایی فرنک کتبیبه‌هایی بخط میخی قدیم بدست آورده‌اند که تاریخ قدیمترین آنها مقارب ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد است که بیشتر شرح جنگهای مختلفه بایکدیگر و حمله‌های امرای بلاد کلدۀ سفلی بشهرهای قدیم میباشد.

این شهر مسکن دو قوم از اقوام قدیمه بوده که امروز بکلی از میان رفته‌اند فقط آثاریکه نماینده تمدن معتبرست از ایشان باقی مانده این دو قوم را آکادها (۱) و سومرها (۲) میگویند و با آنکه غالباً اسم ایشان بایکدیگر برده میشود از چندین جهت بایکدیگر اختلاف دارند آکادها از اقوام بنی سامند که در قسمت شمالی تر کلدۀ سکونت داشتند و بغارت و بدزیت زندگانی میکردند، خط و کتابت نداشتند و در مراحل تمدن چندان پیش رفته بودند در صورتیکه سومرها در قسمت جنوبیتر سکونت داشتند و مردمی آرام و متمدن بودند خط و کتابت داشتند و بیشتر محتملست که از ترکستان باین نواحی آمده باشند.

شهرهای قسمت کلدۀ سفلی که بلافاصله بین جلگه رودخانه کارون و خلیج فارس و ناحیه بغداد حالیه وجود داشت و امروز آثار خرابه‌های

آنها دیده میشود عبارتند از: اور (۱) وارك (۲) و لاسار (۳) و لاکاش (۴) یاسرپورلا (۵) و کیش (۶) و غیره. این شهرها مسکن عمده سومرهای متمدن بوده و هر کدام برای خود امیری داشت موسوم به باتزی (۷) که رئیس روحانی و حاکم آنها بود و اغلب بمیل و اراده خود بر بلاد دیگر حمله میکرد.

قصه طوفان - یکی از آثار نفیسه که از سومریهای قدیم بدست آمده و بخط قدیم سومریست صفحه ایست شامل قصه طوفان که تقریباً در ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده و خلاصه آن اینکه خداوند یکی از بلاد سومری کلدی سفلی باتزی آنجا را که زیوگیدو (۸) نام داشت قبلاً از حدوث طوفان خبر کرد باتزی از برای خود سفینه ساخت و با حیوانات خود در آن قرار گرفت و هفت شبانه روز روی آب زندگی میکرد بعد از روز هفتم طوفان قطع شد و آفتاب طلوع کرد چون نخستین شعاع خورشید بکشتی پرتوانداخت زیوگیدو کاو و گوسفندی قربانی نمود و قصب خداوند تسکین یافت.

دولت آکادها - اکادهای سامی نژاد بعد از سومرها دولت مقتدری تشکیل داده اند که با وجود قدرت بسیار دوام چندانی نکرده.

مؤسس این دولت شخص سارگن اول است که یکی از سلاطین مقتدر قدیم بشمار میآید و او که در ۲۶۵۰ قبل از میلاد سلطنت میکرد حدود دولت خود را از دمام تا خلیج فارس رسانده و علاوه بر شوش ناحیه از جبال مغرب ایران یعنی قسمت بین بغداد و کرمانشاهان را نیز فتح نموده و هیئت مأمورین فرانسوی در شوش تخته سنگی بدست آوردند که شکل پسر سارگن است یعنی نارام سین (۹) را بالشکریان آکادی کشیده

که با دشمن در جنگل بجنبك مشغولند .

اهمیت تمدن سومری و آکادی - سومریها و آکادیها تا مثل ارك و لاکش و آور چند دولت دیگر از جانب سومریها حدی که ما اطلاع داریم قدیمترین متمدنین سرزمین کلدی محسوب میشوند و بهمین جهت اساس بسیاری از آثار تمدن کلدانی از ایشان اقتباس شده و از کلدانیها بملل دیگر رسیده از آنجمله خط میخی است که ابتدا مثل خط مصری تصویری بوده و میان سومریها شیوع داشته و بعد از ایشان بابلیها و آشوریها و ایرانیها انتقال یافته و اصول قوانین حورابی و قصه طوفان که هر دورا بعدها بابلیها و بنی اسرائیل اقتباس کرده اند .

مبادی علم نجوم و طب و ریاضیات نیز از این قوم كوچك است که تکمیلات تدریجی بابلیها و یونانیها آنها را علم نموده بالاخره باید دانست که آثار قصور با تزیینات کلدی سفلی قدیمترین نمونه های بنائی است که برای مایادگار مانده و البته تحقیقات آینده بیشتر از این آثار تمدنی دو قوم كوچك سومری و اکادی را از زیر خاک خارج خواهد کرد .

دوره اعتبار شهر بابل

بابل یا بابیلو (۱) - یکی از بلاد آکاد قدیم است پس دوره اعتبار آشور که بعد از انحطاط سومر روی کار آمده حقیقتاً دنباله اعتبار آکاد محسوب میشود چه علاوه بر وقوع در اراضی آکاد سکنه آن نیز همان کلدانیهای سامی نژادند که با آکادها یکی میباشند لکن بمناسبت اینکه این شهر عظیمترین بلاد قدیم دنیا است و دولت اول بابل یا دولت قدیم کلدی که آنجا را مرکز خود کرده یکی از مقتدرین دول قدیمه محسوب است

دوره اعتبار اول بابل را دوره علیحدہ می‌شمارند و شروع آن را ختم دوره اعتبار شهرهای کلدۀ سفلی می‌گیرند .

دولت عیلام یا الام — عیلام باشوش سرزمینی است که از رسوب در رودخانه کارون و کرخه در شمال خلیج فارس تشکیل شده و همانجاست که امروز خوزستان یا جلگۀ کارون نامیده میشود .

در این سرزمین که کاملاً بکلدۀ سفلی نزدیکی داشته و بلاد آن دنبالۀ شهرهای سومری و اکادی محسوب میشده از خیلی قدیم یعنی از اوایل دوره تاریخی قومی ساکن بودند که در مرحله تمدن بالنسبه عالی سر میگردند و آثار عالی داشته اند که نمونۀ ارتقایی ایشان در طریق تمدن و معیشت است .

سکنۀ شوش نیز مثل سکنۀ کلدۀ مخلوط از چند نژاد بوده اند و معلوم نیست از کجا باین سرزمین آمده اند و آنچه معلوم است دو عنصر زرد پوست و سامی بر دیگران غلبه داشته و اثر وجود ایشان ظاهر تر بوده است .

مردم عیلام نیز مثل سکنۀ کلدۀ سفلی دارای شهرهای متعدد و باتریهای چند بوده و ابتدا دولتهای مستقل داشته بواسطۀ نزدیکی با بلاد سومری کلدۀ از همان قدیم الایام بین سومر و عیلام یک نوع نزاع دائمی وجود پیدا کرده و اول دفعه تعرض از طرف دولت عیلام شروع شده .

بعدها باتری لاگاش و سارگن اول پادشاه آکاد بسرزمین شوش حمله بردند و عیلامیها را مغلوب کردند ، و نارام سین یکی از پسرهای سارگن در ۲۷۰۰ قبل از میلاد تمام ناحیۀ عیلام مجاور کلدۀ را مسخر ساخت .

از ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد بعد امرای کلدۀ سفلی بر شوش تسلط کلی یافته و از اینزمان بعد تمدن عیلامی کاملاً در تحت نفوذ و اثر تمدن کلدانی قرار گرفته زبان کلدانی در عوض زبان قدیم عیلامی انتشار یافت.

مقارن سال ۲۲۸۰ قبل از میلاد عیلام مجدداً اقتدار حاصل کرد و پادشاه مقتدر آن که خودور ناخوندی (۱) نام داشت آنرا مستقل کرده بکلده حمله برد و شهر اور را غارت نمود. از این تاریخ تا حوالی ۲۱۰۰ قبل از میلاد کلدۀ زیر بار اطاعت شوش سر میکرد.

حمورابی در حدود ۱۴۰۰ قبل از میلاد از اقوام بنی سام در شهر بابل سلسلۀ تشکیل داد که ۱۱ نفر از افراد آن تا ۲۱۰۱ بر کلدۀ و قسمت عمدۀ بین النهرین حکومت کرده اند، این سلسله که همان دولت کلدۀ قدیم بابل باشد در موقعیکه رو بترقی و بسط قدرت میرفت با دولت مقتدر عیلام تصادم پیدا کرد، لیکن هر قدر سلسلۀ سلطنت بابل اقتدار می یافت از اقتدار عیلام کاسته می گشت تا اینکه ششمین پادشاه این سلسله که بقول مشهور از ۲۲۶۷ تا ۲۲۱۳ قبل از میلاد سلطنت داشته اند کلدۀ را از اطاعت عیلام خارج کرده آنرا دارای دولت و اعتبار مشخصی نمود، و این پادشاه حمورابی بزرگترین سلاطین قدیم کلدۀ است که قانون معروف را نوشته.

از زمان حمورابی بعد دولتهای کلدۀ و عیلام غالباً بر سر بسط اقتدار با یکدیگر نزاع داشتند و بقدری در این راه با فشاری کردند تا دولت آشوری تشکیل یافت و دشمن مشترك هر دوشده هم کلدۀ را از میان برد و هم عیلام را.

قانون حمورایی - حمورایی قانونی برای انتظام امور اداری مملکت خود از روی قوانینی که پیش از او در کلدیه مخصوصاً در میان سومریها مرسوم بود احکام و دستور ها و قوانینی ترتیب داده و آنرا بر روی تخته سنگ بزرگی بخط میخی نقش کرده که با قدم شراب عالم یا قانون حمورایی موسوم است ، خو شبختانه قسمت عمده این قانون بدست آمد و بالسنه مختلفه ترجمه شده . این قانون دو قسمت است : یکی قسمت تصویری و دیگری تحریری . قسمت تصویری شکل شمس خداوند بزرگ کلدیه و مظهر آفتاب است که نشسته و قلمی در دست دارد و حمورایی با احترام تمام در مقابل او ایستاده شمس قلم را به حمورایی میدهد و او را امر بنوشتن قانون میکنند .

قسمت تحریری که بخط میخی است مواد قانون است و آن راجع باغلب احتیاجات زندگانی و معاملات مختلفه است که مردم در هیئت اجتماعیه با یکدیگر دارند . مثلاً راجع بقضاوه و اطباء و زراعت و آبیاری و کشتی رانی و روابط بین بنده و آقا و عروسی و حقوق زن و امور جنائی مواد مخصوص نگاشته است .

تخته سنگی که قانون حمورایی بر روی آن نقش شده قریب ۲ ذرع و ۱۴ کره ارتفاع دارد محیط قاعده آن ۱ ذرع و ۱۴ کره میباشد و آنرا هیئت مأمورین فرانسوی که ریاست آنها را درمگان (۱) داشت در شوش بدست آوردند و علت بودن آن در شوش آنکه در سال ۱۱۲۵ قبل از میلاد چنانکه خواهیم دید یکی از پادشاهان شوش پس از فتح بابل آنرا بعنوان غارت بان شهر برد و از آن تاریخ تا اول قرن بیستم میلادی در زیر خرابه های شوش باقی بود تا درمگان قسمتی از آنرا در ۱۹۰۱ و قسمتی را هم

در ۱۹۰۲ از زیر خاک بیرون آورد. یکی از فضایی همراه او موسوم به شیل (۱) آرا قرائت و ترجمه کرد.

قانون حمورابی قدیمترین قوانین غیر آسمانی است که بدست است و بعضی از مواد آن بواسطه اهمیت و دانشی که مقنن در انشاء آن بخرج داده بعدها از طرف ملل دیگر اخذ شده. از جمله بعقیده جماعتی بعضی از احکام توریة بنی اسرائیل و شریعت حضرت موسی مأخوذ از قوانین حمورایی است و بهمین جهت است که آنرا اقدام شرایع میگویند.

احوال کلدیه و عیلام تا ظهور دولت آشور — بعد از حمورانی سلسله او رو بتنزل رفت و دسته از شامیها بر کلدیه استیلا یافته آن سلسله را منقرض کردند و بعدها سلسله دیگر بنام سلسله دوم سلاطین بابل روی کار آمد که افراد آن از ۲۱۰۰ تا ۱۷۳۲ قبل از میلاد بر کلدیه سلطنت میکردند و در همین دوره بود که بار دیگر عیلام اقتدار کلی حاصل کرد. ولی دوامی نکرد که مصادف با اقتدار دولت آشور شده از میان رفت.

دوره اعتبار آشور

دوره اعتبار شهر آشور از مدتی بعد از حمورانی در بین سالهای ۱۷۰۰ و ۱۵۰۰ قبل از میلاد شروع میشود و دولت قدیم آشور هم که اولین دولت تأسیسی آشوریها است ابتدای حصار بهمان شهر آشور داشته است شهر آشور که امروز خرابه های آن بنام قلعة الشرقات روی دجله (مقدار بالا از مصب نهر زاب صغیر) دیده میشود در قدیم اولین پایتخت دولت آشوری بوده و پیش از پایتخت شدن یکی از بلاد تابعه کلدیه بشمار میآمده و اول دفعه هم اسم آن بهمین عنوان در یکی از نوشته های عهد

هموارانی دیده میشود.

دولت قدیم آشور سلاطین معتبر چند داشته که کار عمده ایشان زد و خورد با قبایل و طوایف اطراف بوده از آنجمله مقارن سال ۱۳۰۰ قبل از میلاد بین النهرین را فتح کرده و در حدود ۱۲۷۰ بر بابل دست یافته اند لیکن اهالی بابل بزودی هجوم کمندگان را خارج و بالاخره آشور را مثل قدیم مطیع خود نموده اند. معروفترین پادشاهان این دوره آشوری شالمانزر اول است که در شمال ملتقای زاب کبیر و دجله شهر کالاک یا کالخی را بنا کرده است و دیگر تیگلات پیلزر اول (۱) که فتوحات بسیار کرده.

دوره اعتبار کالخی

مقارن قرن دهم از میلاد آشوریها دوباره قدرت یافته دست تسلط آرامیه را کوتاه کردند و دولت دیگری تشکیل دادند که بدولت دوم آشوری موسوم است و ایندفعه پایتخت آشوری شهر کالخی از بناهای شالمانزر اول (۲) بود و بهمین جهت ایندوره دوره اعتبار آن شهر بشمار است. معروفترین پادشاهان این دوره آشور آسورنازیربال (۳) است که از ۸۸۴ تا ۸۶۰ قبل از میلاد سلطنت می کرده و او بار دیگر حدود آشور را بحدود زمان تیگلات اول رسانیده و پسرش شالمانزر دوم بابل را فتح کرده و صاحب اقتدار بین النهرین شده است.

دوره اعتبار نینوا

دوره اعتبار نینوا که از اواسط قرن هشتم قبل از میلاد شروع میشود دوره استیلای دولت جدید آشوری بر بین النهرین است و دولت این دوره آشور مقتدرترین دولتهائی است که در سرزمین بین النهرین وجود یافته در زمان پادشاهان این سلسله یعنی تیکلات پیلزر چهارم آشور دولت حاکم بر تمام آسیای غربی گردید و حدود آن از فلات ایران تا دریای مدیترانه بسط یافت اقوام آرامی و کلدانی که بر بین النهرین هجوم کرده بودند مطیع گشتند، بابل نیز در تحت اطاعت آن دولت در آمد و شهر دمشق هم در سال ۷۲۲ قبل از میلاد مسخر گردید.

سلطنت سارگن دوم - (۷۲۲ -- ۷۰۵ ق. م) - یکی از مقتدرترین سلاطین دوره دولت جدید آشوری سارگن دوم است که مؤسس حقیقی دولت جدید آشوری محسوب میشود.

این پادشاه جنگ منظم با عیلام را شروع کرده و پس از محاربات سخت با آن دولت که بابل را نیز بکمک خود طلبیده بود هر دو را مغلوب ساخته، از این تاریخ تا انقراض دولت عیلام سلاطین این شهر برای جلوگیری از دشمنی قوی مثل آشوریها مکرر با دشمنان قدیمی خود یعنی اهالی بابل اتحاد کرده و با اینکه چند بار صف مقاومت آراسته اند باز نتوانسته اند از قدرت آشوری جلوگیری نمایند.

سارگو علاوه بر این بسر زمین بنی اسرائیل نیز هجوم کرده و در سال ۷۳۲ شهر شومرون یا ساماری پایتخت دولت بنی اسرائیل را فتح نموده و افراد ده قبیله از قبایل انی عشره بنی اسرائیل را با سیری به نینوا آورده است. حصول همین اقتدارات سبب شده که پادشاهان یونانی

جلوی قبرس هدایا و تحف بعنوان تقدیمی به نینوا پیش سارکن فرستاده اند.

سارگن در کوهستان شمالی نینوا قلعه نظامی محکمی نیز ساخته که به دور ساریوکن (۱) یعنی قلعه سارگن موسوم است و خرابه های آن در محل خرس آباد حالیه دیده میشود.

سلطنت سناخریب - (۷۰۵ - ۶۱۸ ق. م) - بعد از سارگن پسرش سناخریب (۲) سلطنت آشوری رسید او نیز پادشاه مملکت گبری بوده و فتوحات بسیار کرده از جمله شورش را که در شوش برخاسته بود خوابانده و آنجا را مجدداً فتح نموده و در کارون و خلیج فارس کشتی رانی کرده بعد در سال ۶۸۹ قبل از میلاد شهر بابل متحد عیلام را بباد غارت داده با خاک یکسان نموده بفرسطن و مصر نیز حمله برده لیکن در مصر کارش پیشرفت نیافته و آن مملکت را پسرش آسار هادن (۲۸۱ - ۶۶۸ ق. م) - در زمان سلسله ۲۵ فراغه مصر تصرف کرده است، در دوره این پادشاه تقریباً تمام ممالک عمده قدیم باستانای عیلام که هنوز نیمه جانی داشت در تصرف آشور آمده بود.

آشور بانی پال (۶۶۸ - ۶۲۶) - انقراض دولت عیلام کار آشور بانیپال است این پادشاه پس از رسیدن سلطنت آشوری ابتدا برادر خود را بسلطنت بابل برقرار کرد و باین واسطه بابل را از اتحاد با عیلام خارج نمود و خود بعیلام حمله برد، و از ۶۶۵ تا ۶۴۵ جنگی بزرگ با عیلام کرد و در سال ۶۴۵ شهر شوش را تسخیر کرده زیر و رو نمود - مردم را قسمتی کشت و قسمتی باسیری برد، مجسمه های سلاطین و خداوندان را درهم شکست، کتیبه ها را خراب کرد، مزارع و باغات را

سوخت، آبادیها و معابد را ویران ساخت، حتی استخوان سلاطین قدیم عیلام را هم به نینوا برد و یکماه تمام باین قسم اعمال برحمانه در شوش مشغول بود.

شوش از این بیعد از صفحه تاریخ محو شد چه بعد از آشوریها بار دیگر بدست کلدانیها و بالاخره بتصرف ایرانیهای هخامنشی افتاد و هنوز هم آسیر زمین جزو خاک ایرانست.

دوره اعتبار دوم بابل

اندکی بعد از انقراض عیلام حاکی که آشوربانیبال برای شهر بابل از جانب خود معین کرده بود و ناپوپولاسار (۱) نام داشت برای خویش قدرت حاصل نمود و در زمان جانشین آشوربانیبال عنوان سلطنت اختیار کرد و قشونی که پادشاه آشوری بعنوان سرکوبی او فرستاده بود بجای جنک ماو ملحق شدند.

در این دوره در مغرب ایران در ولایت مدی یا مادای (قسمتی از عراق عجم و آذربایجان جنوبی) از آریمنهای ایرانی دولت مقتدری تشکیل یافته بود که سلاطین آن بمناسبت مجاورت غالباً متعرض آشوری میشدند و یکبار هم نینوا را محاصره کردند.

در موقعیکه ناپوپولاسار علم استقلال بر افراشته بود پادشاه مدی موسوم به سیاکزارس (۲) بکمک او قیام کرده و لشکریان خود را برای تسخیر نینوا باقشون ناپوپولاسار متحد ساخت.

در سال ۶۰۷ قبل از میلاد لشکریان مدی و بابل بکمک یکدیگر نینوا را پس از مدتی محاصره تسخیر نمودند، و دولت دوم آشوری را که

مدتها با اقتدار تمام بر دنیای قدیم حکومت میگرد از میان برد و نینوا پایتخت آنرا ویران کرد.

نبوکد نصر دوم (۶۰۴ - ۵۶۱ ق.م.) - طغیان نابوپولاسار بر آشور و کھک دولت مدی بادولت جدیدی در بابل تشکیل داد که بدولت جدید کلدیه بادولت دوم بابل معروف است ایندولت اگر چه چندان طول نکشید، لیکن در مدت نیم قرن مجدداً برای بابل دوره اعتباری پیش آورده است.

بزرگترین پادشاه دولت جدید کلدیه پسر نابوپولاسار است که در زمان سلطنت پدر نیز در امر حکومت با او شرکت میکرد و این همان بخت النصر معروف است که اسم اصلی او نابوکود روشور یا نبوکد نصر دوم میباشد. و نبوکد نصر اول یکی از پادشاهان قدیم کلدیه بوده که مقارن قرن دهم قبل از میلاد سلطنت داشته.

در زمان این پادشاه نکو یا نخائوی دوم قشون معظمی بشام و فلسطین فرستاده آن ناحیه را فتح کرده و پادشاه یهود را مغلوب نموده تا کارخیش شهر ساحلی فرات پیش آمد و با حشمت و جلال تمام بمصر برگشت.

دو سال بعد بنوکد نصر پس از آنکه از انتظام امور داخلی بابل فراغت یافت برای جنگ بانکو از بابل حرکت کرده در محل کار خمیش در سال ۶۰۵ ق.م. فتح عظیمی کرد و چون خبر فوت پدر را شنید ببابل مراجعت نمود.

بعد از سه سال دیگر مجدداً بطرف شام و فلسطین حرکت نمود و ایندفعه شهر صور را از بلاد فنیقیه فتح کرده بیت المقدس پایتخت یهود را مستخر ساخت و پادشاه ایشان را کشت و در سال ۵۶۸ ق.م. بواسطه شورش

که در یهودا بر خاسته بود بآن مملکت آمده شهر بیت المقدس را محاصره کرد و پس از ۱۸ ماه محاصره در ۵۶۷ قبل از میلاد بر آن دست یافته معبد مقدس را خراب و دولت یهود را بکلی منقرض نمود و از ایشان ۷۰۰۰۰ نفر بآسیری بابل برده و از جمله آن اسرا دانیال پیغمبر بود که در ضمن اسیری وفات یافت .

بنوکد نصر در سال ۵۶۲ وفات یافت و گذشته از چند سال دوره سلطنت او دوره آرامی بابل است و در ایندوره شهر مزبور باز آبادی و رونق بسیار یافته و خود بنوکد نصر نیز در آنجا چنانکه مشهور است برای زوجه خود حدائق معلقه بابل را که یکی از عجایب سبعة قدیم است بنا کرد و در اطراف بابل برای حفظ آن شهر از سیل در دو طرف شمال و جنوب دوسدین دجله و فرات ساخت .

انقراض دولت جدید کلدیه در سال ۵۳۸ - بعد از بنوکد نصر سلطنت بابل به نابونیدس (۱) رسید و او از سال ۵۵۵ تا ۵۳۸ قبل میلاد در آن شهر سلطنت کرده و دوره سلطنت او دوره ضعف دولت جدید کلدیه است .

مقارن این اوقات پادشاه عظیم الشان ایران کوروش کبیر که اولین پادشاه سلسله هخامنشی است بر نواحی فارس و مدی و آسیای صغیر و عیلام و آشوری حکومت میکرد چون در ایندوره در بابل هرج و مرج تمام وجود داشت و اسرای بنی اسرائیل هم بواسطه تهییجات انبیاء خود باکمال بی صبری انتظار مراجعت بوطن خود را داشتند و اسباب اختلال امور بودند کوروش کبیر در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بطرف بابل حرکت کرد و نابونیدس آخرین پادشاه بابل را مغلوب نموده آن شهر را مسخر ساخت

واسرایی بنی اسرائیل را که ۷۰ سال باسیری در آنجا سر میگردید فلسطین رجعت داد.

فتح شهر بابل بدست کورس خاتمه دولت جدید کلدیه یعنی آخرین دولتهای کلدانی و آشوری بین النهرین است از این تاریخ بعد دیگر کلدانیها و آشوریهاروی استقلال بخود ندیده اند.

۳ - مذهب و عقاید کلدانیها

و آشوریهای قدیم

مذهب کلدانیها و آشوریهای یکی است زیرا آشوریها بعد از آنکه داخل کلدیه شدند و با کلدانیها اختلاط یافتند مذهب کلدانیرا قبول نمودند.

اساس مذهب کلدانی امید و بیم مخصوصاً بیم است؛ زیرا این قوم از تاریکی و آثار سماوی و کواکب آسمان میترسیدند و عالم را از همین نظر پراز موجودات موزیه غیر مرئی میدانستند و ناخوشیها و بدبختیها و غیره را نتیجه آزار آن موجودات میدانستند بعلاوه کواکب را هم در زندگی مردم دارای تأثیر نیک و بد میشمردند. برای دفع موجودات مزبور عده اشخاص یعنی جادوگر هائی بودند که باوردها و کلمات مخصوص بعقیده کلدانیها میتوانستند آزار حیوانات موزیرا دفع کنند.

مذهب کلدانی را با آنکه مرکب از جزئیات منفصل و بهمین علت فهم آن مشکل است میتوان دارای سه جزء عمده دانست: پرستش ارباب انواع عمده - اعتقاد بسحر و جادو - عقیده بسعد و نحس کواکب و ستاره شناسی. ارباب انواع کلدانی - ابتدا در کلدیه نیز مثل مصر هر شهری خدای بزرگی داشت که مخصوص آن شهر بشمار میآمد و اغلب باسم همان شهر خوانده

میشد، لیکن بعد از آنکه دولتهای بزرگ در کلمده و آشور تشکیل یافت پرستش از باب انواع بلاد برای کلمده و آشور عمومی شد، ولی باز خدای پایتخت بر همه برتری و بزرگی داشت و خدایان دیگر زیر دست او بودند. مکان اقامت از باب انواع آسمان و شماره آنها هفت بود از اینقرار:

- ۱ - سین - مظهر آن ماه. بزرگترین از باب انواع.
 - ۲ - شمس یا شامش مظهر آن آفتاب. رب النوع نور.
 - ۳ - نرگال (۱) - مظهر آن مریخ. رب النوع شجاعت.
 - ۴ - نبو (۲) - مظهر آن عطارد. رب النوع علوم.
 - ۵ - ماردوک - مظهر آن مشتری. خداوند شهر بابل.
 - ۶ - فی نیپ - مظهر آن زحل. رب النوع قدرت که با بازوهای خود شیر را درهم میشکست.
 - ۷ - ایستار - مظهر آن زهره. رب النوع نینوا خداوند جنگ و عشق.
- غیر از این از باب انواع عمده کلدانیها و آشوریها از باب انواع دیگر هم داشتند که هر یک بنظری محترم بود. از این قبیل خدایان از همه مهمتر یکی آنرا مظهر آن ماهی رب النوع کلمده قدیم یکی آشور خداوند شهر آشور و یکی هم رامان خداوند آسمان و طوفان و غیره.

در خدمت این از باب انواع خدایان کوچکتری بودند از نوع جن که بحفاظت مأموریت داشتند و بهمین علت مردم کلمده و آشور صورتهای آنها را در مدخل قصرها و عمارات خود قرار میدادند و آنها را بصورت انسانی که چهار بال داشته باشد یا بشکل گاوهای بالدار میساختند.

در آشور سلاطین و قتیکه بجنك میرفتند خود را از جانب خدا که خونخوار و حسود بودند مامور میدانستند و بهمین جهت وقتی بر میگشتند

از غذاییم سهم خدا را بمسابد میپرداختند و اسرا را هم بخدمت مذهبی میگماشتند .

اعتقاد بسحر و جادو - کلدانیها معتقد بودند که تمام بدبختیها و ناخوشیها از جن و شیاطین است که در موقع نزدیکی این نوع آزارها را بایشان می‌رسانند برای آنکه شخص سالم بماند و بدبخت نشود باید این شیاطین و جنها را از خود دور کنند . شیاطین و جنهای مزبور را هم بشکل انسانی که بالها و پنجه های حیوانات را داشت تصویر میکردند بعقیده کلدانیها جادوگرها و ساحرها میتوانستند این موجودات موزیه را جلب کنند و بوسیله آنها بمردم دیگر صدمه برسانند بهمین جهت برای آنکه از شر شیاطین و جنها و جادوگرها خود را حفظ کنند دست بدامان جماعتی میزدند که کارشان خواندن وردها و دادن دعای مخصوص بود .

این قبیل دعاها و وردها که ظاهراً از تورانیهای زرد پوست بکلدانیها رسیده بتدریج جادو و سحر و طلسم را درست کرده و بعضی از این امور از کلدانیها بملل دیگر مشرق و از این طریق باروبائیان انتقال یافته است ، و هنوز هم در طلسمها و وردها علائم و ذکرهایی است که ارث آشوریها و کلدانیهاست . و بهمین جهت معنی آن کلمات مشخص نمیشد .

ستاره شناسی^۴ و سعد و نحس کواکب - کلدانیها غیر از ارباب انواع عمده بستارکان دیگر نیز عقیده داشتند و آنها را خداوندان قادری میدانستند که میتوانند بهمه شکل در زندگانی مردم تأثیر داشته باشند .

چون میگفتند کواکب مظاهر و مترجمین خداوندانند اگر

کسی بخوبی آنها را بشناسد از اداره خدا خبر میگردد و میتواند از حرکات آنها اتفاقاتی را که در احوال مردم و سطح زمین حادث خواهد شد پیش گوئی کند.

کاهن کلدانی چون باید در معابد هفت طبقه مرتفعی که حکم یک نوع رصد خانه را داشت باسماں نظر کند و در احوال کواکب تحقیق نماید و حوادث آینده زمین را بگوید علاوه بر مقام مذهبی و روحانی جنبه غیبگوئی را نیز دارا بود.

عقیده طالع و ساعات نیک و بد که هنوز هم بین مردم معمول است از کلدانیهاست.

۴ - ابنیه و آثار کلدانی و آشوری

ابنیة کلدانیها که آشوریها نیز همان را تقلید کرده اند سه قسم است شهر. قلعه. معبد. از ابنیة این دو قوم چیز عمده باقی نمانده بلکه بکلی از نظر محو شده است. اما شهرهای کلدانی و آشوری امروز بشکل تلهای کم ارتفاع دیده میشود و علت آنکه تمام شهرهای قدیم این دو قوم با تمام عظمت خود باین تلهای مبدل گشته آنست که کلدانیها بمناسبت آنکه سنک در مملکت خود نداشتند تمام ابنیة خود را از آجر ساخته اند. و آشوریها هم با وجود آنکه سنک داشته اند بتقلید کلدانیها بهمین طریق رفتار کرده و لی خارج ابنیة خود را با سنک پوشانده اند.

باروهای شهرها - شهرهای کده و آشور اغلب در اطراف دارایی باروها و حصارهای مستحکم بود. این باروها را اهالی با آجرهای ضخیم پنجه که در داخله آنها قیر میریختند میساختند چیزی که اسباب استحکام آنها میشد ضخامت آنها بود که اغلب از ۲۰ ذرع تجاوز مینمود. در

کنار این دیوار خندق گودی بود که خاک آن را برای ساختن آجرهای بارو قبلاً بکار میبردند و در قسمتهای مشخص برجهای مربع میساختند. صفت عمده دیوارها و کوچه های کلدانی و آشوری امتداد مستقیم آنها بود بطوریکه منظره شهر از دور بشکل محوطه مربعی بنظر میرسید کوچه ها نیز مثل اغلب کوچه های امروزی امریکا با هموازا یکدیگر ساخته میشد یا نسبت بهم قائم بود.

قصرهای سلاطین - پادشاهان کلدانی و آشوری برای خود قطوری میساختند که حکم قلعه های مستحکمی را در وسط شهر داشت. چون باید این قبیل قصور با آجر ساخته شود و آجر هم مقاومت آن را ندارد که سقفهای بلند و بهن با آن بسازند، قصور کلدانی و آشوری تنگ و کم ارتفاعند و برای آنکه این عیب تا اندازه رفع شود آنها را طویل میساختند.

قصرهای مزبور دیوارهای بلند و برجهای نظامی داشت و فقط در میان دیوارها درهای با عظمتی درست میکردند و در داخله آنها حیاط های متعدده موجود بود - در هر قصر چند قسمت وجود داشت قسمتی خاصه پادشاه و قسمتی برای اعیان و اشراف يك قسمت نیز برای مستحفظین و قسمتی هم بجهت زنان.

در جلو درهای این قصور تصویر گاو های بالدار را که بقیده ایشان عمارات و مردم را حفظ میکردند قرار میدادند و در دو طرف در همانطور که مصر بها ابوالهول را قرینه قرار میدادند این تصاویر را می گذاشتند.

داخله عمارات کلدانی و آشوری منقش و باشکال حیوانات و نقوش بریده مزین بود. اینقسم نقش و تزئین اختصاص عمده ابنیه کلدانی و

آشوری است مخصوصاً آشوریها بهتر از تمام ملل دیگر قدیم نقش حیوانات را در ری دیوارها ساخته اند .

معابد - معبد های کلدانی برج مربع شکلی است آجری که هفت طبقه دارد و هر طبقه آن بوسیله پله کانی بطبقه فوقانی مربوط است . طبقه بالا تر از همه که گنبدی بر آن قرار دارد معبد خاص رب النوع می باشد . هر يك از طبقات هفتگانه مخصوص یکی از ارباب انواع و ملون برنگی است که آنرا خاص آن میدانستند و این هفت رنگ عبارت است از سفید . سیاه . ارغوانی . آبی . شنگری . نقره . طلائی . در داخله این معابد فقط اطافهای کوچکی که مخصوص کهنه بود قرار داشت .

ارتفاع معابد کلدانی خیلی زیاد بوده . مثلاً ارتفاع معابد بزرگ بابل از ۱۰۰ متر میگذشته و یکی از آنها که خرابه آن هنوز باقی است همین حالیه ۱۷ متر ارتفاع دارد .

ه - اخلاق و آداب و علوم و صنایع

کلدانی و آشوری

چنانکه در ابتدای تاریخ کلد و آشور گفتیم اخلاق کلدانیها و آشوریها با یکدیگر تفاوت کلی دارد . چه اهالی کلد و مردمی چوپان و زارع و باقتضای چوپانی و صحرا گردی و نظر باسما صاف و مجذوب شدن بطبیعت مردمی آرام و متفکر بوده اند و از این آرامی و تفکر و نظر در طبیعت یکنوع اختراعات و صنایع ایجاد شده که میتوان آنها را صنایع زمان صلح و لازمه زندگی يك قوم آرام دانست . برخلاف آشوریها بواسطه کوهستانی بودن و نداشتن وسایل معیشت کافی مردمی غارتگر و بیرحم

بودند و بهیچوجه بعلم و صنعت توجه نداشتند اگر هم از اینجمله چیزی در میلن ایشان دیده میشد از نوع صنایع جنگی بود.

عادات مردم — چون از دو قوم کلدانی و آشوری جز يك عده آثار و ابنیه چیز مهم دیگری در دست نیست و این آثار و ابنیه هم کار سلاطین ایشان است از آداب و مراسم ایشان اطلاع کافی نداریم. آشوریه‌ها در روی ابنیه و آثار مجالس شکار و جشن و فتح بلاد و میدان جنگها و غیره را نمایش داده‌اند لیکن هیچوقت شکل زنهای ایشان در نقوش بر جسته ابنیه نیست، علت آن این است که آنها را در اندرون نگاه میداشتند و نمیگذاشتند بیرون بروند. عموماً يك زن بیشتر نمیگرفتند لیکن سلاطین میتوانستند زوجات متعدده داشته باشند. آشوریه‌ها آنطور که از نقوش بر جسته بر میآید مردمی خشن و قوی هیکل و دارای چشمهای بزرگ و بینی منحنی و لبهای کلفت بوده و موهای زیاد و طویل و ریش های مجعد داشته‌اند. کلدانیها بر عکس مردمی زارع و تاجر بودند و بهمین جهت کار عمده ایشان کله داری و زراعت و آبیاری و ساختن ترعه‌ها و قنوات و غیره بوده، و با وجود این درست از آداب و مراسم ایشان اطلاع نداریم.

هردت مورخ یونانی میگوید.

کلدانیها هر سال دخترهائی را که باید شوهر کنند در شهرها جمع میکردند آنها را که زیبا و نیکو رو بودند میفروختند و از پول ایشان برای دختران زشت تهیه جهاز مینمودند همین مورخ بعد از بیان این عادات مینویسد که :

« بعقیده من این ترتیب حکیمانه ترین قواعد و قوانین کلدانی

است. »

پادشاه آشوری - پادشاه آشوری در همانحال که خود را خادم خداوند میدانست خویشتن را نیز نماینده او میدنداشت. همین علت خود را نسبت بمردم حاکم مطلق و مالک مال و جان ایشان گمان میکرد. پادشاهان دیگر باید نسبت باو و خدای شهر آن پادشاه نظر احترام داشته باشند اگر از قبول این تکلیف سر می پیچیدند شورش و سرکش محسوب میشدند. آنوقت وظیفه پادشاه آشوری آن بود که بسرکوبی شورشیان برود و پس از غلبه برای آنکه اظهار خدمتگذاری نسبت بخدای شهر خود بنماید شرح آن فتوحات را در کتیبه ها مینگاشت و لاف خدمت و جان نثاری میزد و بعضی اوقات کار مبالغه در این راه بدروغ نیز میکشید.

از شهر هائیکه سلاطین آشوری ساخته اند از همه مهمتر دور - ساریوکن یعنی شهر باقلعه سارکن است که آنرا سارکن دوم در شمال نینوا در محل خرساباد حالیه ساخته و این اواخر از آن آثار عمده بدست آمده است.

پادشاهان کلدانی بیشتر بساختن ترعه ها پرداخته اند چنانکه یکی از کارهای عمده حمورابی حفر قنوات و ترعه های متعدد در اراضی بابل است.

وقتی پادشاه آشوری مشغولیات جنگی نداشت بمناسبت اینکه گور خر و شیر و گاو و وحشی در اراضی آشوری زیاده وجود داشت بشکار این حیوانات میپرداخت و شرح آنها را در کتیبه ها مثل فتوحات بزرگ مینوشت اگر شکار هم فراهم نمیشد بعیش و نوش در قصر ها میپرداخت و گاهی بقدری غرقه در این تعیشات میشد که از قصد دشمنان خارجی غافل میماند و دولت خود را از دست میداد.

قشون آشوری — پادشاهان آشوری هر سال بهار برای جمع آوری مالیات از رعایای سرکش و یا فتوحات تازه عازم میشدند. قشون این پادشاه تمام از آشوریها و عددشان نیز از آنجهت که هر آشوری باید خدمت نظامی کند زیاد بود.

آشوریها منظم جنگ نمیکردند بلکه یکمرتبه بسر دشمن میریختند و او را غافل گیر مینمودند و ایشان اول قومی هستند که در جنگها سواره نظام و قشون برای محاصره شهرها بکار برده اند، پیاده های آشوری عبارت بودند از: نیزه داران و تیر اندازان که هر کدام قداره کوچکی در دست داشتند و سواران ایشان هم که بر اسبهای چابک قوی سوار میشدند بهمین وضع منقسم و دارای همین نوع اسلحه بودند.

قشون آشوری هم مردمی جنگجو محسوب میشدند و هم دستجاتی غارتگر، زیرا پس از جنگ تکلیف ایشان خراب کردن ارتباطات دشمن و مزارع و باغات و بلاد و غارت غنایم و غیره بود.

آشوریها برای حصار شهرها وسایل متعدده از قبیل برجهای مرتفع و منجنیق و عرابه های نظامی داشتند و از میان ایشان جماعتی مأمور حفر خندق و غیره بودند، و عده نیز بکار بر تاب کردن سنگ و تیر از روی برجها بودند، بهمین جهت کمتر شهری میتوانست در مقابل ایشان پایداری کند.

رفتار آشوریها با اسرا — آشوریها با دشمنان و اسرای ایشان به بیرحمی تمام رفتار میکردند، اغلب بانیزه چشمهای ایشان را سوراخ می نمودند، بینی ها و گوشها و لبهارا میبردند، ریشها و ناخنها را میکندند و در موقع بازگشت از جنگ اسرا را کشته سرهاشانرا با غنایم تحویل میدادند و پادشاهان آشوری با افتخار و سربلندی تمام این اعمال زشت و

این بیرحمیهای حیوانی را نقل میکردند و از خدا در مقابل آن طلب اجر و پاداش مینمودند.

آشوریها در خراب کردن شهرها از چیزی نمیکشستند، درختها را میبریدند و زراعتها را میسوختند حیوانات را باخود میبردند، طلا و نقره و جواهر را مابین خود و پادشاه تقسیم میکردند، اهالی را با سختی میکشستند، اگر چیزی از ایشان باقی میماند آنها را باسیری با خود به آشور میبردند، چنانکه نبوکدنصر همین معامله را با بیت المقدس نمود و یهود را بابل برد.

آبادی بلاد - آشوریها و کلدانیها پس از خراب کردن شهرهای دشمنان و غارت آنها غنائم و اسرا را بمالك خود میآوردند، با اسرا قصور و باروها و معابد را میساختند و غنائم را صرف آبادی آنها می نمودند، بهمین جهت بلاد آشوری و کلدانی هم متعدد بود و هم آباد، و اهالی غیر نظامی آنها بتجارت و صنعت اشتغال داشتند.

در صنعت کار عمده اهالی ساختن ظروف سفالین بود که باستادی روی آنها را نقش میکردند و آنها را بمالك دیگر میفروختند و از آن نقاط امتعه دیگر میآوردند مثلاً تجار ایشان با کاروانها از مصر شیشه و مصنوعات مصری و از فنیقیه رنگ ارغوانی و از ارمنستان چوبهای قیمتی و از هندوستان احجار کریمه و از مدیاسب و غیره میآوردند و اغلب با مشک و غیره در روی رودخانه نیز آمد و رفت میکردند.

شهر بابل - از تمام شهرهای کلدانی و آشوری معروفتر و بزرگتر از همه شهر بابل است. اعتبار این شهر از زمان حمورابی شروع شده و بعد از او نبوکدنصر آنرا بزرگترین بلاد آسیا کرده.

ترقی این شهر بیشتر نتیجه حسن موقع آن است زیرا شهر بابل در

روی فرات ساخته شده بود و بهمین جهت شط مزبور آنرا بخلیج فارس و شام مربوط میکرد، بعلاوه در سر راه اروپا بایران و هندوستان قرار داشت، و اطراف آن نیز جلگه حاصلخیزی بود که مردم را بطرف خود جلب میکرد، بهمین وجه تمام راههای تجارتی ایران و ارمنستان و هندوستان و مصر و شام از آن عبور مینمود.

استخدام اسرای جنگی و خرج غنائمی که از جنگ ملل دیگر بدست آمده بود بزودی بابلرا عروس دنیای قدیم کرد و بابل بالنتیجه بقدری وسعت و اعتبار یافت که تا کنون هم نظیر آن بعقیده جماعتی پیدا نشده. شهر بابل حصار عظیمی داشت بطول ۴۵ کیلو متر و بارتفاع ۹۵ متر و عرض آن به ۲۵ متر میرسید. حصار مزبور دارای ۱۵۰ برج مربع شکل و صد دروازه مفرغی بود و در وسط مزارع متعددی داشت که در موقع محاصره غذای اهالی را تهیه میکرد.

بایتخت کلدۀ قدیم باتمام وسعت خود همه جا مسکون نبود زیرا باغها و مزارع زیاد داشت از تمام این باغها معروفتر حدائق معلقه است که که باغهایی بوده طبقه بطبقه و بزحمت درختهای عظیم و غریزاروی آنها بعمل آورده بودند. و میگویند نبوکد نصر برای زن خود ساخته بوده. معماری و حجاری - معماری آشوری و کلدانی چنانکه گفتیم انحصار بهمان ساختن معابد و باروهای شهرها و قصور سلاطین داشت و چون از این آثار هم چیز زیادی باقی نمانده درست نمیتوان حیث معماری کلدانی و آشوری را دانست چیزیکه یقین است معماری این دو مملکت باعتبار معماری مصری نیست.

چون در کلدۀ سنک نبود حجاری انحصار آشوری دارد. آشوریها در روی احجار و از سنک مرمر تصویر سلاطین و شیاطین و کاهنهای

بالدار میساختند بعلاوه مجالس شکار و عید و میدان جنگ را در روی آنها می‌کنند. و چنانکه گفتیم حیوانات را از هر چیز بهتر میساختند مخصوصاً شکل شیرهای زخمی یا گشته و تصویر گورخر و اسب و گاو را بحالت مختلفه بوضعی ماهرانه نمایش داده اند که از ملاحظه آنها آثار حیات و تناسب تمام بین اعضای بدن بخوبی ظاهر است.

علوم و معارف کلدانی - کهنه کلدانی در مواقیکه با آسمان و کواکب برای فهم اسرار آینده مردم و اوضاع زمین نظر میانداختند راجع باحوال افلاک و ستارگان اطلاعاتی نیز پیدا کرده از آنرو مقدمات علم نجوم و ریاضیات را وضع نموده اند.

در نجوم سیارات و ثوابت را از هم تشخیص میدادند بروج و منطقه البروج را میشناختند و مدت یکسال شمسی را قریب بحقیقت یعنی بادو نایه اختلاف میدانستند خسوف و کسوف را پیش از تمام اقوام حساب کرده و شاخص و بعضی آلات دیگر را اختراع نموده اند در ریاضیات مقیاسهای زمان و طول و وزن را که يك قسمت عمده ان هنوز معمول ملل دیگر دنیاست وضع نمودند. سال را بهمین ترتیب امروز. ماه و روز و دقیقه و ساعت و نایه تقسیم کرده و هفته را از روی سیارات سبعة بهفت روز منقسم ساخته بودند، تقسیم دایره به ۶۰ دقیقه و دقیقه به ۶۰ نایه نیز از ایشان است. علم طب در میان ایشان رواجی داشته و در قانون معروف حمورایی چندین ماده راجع باطبا وجود دارد.

کلدانیه این معلومات خود را بر روی آجرهای ضخیم و بهین مینوشتند و آن نوشته ها را که بمنزله کتاب بود در محلهای مخصوص ضبط میکردند و از این نوع کتابخانه ها در بلاد آشور و کلدیه قدیم متعدد بدست آمده

از آنجمله یکی کتابخانه معروف آشوربانی‌پال است که در شهر ارك بوده و اغلب نوشتجات آن که تاریخ و شرایع دینی و صرف و نحو و الفبا و ادبیات و غیره است بدست آمده.

۶ - احیای تاریخ قدیم کلد و آشور

ناهفتاد سال پیش از این از تاریخ کلد و آشور و از سلاطین و تمدن و وضع زندگانی ایشان مردم امروز بکلی بی اطلاع بودند فقط چون ذکر این دو قوم در توریة و بعضی از کتب مورخین قدیم یونانی آمده بود جماعتی معدود از وجود ایشان خبر داشتند لکن اطلاعات تاریخی راجع بکلده و آشور تقریباً منحصر بود بافسانه که یکی از مورخین یونانی آنرا اول دفعه نقل کرده بود. و آن اینکه یکی از پادشاهان آشوری موسوم به نینوس (۱) شهر نینوا را بنا و تمام آسیای صغیر را فتح کرد. زوجه او که سمیرامیس (۲) نامیده میشد دختر یکی از ربه النوعها بود و مصر را بتصرف آورده بعد بکبوتر تبدیل گردید.

بعد از نینوس سلطنت پادشاهان کاهل . هملی رسید که ۱۳۰۰ سال بهمین حال ضعف و بی اقتدار سلطنت کردند و آخرین ایشان که سارداناپال نام داشت در موقعیکه از طرف مدیها محصور شد خود را با زنهای خویش آتش زد.

بعد از تحقیقاتیکه این اواخر بعمل آمده ثابت شده که این روایت بکلی بی اساس و خالی از حقیقت است و فقط قصه است که یونانیها وضع کرده اند.

کاوشهای تاریخی - تا سال ۱۱۴۲ میلادی از تاریخ کلد و آشور

همین افسانه مجهول معلوم بود در این سال بوتنا (۱) قونسول فرانسه در موصل در نزدیکی قریه خرساباد آثار خرابه‌ی یکی از قصرهای نزرک آشوری را پیدا کرد و در آنجا کاوشهای تاریخی کرد و آثار بسیاری از حجاری‌ها و نقاشیها و خطوط آشوریان قدیم را بدست آورده بفرانسه فرستاد.

اکتشافات بوتنا نظر متمدنین دیگر را جلب کرد مخصوصاً انگلیسها چندین نفر از علمای خود را برای تعقیب کاوشهای بوتنا و تحقیقات دیگر بسر زمین بین النهرین فرستادند و جماعت مزبور از ایندو قوم آثار بسیار بدست آوردند و از آترو و از خواندن خطوط قدیم آشوری و کلدانی تاریخ و تمدن و گذشته دو قوم مزبور را احیا نمودند. از انگلیسها کسی که بالنسبه در کاوشهای کلدیه و آشور اهمیتش از دیگران بیشتر است لایارد (۲) میباشد.

خطوط میخی - چنانکه پیش هم گفتیم واضع خط میخی قوم کوچک سومری است و کلدانیها این خط را از ایشان و آشوریها هم از کلدانیها فرا گرفتند چون در این خطوط اغلب رموز شکل میخ را داشتند آنها را خطوط میخی میخوانند.

قرائت خطوط میخی در ابتدا خیلی اشکال داشته و نامدنی مفتاح آن بدست نیامده بود زیرا که :

۱ - چندین لغت و زبان مثل آشوری و کلدانی و عیلامی و ارمنی و فرس قدیم را باین خطوط مینوشتند باینجهت در خواندن این خطوط اول اشکال اینست که معلوم شود هر نوشته میخی بجه خط است.

۲ - خطوط میخی آشوری و کلدانی دارای بعضی علامات است که بعضی رمز برای اسامی و کلمات و بعضی دیگر رمز برای اصوات میباشند و تمیز آنها بینهایت مشکلست .

۳ - قریب ۲۰۰ رمز برای اصوات است که اشتباه آنها بایکدیگر خیلی آسان و فهم حقیقت آنها بینهایت دشوار است .

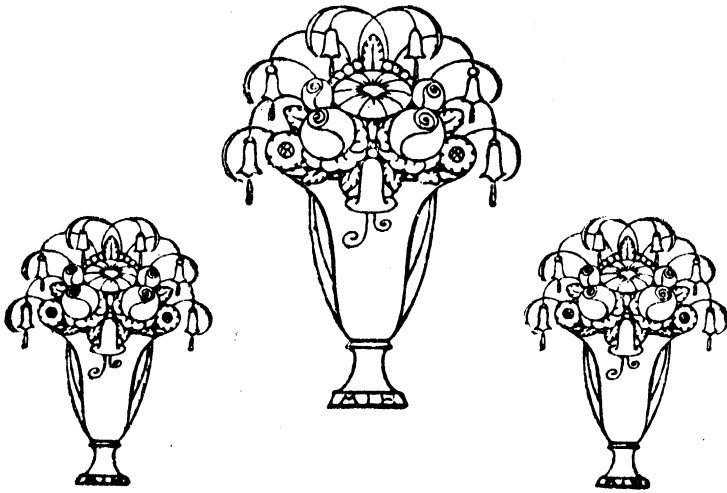
۴ - يك رمز یا علامت کاهی بجای يك صوت و کاهی بجای صوت دیگر است .

۵ - يك رمز کاهی بجای صوت است و کاهی بجای کلمه .

همین جهت فهم خط کلدانی و آشوری برای خود ایشان هم زحمت کلی داشته و برای فهمیدن آن کتب صرف و نحو و لغت فراوان داشتند . چون بعضی کتیبها های قدیم زبان فرس قدیم بوده و هم باشوری و قرائت فرس قدیم آسانتر از آن است بوسیله آن فضلا توانسته اند خط میخی آشوری را هم بخوانند و مثل هیرکلیف مصری مفتاح آنرا بدست آرند . کسانیکه پیش از همه در قرائت خطوط میخی آشوری و کلدانی و فرس قدیم زحمتهای کشیده انگلیسها و فرانسویها هستند و علمای عمده این دو قوم در اینراه عبارتند از راولین سن (۱) انگلیسی که کتیبه بیستون داریوش کبیر را نیز قرائت و ترجمه کرده و ابرت (۲) و شیل فرانسوی که این دومی مترجم قانون حمورابی است .

اهمیت تاریخ قدیم کده و آشور - آشوریها بواسطه آنکه مردمی بیرحم و خون خوار و جنگی بوده اند چندان از راه معلومات علمی دنیا خدمت نکرده اند فقط چون دولت وسیعی تشکیل داده و بین ملل

قدیمه روابط زیاد فراهم ساختند باعث توسعه و انتشار تمدن گردیده
لیکن کلدانیها بر خلاف در تمدن دنیا دخالت اُکلی دارند مقدمات طب
و نجوم و ریاضیات از ایشان بملل دیگر رسیده و بعضی روایات و افسانه‌ها
و عقاید باطله راجع بسحر و طلسم و جادو نیز از آنقوم بملل دیگر انتقال
یافته و بهمین جهت در این فنون پیشرو ملل محسوب میشوند .



فصل سوم

تاریخ بنی اسرائیل

۱ - عبرانیان و سرزمین فلسطین

اهمیت تاریخ بنی اسرائیل - تاریخ بنی اسرائیل اجداد کلیمیان امروزی از دو جهت برای ما اهمیت کلی دارد.

اول - از آن حیث که بنی اسرائیل اول ملت موحد دنیا هستند که توحید آنها صریح بوده و بهمین علت اول قومی میباشند که اصول توحید صریح را با اقوام دیگر دنیای قدیم آموخته اند و چون قدیمترین اقوام موحد دنیا میباشند بعضی از اصول دینی ایشان در مذاهب توحید دیگر مثل آئین مسیح و اسلام تأثیر نموده .

دوم - از آنجهت که چون تاریخ بنی اسرائیل متضمن شرح زندگانی قومی است که از بدویت داخل زندگانی تمدنی و از آن بعد وارد مرحله مملکتداری و سلطنت شده اند سرگذشت ایشان تقریباً شرح زندگانی اجتماعی يك قوم در تمام مراحل زندگانی (بدویت و شهر نشینی و تمدن) است غیر از این دو حیث قوم بنی اسرائیل اهمیت مهم دیگری در تاریخ ندارند ، زیرا نه مثل ایرانیها و آشوریها مردمی فاتح و مملکتگیر بودند و نه مثل مصریها و کلدانیها از خود علم و صنعت معتبر دارند

عبرانیان - در زمان دولت کلدانی سفلی که قدیمترین دول بین النهرین میباشد در اراضي اطراف شط فرات طوایفی سکونت داشتند که بزبانی از جنس السنه سامی تکلم مینمودند یعنی زبان ایشان با زبان آشوریها و کلدانیها از يك جنس بود این قبایل مثل اکثر طوایف سامی بچوبانی و سحرا گردی معیشت میکردند و زراعت و صنعت نداشتند و چون برای یافتن مراتع نیکو بجهت کله های خود مجبور بمهاجرت از يك مکان بمکان دیگر بودند دایم در حرکت و صحرا گردی بسر میدردند. عبرانیها یکی از این طوایف هستند که ابتدا از کلدانی سفلی بطرف مغرب حرکت نموده و از صحرای شام و سوریه گذشته خود را بحوضه نهر اردن و سرزمینی که امروز فلسطین میگویند رساندند.

فلسطین - قسمتی است از آسیای غربی که در ساحل دریای مدیترانه در جنوب سوریه (شام) و شمال مصر قرار گرفته و قریب ۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع (۶۰۰۰ فرسخ مربع) وسعت دارد.

فلسطین جزء فلاتی است که نمایل آن بطرف دریا میباشد و دو رشته کوه موازی با هم در قسمت شمالی آن واقع شده که آنها را لبنانین گویند، کوه غربی را لبنان غربی و شرقی را لبنان شرقی.

از دره جنوبی این دو کوه رودخانه کوچك اردن جاریست که تقریباً ۳۱ فرسنگ طول دارد.

دره که این نهر از آن میگذرد نسبت باراضي اطراف خود خیلی پست است و بهمین مناسبت مسلمین آنجا را غور میخوانند که بمعنای فرو رفتگی است و در انتهای این دره دریاچه آب شور و واقعست که ۳۹۵ متر از دریا پست تر و به بحر المیت موسوم میباشد این دریاچه مصب نهر اردن است و نمك طعام و املاح دیگر زیاد در خود دارد.

فلسطین دارای دره های حاصلخیز و بارانهای زمستانی فراوان و جنگلهای بسیار و اشجار مختلف مخصوصاً انجیر و انگور زیاد دارد. همین جهت عبرانیها وقتیکه وارد این قسمت شدند بزودی دست از زندگانی بدوی و صحراگردی کشیده زارع و شهرنشین گردیدند.

۲ - تاریخ بنی اسرائیل در دوره صحراگردی

شیوخ عبرانی - قوم عبرانی مانند يك خانواده بزرگ رئیسی داشتند که بمنزله پدر ایشان بود و مثل پدر همه نوع اختیار و اقتدار نسبت بایشان داشت و این رؤسا را خود عبرانیها آبوت که بمعنای پدران است میگفتند و عرب این لفظ را به شیخ که بمعنی بزرگ و پیر قوم است تبدیل نموده و رؤسای اولیه قوم عبرانی را شیوخ عبرانی نامیده اند.

شیوخ عبرانی مثل رؤسای بدویان دیگر در آن واحد پدر قبیله و کاهن و قاضی و سردار جنگ ایشان بودند و اقتدارشان در میان قوم به قدری زیاد بود که مردم آنها را مستقیماً مربوط با خداوند مینداشتند و ما اکثر این شیوخ را پیغمبر میدانیم.

معروفترین شیوخ عبرانی دو نفر بودند یکی حضرت ابراهیم که پدر تمام قوم عبرانی محسوب میشود کسی است که ایشانرا از کلبه بسر - زمین فلسطین هجرت داده دیگر حضرت یعقوب پدر بنی اسرائیل که اولاد او بتدریج اهمیت کلی یافتند و قبائل عمده قوم عبری را تشکیل نمودند.

حضرت ابراهیم - حضرت ابراهیم که بعقیده ما مسلمین رتبه پیغمبری

داشته اصلا از اهالی شهر اور کلدیه بوده و بواسطهٔ يك سلسله تفكرات حكیمانه بی‌وجود خدای واحد برده بعد بالهام خداوند قوم خود عبرانیان را از سرزمین کلدیه برداشته عازم فلسطین و داخل شهر کنعان از بلاد آن ناحیه گردیده است .

حضرت ابراهیم علیه السلام ابتدا از زوجهٔ خود ساره فرزندی نیاورد و کنیز خود هاجر را تربیع نمود و از او پسری یافت که او را اسمعیل نامید بعد ها از ساره هم پسری یافت که به اسحق موسومش نمود چون ساره میل نداشت هاجر و اسمعیل را پیش خود به بیند ابراهیم را مجبور نمود که آن دو را بعرستان ببرد و در حوالی مکه بگذارد . ابراهیم بخواهش زوجهٔ خود عمل کرد و اسمعیل را بدانجا برد . بعدها اسمعیل پدر قسمتی از قوم عرب گردید که آنها را بهمین مناسبت عرب اسمعیلیه میگویند .

اسحق و یعقوب — اسحق در کنعان ربقاه نامی را بزوجیت گرفت چون شیخ قوم عبرانی گردید ایشانرا برداشته بطرف لبنان شرقی هجرت نمود و او دو پسر داشت عیص و یعقوب

موجب روایت توریة اسحق چون پیرو نابینا گردید از پسر خود عیص درخواست کرد که برای او غذائی تهیه کند تا جانشینی خود را باو دهد ربقاه یعقوب را بترتیب غذا واداشت و لباس عیص را براو پوشانیده او را پیش پدر روانه نمود پدر چون غذا را صرف کرد بگمان آنکه عیص است او را دعا کرد و رتبهٔ جانشینی خود باو بخشید .

یعقوب از ترس عیص از کنعان بکلده فرار نمود و در آنجا ناهل اختیار کرده از جانب خدا به پیغمبری و سرپرستی عبرانیان مأمور گردید چون ننا بگفته توریة در راه با ملکی جنگ کرده بر او ظفر یافت از

طرف خدا به اسرائیل یعنی جنگجوی خدا ملقب گشت و از این زمان بعد اولاد او و دیرانیان را بنی اسرائیل گفتند .

حضرت یوسف - یعقوب دوازده فرزند داشت و از آن جمله یکی که یوسف باشد از همه عزیزتر و طرف توجه پدر بود برادران دیگر بر او حسد بردند باصرار روزی اجازه او را از یعقوب گرفته تا به بصره برگردش رفتند و او را در چاهی انداختند پیراهنش را خوب آلود کرده پیش پدر آوردند و گفتند او را گرگ درید و این پیراهن خونین شاهد صدق گفتار ماست . یعقوب در فراق فرزند عزیز خود چندان گریه کرد که تا بینا شد و سالها در کنعان در هجران آن نوردیده میگذرانید .

کاروانی از کنعان بطرف مصر میرفتند بسر چاهی که یوسف در آن بود رسیدند دلو در چاه انداختند تا آب بیرون آرند بجای آب یوسف را که بواسطه حسن و جمال بماء کنعان ملقب است از آن تنگنا بیرون آوردند و با خود بمصر بردند و بر سر بازار بمعرض فروش گذاردند .

رئیس قراولان خاصه فرعون که پوتیفار (۱) نام داشت او را بغلامی خرید و حضرت یوسف بتدریج در دستگاه او و فرعون مقامی حاصل نمود . زوجه فرعون که او را در روایات اسلامی زلیخا و شوهرش را عزیز نام برده اند پیش عزیز از او سعایت کرد و یوسف را به محبس انداخت .

بعد از چندی فرعون در خواب دید که هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر بلعیدند از این خواب توحش کرد و معبرین را خواست کسی از عهده تعبیر آن بر نیامد در این موقع ساقی فرعون که یوسف را در محبس شناخته و تعبیر خواب صحیحی از او مشاهده کرده بود فرعون را متوجه

او ساخت فرعون یوسف را از حبس بخواست و تعبیر خواب خود را از او پرسید. یوسف گفت در مصر ابتدا هفت سال فراوانی شود و پس از هفت سال قحطی سخت روی دهد. فرعون برای پاداش یوسف را وزیر خود نمود یوسف در هفت سال اول آنچه توانست غله انبار کرد در هفت سال قحطی آنها را بمردمی که از ولایات اطراف بیایند فرعون میآوردند فروخت یا بخشید.

مهاجرت بنی اسرائیل بمصر — در ایام قحطی چنانکه گفته شد از شهرهای اطراف مخصوصاً از بلاد مشرق شبه جزیره سینا و فلسطین مردم برای خرید گندم بمصر میآمدند از آنجمله پسران حضرت یعقوب بودند که دو سفر پیش یوسف آمدند و گندم گرفته بکنعان مراجعت نمودند. یوسف ایشانرا شناخت و آنها را مأمور کرد که پدر خود یعقوب و عشیره او را از کنعان بمصر آورند.

حضرت یعقوب باقبیله خود از کنعان بمصر مهاجرت کرد و یوسف آنها را در مجاورت شبه جزیره سینا منزل داد و بنی اسرائیل بزودی در مصر زیاد شدند و اولاد یعقوب در آن ناحیه چندین قرن باقی ماندند. بنا بگفته توریة در ضمن اینمدت عدد ایشان از ۷۰ نفر (بدون زنان و اطفال) به ۶۰۰۰۰۰ نفر رسید.

ظهور حضرت موسی — چون عدد بنی اسرائیل در مصر زیاد شد فراغه از این امر متوحش گردیدند. مخصوصاً بعضی از ایشان دقت کامل داشتند که بنی اسرائیل کثرت عدد حاصل نکنند بعلاوه چون در ایندوره بواسطه حشر اهالی مصر با قبایل چندی که از آسیا بمصر آمده بودند بعضی از آداب مذهبی ایشانرا اختیار کرده بودند اختلالی در امر مذهبی ایشان پیدا شده بود این فراغه بنظر آنکه یهود قومی خارجی هستند

و معاشرت مصریها با ایشان اسباب ارتداد و کسب آداب خارجی میشود
بنی اسرائیل را دشمن میداشتند و با جدی مخصوص در آزار آنها و بیرون
کردن ایشان میکوشیدند و کسی که بیش از همه باین حیث اشتها دارد
مشهورترین فراعنه مصر یعنی رامسس دوم است .

مصریها بنا بر مشهور بنی اسرائیل را بکارهای شاق از قبیل حمالی
و گل کشی و عملگاری و میداشتند و اولاد نورسیده ایشان را میکشتمند تا
نسل آن قوم قطع شود و از کثرت افراد آنها جلوگیری بعمل آید .

مادر یکی از پسرانیکه تولد یافته بود از ترس فرعون فرزند خود
را در سبیدی قیر اندود قرار داده بر روی نیل انداخت و بآب داد دختر
فرعون سبد را برآب دید و آنرا گرفته طفلرا از آن بیرون آورده در دستگاه
پدر تربیت کرد تا بزرگ شد و چون طفل مزبور را از آب گرفته بود موسی
یعنی « نجات یافته از آب » نامید .

موسی که پیش فرعون و خانواده او محترم بود پس از رسیدن
بسن رشد روزی از کوچه عبور میکرد و یکنفر مصری را دید که با یکی از
بنی اسرائیل نزاع میکند حس قومیت او را بر آن داشت که بکلمه هم‌نژاد
خود برود موسی اسرائیلی را از مهلکه نجات داد و قبطی را کشت و از بیم
آنکه مبادا فرعون او را هلاک کند باسیا فرار نمود .

موسی مدتی در عربستان در ولایت مدین پیش شعیب پیغمبر به
چوپانی سرکرد و دو دختر او را بزواجیت گرفته از جانب خداوند پیغمبری
و مأموریت نجات بنی اسرائیل از ظلم فرعون روانه مصر شد .

حضرت موسی دو معجزه داشت یکی آنکه هر وقت دست خود را
در گریبان کرده بیرون می‌آورد از آن نور سفید فوق‌العاده و روشنی ظاهر
میشد و این همان است که ید بیضا خوانده میشود دیگر آنکه هرگاه عصای

خود را بر زمین میافکند بشکل ازدهائی درمیامد و بمخالفین آنحضرت حمله ور میگردد.

حضرت موسی بکمک این دو معجزه و یاری برادر خود هارون بمصر پیش فرعون آمد و پس از ظاهر کردن معجزات و آیات متعدد بنی اسرائیل را بر داشته عازم شبه جزیره سینا شد و باشاره آب بحراجر را خشک کرده قوم بنی اسرائیل را عبور داد فرعون و لشکریانش بتعاقب موسی و بنی اسرائیل آمدند لیکن در دریا غرق گشتند و بنی اسرائیل از شر ایشان نجات یافتند.

بنی اسرائیل در صحرای سینا - حضرت موسی پس از آنکه بنی اسرائیل را بصحرای خشک سینا آورد آنها را بطرف کنعان وطن اصلی خود رهنمائی نمود و در راه برای شرب ایشان بقوه عصای خود از سنگ آب بیرون میآورد و خداوند از آسمان مائده آماده میفرستاد و هر روز من و سلوی یعنی میوه شیرین نباتی شبیه به ترنجبین و مرغ بریان برای آن قوم میرسید اما اینقوم قدر نعمت الهی ندانستند و از حضرت موسی سیر و پیاز و عدس و خیار خواستند حتی در صدد بر آمدند که رئیس را خود انتخاب نمایند تا او ایشان را بمصر برگرداند و بوصول این محبوبه های عزیز برساند.

خداوند از این کفران نعمت برایشان متغیر شد و بجزای این ناسپاسی آنها را در وادی سینا سرگردان کرد.

در شبه جزیره سینا های کوه مقدس طور خداوند حضرت موسی را بمناجات خواند تا احکام بجهت بنی اسرائیل بفرستد و آنها را بوسیله ارسال شرایع کامل براه راست هدایت نماید.

در مدتی که حضرت موسی بکوه طور برای مناجات و اخذ احکام

رفته بود بنی اسرائیل جمع آمده از طلا گوساله ساختند و او را مثل کاو آپیس که در مصر دیده بودند معبود خود قرار دادند چو حضرت موسی از کوه طور برگشت و قوم را از دین برگشته دید بر آنها تغییر کرد گوساله را درهم شکست و الواحی را که از طور آورده بود بر زمین زده خرد کرد و گرد آنها در آب ریخت و از آب بخورد و به جمیع بنی اسرائیل داد.

ارض میعاد — بنی اسرائیل سر زمین فلسطین و کنعان را که خدا بایشان وعده داده بود ارض میعاد میگفتند و آنها بسیار عزیز و خوش آب و هوا و پر نعمت میپنداشتند مخصوصاً در توریة نام آن با احترام و عزت تمام برده شده.

حضرت موسی پس از چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل را بحوالی ارض میعاد رساند لیکن عمرش وفا نکرد که ایشان را خود بکنعان باز رساند بلکه فقط سواد آن ولایت را از دور دید و از بالای بلندی آنها را بنی اسرائیل نشان داده خود در ۱۲۰ سالگی وفات کرد.

بعد از حضرت موسی راهنمایی بنی اسرائیل به یوشع رسید و یوشع با اشاره موسی بنی اسرائیل را بکنعان رساند.

عدد بنی اسرائیل در این موقع باستثنای کهنه و روحانیین که ۲۴۰۰۰ نفر میشدند قریب ۶۰۱۷۰۰ مرد حاضر السلاح بودند منقسم به دوازده قبیله: دو قبیله از اولاد حضرت یوسف و ده قبیله از فرزندان دیگر یعقوب. این دوازده قبیله را اسباط اثنی عشره بنی اسرائیل میگویند.

فلسطین و کنعان در این موقع در دست قبیله بود که آنها را کنعانیان میگفتند و ایشان مردمی جنگی و مسلح بودند لیکن در مقابل بنی اسرائیل

تاب مقاومت نیاورد. ده مغلوب ایشان شدند و بنی اسرائیل آن قوم را بکلی مضمحل کرده خود جای ایشان گرفتند و در نواحی مختلفه فلسطین سکونت گزیدند.

استقرار بنی اسرائیل در فلسطین دوره صحرا گردی ایشانرا خاتمه میدهد و از این زمان آنها را شهر نشین مینامند.

۳ - تاریخ بنی اسرائیل

در دوره حکومت قضاة

قضاة - بنی اسرائیل اگر چه بر کنعانیان تسلط یافتند لیکن چندان اسلحه و اسباب کار منظم نداشتند که بر قبایل اطراف کوهستانیهای مجاور مثل فلسطینیان و فنیقیان و عمالقه استیلا یابند یا خود را از شر ایشان محفوظ دارند. همین جهت دایم از طرف آن قبایل در زحمت بودند و همین تولید زحمتی که از طرف خارجیان برای ایشان میشد قوم مزبور را دوچار اضطراب کرد و قبایل مختلفه دیگر اطاعت از یک نفر واحد نداشتند و هر کدام بمیل خود کار میکردند بعلاوه بتدریج اصول اصلی دین حضرت موسی را پشت پا زدند و به پرستیدن بتهای قبایل اطراف پرداختند.

این قبیل نا فرمانیها سبب میشد که خداوند برای تذکر و عبرت ایشان را بچونك عذاب سخت و به بندگی قبایل مجاور دچار نماید تا مگر اندکی بخود آیند و حساب کار خویش را بفهمند چون چنین سختیها میدیدند متنبه و پشیمان میشدند. آنوقت خداوند برای نجات ایشان از قید بندگی و بلیات و هدایت آنها بدین حضرت موسی شخصی رامیفرستاد

که در میان بنی اسرائیل به قاضی یادآور معروف میشد و او که اغلب خود مرد جنگی و با کفایت بود باینوظیفه عمل میکرد و اندکی مصائب بنی اسرائیل را تسکین میداد لیکن پس از مرگ او باز بنی اسرائیل رفتار اولی را پیش می گرفتند و دوباره از طریق راست منحرف میشدند خداوند باز بترتیب سابق بایشان عمل مینمود .

قضاة بنی اسرائیل همیشه در میان قبیله ظاهر میشدند که طرف تعرض و آزار قرار میگرفت و در خطر میافتاد و کمتر اتفاق میافتاد که بر همه حکومت داشته باشند . قضاة معتبر بنی اسرائیل عبارتند از گدعون و یفتاح و شمشون و شموئیل .

گدعون - اهالی مداین هر سال برای غارت مزدوعات بنی اسرائیل بفلسطین میآمدند و ایشانرا آزار سخت میرساندند خداوند یک نفر از افراد قبیله منسه را مأمور نجات بنی اسرائیل ساخت این شخص گدعون نام داشت . گدعون از قبایل مختلف عده جنگی داو طلب جمع کرد ولی چون عدد ایشان زیاد بود خواست از میان آنها عده انتخاب نماید باینجهت از آنها خواست که از چشمه بیاشامند مرآهها را که بدون تا کردن زانو آب نوشیدند اختیار کرد . از جمع مزبور فقط سیدد نفر توانستند از عهده این امتحان بر آیند بهمین جهت گدعون همانهارا برگزید .

گدعون این سیدد نفر را واداشت که هر يك کر نائی در دست گیرند و مشعلی را در سبوی خالی مخفی کنند بنی اسرائیل چنین کردند و شبانه بر سر مدینهها تاخته سبوها را شکسته مشعلها را افروختند و از روشنائی مشعلها و صداهای کرناها مدینیهرا متوحش کرده فراری نمودند و بنی اسرائیل را نجات بخشیدند . بعد از این فتح بنی اسرائیل از گدعون تقاضا کردند که سلطنت ایشانرا بپذیرد اما او این تکلیف را قبول نکرد .

یفتاح - یفتاح اصلا نسب عالی داشت ولی چون برادران او را از خانه پدری رانده و از ارث پدر محروم کرده بودند بصحرا پناه برده باراهزنها روزگار میگذرانند.

در اینموقع بنی اسرائیل گرفتار طایفه عمونیان گردیدند و مشایخ جلعاد پیش یفتاح آمده از او تقاضا کردند که ایشانرا از دست عمونیان خلاص کنند و سرداری آنها را قبول نماید .

یفتاح بجننگ بنی عمون رفت و نذر کرد که اگر بر ایشان ظفر یابد در موقع مراجعت هر که از در خانه با استقبال او بیرون بیاید او را در راه خدا قربانی کند . پس از آنکه خدا او را بر بنی عمون ظفر داد بخانه برگشت اتفاقا اول کسیکه با استقبال او آمد یگانه دختر عزیزش بود . یفتاح از غصه لباس خود را درید و دختر را از نذر خویش آگهی داد . دختر پدر را بعمل بنذر دعوت نمود و او را باینکار مجبور کرد ولی از پدر خواست دو ماه باو مهلت دهد تا باهم سندهای خود بکوههای اطراف رود و بر جوانی خود بگیرد پدر او را مهلت داد و پس از انقضای مدت بنذر خویش وفا کرد .

شمشون - از ابتدای تولد شمشون ملکی خبر داده بود که او ناجی آینده بنی اسرائیل است لیکن نباید سر او را تراشید زیرا در اینصورت قوت بازو او از میان خواهد رفت .

شمشون در جوانی بواسطه قوت فوق العاده از خود آثاری بروز داده که بآنها اشتها ر یافته بود مثلاً شیر را کشته و در موقیکه بېمنك فلسطين مقید و اسیر شده قیدهارا باره کرده و هزار نفر از ایشانرا بقتل رسانده بود عاقبت عاشق زنی شد و در عالم عشق سر سر خود را باو گفت . چون فلسطين بر آن آگاهی یافتند بواسطه آن زن بر او چیره شدند و سرش را

تراشیدند و او را باسیری باخود داشتند تا آنکه بتدریج موی سرش رست و قوت سابق باز آمد. شمشون روزی و قتیکه باجماعتی از فلسطیان در معبد ایشان بود ستونهای بنا را متزلزل و آنجا را خراب کرد و خود و حاضرین را در زیر آن هلاک نمود.

شموئیل — در موقعیکه بنی اسرائیل در فشار فلسطینیان قرار گرفته و فلسطینیان نیز قدغن کرده بودند که بنی اسرائیل آهنگری نکنند تا شمشیر و قداره نداشته باشند شموئیل مأمور نجات ایشان شد و بنی-اسرائیل هدایت او دشمن را مغلوب و بجاك آنها حمله کردند. بهمین جهت شموئیل احترام کلی یافت و مردم از او درخواست کردند پادشاهی بر ایشان تعیین کند. شموئیل باین عنوان که انتخاب پادشاه آزادی را از ایشان خواهد گرفت از این کار استنکاف کرد ولی عاقبت از ناچاری اطاعت نمود.

۴ — تاریخ بنی اسرائیل در دوره سلطنت

چنانکه گفته شد بنی اسرائیل پس از آنکه مدتی در تحت حکومت قضاة سر کردند از اینوضع حکومت خسته شده از شموئیل آخرین دارو خود تقاضا کردند که برای ایشان پادشاهی معین نماید. وی شخصی از قبیله بنیامین را که شاعول یا باصطلاح مسلمین طالوت نام داشت باینمقام انتخاب نمود.

طالوت — در ابتدا مقام سلطنت در میان بنی اسرائیل فقط فرماندهی قشون و سرداری سپاهیان یهود در مقابل خارجیان بود و تشریفات دیگر نداشت. طالوت مدتی بهمین وضع سرداری بنی اسرائیل با فلسطیان و عمالقه و عمونیها جنگ کرد و امنیت را در ممالك یهود مستقر ساخت

شموئیل نیز بهمان مقام داوری باقی بود و واسطه بین بنی اسرائیل و خدا میشد.

در آخر کار طالوت سر از فرمان شموئیل پیچید. شموئیل باو خبر داد که چون تو سر از حکم (خدا) پیچیده بهود نیز سلطنت را از تو خواهد گرفت. بهمین جهت او را خلع و داوود را که جوانی چوپان بود بجای او منصوب کرد.

داوود - داوود پس از آنکه بمقام سلطنت رسید با دشمنان بنی - اسرائیل یعنی عمالقه و فلسطیان و غیره بجنگ پرداخت و همه را مغلوب کرد و بر اسباط شمالی بنی اسرائیل که پسر شاعول را پادشاه خوانده بودند مسلط آمد. مخصوصاً امری که باعث اشتهار کامل او شد جنگ بایکی از پهلوانان فلسطیان یعنی جالوت یا کلیات است که داوود بالاخره او را با فلاخن هلاک نموده و در این واقعه از خود شجاعت کاملی بروز داده است

داوود حقیقتاً اول پادشاه مقتدر بنی اسرائیل و مؤسس دولت و سلطنت ایشان است زیرا علاوه بر اینکه مملکت را امن و دشمن را مغلوب کرده و برای خود ترتیب سپاهیانی منظم داده شجاعت و روحانیت و کفایت شموئیل را نیز داشته. بعبارة اخری با داشتن رتبه پیغمبری مقام سلطنت را نیز دارا بوده.

بنای اورشلیم - از جمله فتوحات داوود فتح کوهی است موسوم به صهیون یا سیون (۱) که آنرا با قلعه محکمی از کنعانیان گرفته و بعد از فتح بنحیال افزاده که در محل آن برای خود پایتختی که دارای استحکامات و ارك و عمارات سلطنتی باشد بنا کند بهمین نظر در دامنه گوه صهیون

بساختن شهر اورشلیم پرداخته لیکن خود با تمام آن موفق نشده و چنانکه ذیلا خواهیم دید پسرش سلیمان بکمک استادان و معماران فنیقی آن را بانجام رسانده است.

سلطنت سلیمان (۱۰۱۴ - ۹۷۴ ق.م) - سلیمان برخلاف پدر که پادشاهی مملکت گیر و جنگجو بود مسالمت طلب و مملکتدار محسوب میشود چه او در مدت سلطنت خود بعدالت و دانش بامردم رفتار کرده تجارت را رواج داده و ثروت بسیار جمع نموده است.

بنی اسرائیل تا زمان سلیمان با ملل اطراف چندان روابطی نداشتند در زمان این پادشاه ارتباط ایشان با خارج زیاد شد از طرفی پادشاه صور حیرام اول در حدود سال ۱۰۰۰ ق. عده معمار و بنای فنیقی برای انجام بنای اورشلیم پیش سلیمان فرستاد و با او عقد اتحاد بست. از طرف دیگر فنیقیانی که در دربار او بودند از هندوستان و عربستان یا افریقای جنوبی بجهت او عطریات و میمون و عاج و طاوس و بعضی امتعه دیگر که پیش از آن بنی اسرائیل ندیده و نشنیده بودند آوردند و بهمین جهت ثروت و جلال و شکوه سلیمان در داخل و خارج شهرت بسیار یافت تا آنجا که ملکه شهر سبا (از بلاد جنوب غربی عربستان) برای تماشای همین حشمت از شهر خود باورشلیم آمد و بمخدمت سلیمان رسید.

حضرت سلیمان که بعقیده مسلمین رتبه پیغمبری دارد مردی حکیم و با ذوق و شاعر بوده و چند کتاب از او باقی است که در کتاب توریة مندرج است. و از آنجمله کتاب امثال سلیمان است.

سلیمان مقدار زیادی از ثروتهائی را که از راه تجارت و غیره کسب کرده بود صرف ساختن بنا نمود، و چنانکه گفتیم بکمک استادان فنیقی معبد اورشلیم یعنی مسجد الاقصی را بانجام رسانید و قصرها شکوهای نیز

برای خود ساخت .

بعد از آنکه معبد اورشلیم تمام شد ، سلیمان تمام روحانیین بنی اسرائیل را با شهر مقدس خواست و امر داد که بعدها مراسم و اعیاد مذهبی در آنجا بعمل آید ، و بهمین جهت معابد دیگر متروک ماند و اورشلیم مرکز روحانی و مذهبی بنی اسرائیل گردید و زیارتگاه عمومی ایشان شد و هنوز هم همین حیث را نه تنها برای ایشان بلکه برای عیسویان و مسلمین نیز دارد .

تجزیه دولت بنی اسرائیل - بعد از آنکه سلیمان وفات یافت بین اسباط شمالی و جنوبی اتفاق حاصل شد مخصوصاً طوایف شمال بآن علت که اورشلیم در قسمت جنوبی قرار داشت از اطاعت جانشین سلیمان یعنی پسرش رحبعام سر پیچیدند و شخص دیگر را که ربعام نام داشت بر خود پادشاه کردند . بنا بر این از تاریخ وفات سلیمان یعنی از ۹۷۴ قبل از میلاد بعد در فلسطین دو سلطنت پیدا شد : اول سلطنت اسرائیل در شمال شامل ده طایفه از اسباط اثنی عشره دوم سلطنت یهود در جنوب شامل دو طایفه دیگر که پایتخت آن در شهر اورشلیم قرار داشت . این تجزیه باقی بود تا وقتی که سلاطین آشور و کلدیه هر دو سلطنت را از میان برداشته عده زیادی از ایشان بامیری بردند .

دولت اسرائیل - دولت اسرائیل چون پایتخت مرکزی مقدس مثل اورشلیم نداشت بخوبی اداره نمیشد و همیشه بین سلاطین و رؤسای مذهبی آن اختلاف موجود بود عاقبت یکی از پادشاهان آن شهر شومرون با ساماری را ساخت و آنرا پایتخت دولت اسرائیل قرار داد . بعضی از پادشاهان اسرائیل بواسطه آنکه از فنیقیها و مصرها زن گرفته بودند مایل شدند که بعضی از آداب مذهبی آن اقوام را در مملکت خود رواج دهند بهمین جهت بذرت پرستی و اقامه مراسم آن پرداختند

مردم نیز بواسطه فساد از قبول آن استنکاف نکردند بلکه استقبال هم نمودند.

پیش آمدن این اوضاع بتدریج اساس دولت اسرائیل را متزلزل کرد و آنرا در معرض حملات و هجوم سکنه ممالك اطراف قرار داد - ابتدا پادشاهان دمشق شروع بحمله و دست اندازي کردند لیکن چندان پیشرفتی نصیب ایشان نشد. چون نوبت بآشوریان رسید دیگر پادشاهان اسرائیل تاب مقاومت نیاورده ناچار تبعیت آندولت را پذیرفتند.

در زمان اقتدار دولت نینوا پادشاه اسرائیل بکمک فرعون مصر خواست مملکت اسرائیل را از تحت اطاعت آشور خارج کند سارگن دوم با قشون عظیمی بفلسطین آمد و در سال ۷۲۲ ق. م شهر شومرون را خراب کرده دولت اسرائیل را منقرض ساخت.

دولت یهود - دولت یهود بواسطه کمی جمعیت و کوچکی از ابتدا اعتبار چندانی نداشت، مخصوصاً نزدیکی و هجوم مصرها بآن مملکت در همان اوان تشکیل قدرت آزا گرفت، در دوره پادشاهان یهود کهنه بنی - اسرائیل بمناسبت آنکه رئیس کل مذهب و خدمه معبد مشترک بنی - اسرائیل و حافظ و نگهبان دین حضرت موسی بودند اقتداری کامل یافتند و سلاطین بواسطه ضعف نتوانستند در مقابل ایشان دارای قدرت باشند باین جهت بین عده از پادشاهان و روحانیین رقابت ظاهر شد و کلاً با همجا کشید که سلاطین علی رغم کهنه بترویج آداب مذهب فنیقی پرداختند و کهنه هم بهمین جهت با ایشان مخالفت کردند، و این رقابت و مخالفت باقیمانده اقتدار یهود را هم از میان برد - عاقبت آشوریها باین منازعات خاتمه دادند، یعنی ایشان را سرکوب و مطیع خود ساختند، و هرچند پادشاهان یهود خواستند بکمک فراعنه مصر مجدداً یهود را مستقل کنند

توانستند بالاخره آخرین ایشان که صدقیاه نام داشت در سال ۵۸۷ ق م بر کلدۀ شورید. نبوکد نصر پادشاه دولت جدید کلدۀ از اینعمل متغیر شده بفلسطین آمد و اورشلیم را خراب کرد و بهمان وجه که سارگن دوم بنی اسرائیل را بآشور باسیری برده بود عدۀ از یهود را ببابل برد و ایشان هفتاد سال در آنشهر باسیری ماندند تا کورس کبیر پادشاه هخامنشی ایران ایشان را خلاص کرد و امر بمراجعت فلسطین و تعمیر اورشلیم داد.

۵ - مذهب بنی اسرائیل

یهوه - بنی اسرائیل در میان اقوام قدیمۀ تنها قومی هستند که صریحاً عقیدۀ بتوحید دارند یعنی يك خدای واحد قادر که بی جسم و صورت و شکل است میپرستند و میگویند این خدا که عالم و مخلوقات را آفریده خدای مخصوص بنی اسرائیل است و بنی اسرائیل نیز قوم خاص اویند.

بنی اسرائیل این خدا را بزبان خود یهوه میگویند و نام او را هیچوقت بزبان نمیآوردند و معتقدند که بین ایشان و یهوه اتحادی است که بموجب آن خدا حمایت بنی اسرائیل را بعهده گرفته است.

احکام عشره - موقعیکه حضرت موسی برای گرفتن دستور بجهت قوم خود بکوه مقدس سینا رفته بود یهوه ده حکم ذیل را که به احکام عشره موسوم شده بر حضرت موسی نازل کرد و امر فرمود تا آنها را ضبط کند و بنی اسرائیل را با اجرای آنها مأمور نماید، از این قرار:

- ۱ - من یهوه خدای تو هستم و ترا خدایانی دیگر غیر از من نیست.
- ۲ - صورتی تراشیده و تمثال برای خود نساز. نزد آنها سجده مکن و

آنها را عبادت منما زیرا که من یهوه خدای توهستم - خدای غیور هستم که انتقام گناه پدر را از پسران تا پشت سیم و چهارم از آنها که مرادشمن دارند میگیرم .

۳ - نام یهوه خدای خود را بباطل مبر .

۴ - روز شبت (شنبه) را یاد کن تا آنرا تقدیس نمائی ، شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور ، اما روز هفتمین روز یهوه خدای است در آن روز هیچ کار مکن .

۵ - پدر و مادر خود را احترام نما

۶ - قتل مکن .

۷ - زنا مکن .

۸ - دزدی مکن .

۹ - بر همسایه خود شهادت دروغ مده .

۱۰ - بخانه همسایه خود طمع موزر ، و زن همسایه و غلام و کنیز و گاو و الاغ و هر چیزیکه از آن همسایه است طمع مکن .

توراة - بنی اسرائیل غیر از احکام عشره به بسیاری از احکام و شرایع الهی دیگر عقیده دارند که در کتاب مذهبی ایشان یعنی توراة ضبط است .

معنی کلمه توراة بزبان عبری یعنی بنی اسرائیل شریعت است و در اصطلاح دو معنی دارد اول نام پنج کتابیست که بعقیده بنی اسرائیل از حضرت موسی باقیمانده دوم اسم مجموعه کتب و آثار ادبی و مذهبی زبان عبریت که از قدیم بنی اسرائیل یعنی از ابتدای تاریخ ایشان تا ظهور حضرت مسیح بجاست و در اینمعنی دوم توراة شامل پنج کتاب منسوب بحضرت موسی نیز میشود -- پنج کتاب حضرت موسی را مجموعه اسفار

خمسه و هر یک از آنها را سفر یعنی کتاب میگویند و اسم و موضوع هر یک از اسفار خمسہ از این قرار است :

۱ - سفر تکوین یا سفر پیدایش که از خلقت عالم و آدم و نسب و نژاد اقوام مختلفه قدیم گفتگو میکند.

۲ - سفر خروج شامل احوال حضرت موسی و خروج بنی اسرائیل از مصر .

۳ - سفر تثبیه عبارت از خلاصه احکام حضرت موسی که چون بنی اسرائیل آنها را فراموش کرده بودند حضرت موسی دو باره آنها را تکرار و دوره کرده است .

۴ - سفر اعداد شامل اصل و نسب قبایل مختلفه بنی اسرائیل و ذکر اسامی افراد و پدران ایشان .

۵ - سفر لاویان شامل احکام مذهبی راجع بلاویها .

باصطلاح بنی اسرائیل لاوی کسی است که در موقع استغفار

گناهان بنی اسرائیل بتوسط رئیس بزرگ مذهب او را در انجام آداب مذهبی از قبیل سوختن عطر و حاضر کردن آتش و غیره کمک میکند تا رئیس مربوط که کهن نام دارد بکلی فارغ و مشغول خداوند باشد .

توراة در اصطلاح دوم شامل جمیع کتب قدیمه بنی اسرائیل مثل کتب انبیاء معتبر و تواریخ سلاطین ایشان و غیره نیز میشود و در اینصورت اروپائیان تمام آنرا بانضمام انجیل حضرت عیسی کتاب مقدس میگویند توراة را عهد عتیق و انجیل را عهد جدید .

مراسم مذهبی - بنی اسرائیل بموجب احکام مذهبی خود باید باقامه

مراسم مذهبی و آداب عبادت مخصوص و قربانی و نذورات چند بپردازند و اعیاد خاص قومی را در سر موقع بپا دارند .

ایجاد مخصوص بنی اسرائیل سه است : اول شنبه که هر هفت روز بهفت روز میرسد و موقع تعطیل عمومی است دوم عید فصح بیاد خروج از مصر سوم عید انگور چینی در موقع برداشت محصول .

معبد خاص بنی اسرائیل اورشلیم یا بیت المقدس است که بتوسط حضرت داود و سلیمان و بدستکاری معماران فنیقی نباشده و بسه قسمت تقسیم میشود :

۱ - قسمتی است که صندوق عهد (مخزن اشیاء مقدسه دینی) در آن قرار دارد و جز کهن که رئیس بزرگ مذهب است کسی حق داخل شدن در آن را ندارد و او هم در عرض سال فقط یکدفعه به آنجا قدم میگذازد .

۲ - قسمت معروف بمحل مقدس که در آنجا حجرهای عود می-سوزانند و شمعدان هفت شقه معروف در آنجاست ، روحانیین برای سوختن عطریات و تقدیم نذورات و قربانیها بآن محل داخل میشوند .

۳ - قسمتی که تمام بنی اسرائیل میتوانند در آن قدم گذارند و قربانی کنند .

انبیاء بنی اسرائیل - بنی اسرائیل عقیده داشتند وقتی که انسان از طریق دین حضرت موسی منحرف شود سزاوار توبیخ و سیاست است و بهمین علت هم خداوند او را گرفتار ببلایات عظیم مینماید بعقیده ایشان تمام تاخت و تازهای سلاطین آشور و کلد و فراعنه مصر بفلسطین از جانب خدا برای تنبیه عاصیان بنی اسرائیل بوده .

چون بنی اسرائیل خود را قوم خاص خدا میدانستند خداوند برای آنکه ایشان از کرده های خود بشیمان شوند عذابهای مختلفه برایشان نازل میکرد . بعد بجهت نجات ایشان رهنمایان چندی روانه مینمود ، این

قبیل رهنمایان چون غالباً بلاهائرا که باید نازل شود پیشگوئی میکردند
بانبیا موسوم شده اند زیرا که بنی بمعنی خبر دهنده از پیش است .
انبیاء معتبر بنی اسرائیل عبارتند از ایلیا ، اشعیا ، یرمیا ، حزقیل ، زکریا ،
دانیال .

این انبیاء غالباً در صحاری و قلل جبال یعبادت و تفکر مشغول
بودند ، چون از طرف یهوه مأموریت نجات و هدایت بنی اسرائیل را
مییافتند بمیان ایشان میآمدند و ایشانرا امر بترك معاصي مینمودند و از
غضب و سخط الهی میترسانیدند .

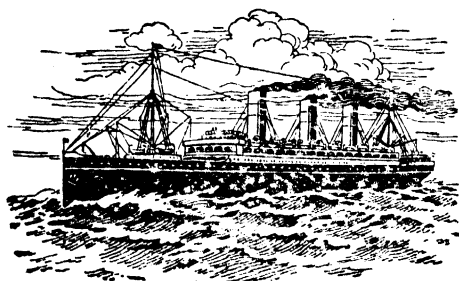
مسیح — انبیاء مزبور غالباً بنی اسرائیل را در ضمن موعظه
و نصیحت بنجات کلی در آینده بشارت میدادند و میگفتند قوم خدا باید
با کمال بردباری مشقت و مصائب را تحمل کنند و منتظر باشد تا از جانب
یهوه سرپرست واقعی بنی اسرائیل یعنی نجات دهنده برای ایشان بیاید ،
این نجات دهنده منتظر را مسیح میگفتند .

عیسویان عقیده دارند که حضرت عیسی همان نجات دهنده است و
بهمین نظر هم گاهی او را بلقب ناجی یاد مینمایند . لکن بنی اسرائیل هنوز
در انتظار او باقی میباشند .

تفرقه بنی اسرائیل — بعد از فتح بابل بدست کوروش کیرسال
(۵۳۹ ق . م) بنی اسرائیل از اسیری مرخص شدند و بفلسطین
آمدند و در عهد داریوش بزرگ معبد خود اورشلیم را که بنوکد نصر
خراب کرده بود تعمیر کردند و در آنجا باقامه مراسم مذهبی خویش
پرداختند .

چون حضرت عیسی ظهور کرد قوم یهود او و پیروانش را تعقیب

نمودند و چنانکه میدانیم خود آنحضرت را هم بدار آویختند .
 در سال ۷۰ میلادی اهالی بیت المقدس بر ضد حاکم رومی آشهر
 شوریدند و بقتل رومیان پرداختند و میان هم بغضب آمده معبد اورشلیم
 را سوختند و اشیاء مقدس آنرا بغارت برده . یهود را متفرق کردند .
 بنی اسرائیل پس از پراکنده شدن در دنیا ، دار هر جا که اقامت
 گزیدند دست از آئین اجدادی و آداب قومی خود برداشتند ، زبان
 قدیم یعنی عبری را حفظ کردند ، و علمای دینی ایشان یعنی ربی ها (جمع
 آن بعبری ریس) بتعلیم و تعلم آن پرداختند ، خود ایشان نیز در خدمت
 ملل دیگر داخل شدند و بتجارت و صنعت پرداختند مخصوصاً در قرون
 وسطی در ممالك اسلامی مشرق و مغرب در خدمت مسلمین بمشاغل عمده
 از قبیل وزارت و طبابت و ریاست مدرسه و غیره رسیدند و در اندلس و
 سیسیل و ایتالیا واسطه انتقال تمدن اسلامی بعیسویان و ترجمه کتب عربی
 به لاتینی (زبان علمی آن دوره اروپا) گردیدند و از اینراه خدمات بزرگی
 بعلم و تمدن انجام دادند .



فصل چهارم

تاریخ فنیقیه

۱ - جغرافیای فنیقیه و احوال سکنه آن

ساحل فنیقیه - فنیقیه باریکه‌ای است از خشکی مابین دریای مدیترانه و دامنه غربی جبال لبنان که از شمال بجنوب کشیده شده .

این خشکی باریک که عرض آن در هیچ نقطه از شش هفت فرسخ تجاوز نمیکند مرکب از یکعده دره‌ها و اراضی کوهپایه‌ای است که امتدادهای کوه از دو طرف شمال و جنوب آنها را محصور مینماید و چون مشرق آنها را قلل لبنان گرفته است دره‌های سرایشب مزبور از راه خشکی بهیچوجه ارتباط سهل بایکدیگر ندارند بخصوص که درختهای سدر (ارز) و سرو و کاج روی این کوهها جنگلهای عظیم تشکیل میدهند و از همه طرف افق را محدود میکنند فقط از طرف مغرب یعنی از جانب دریای مدیترانه راه باز است .

امتدادهای کوه در دو طرف این دره‌ها غالباً دماغه‌ها و جزایری در دریای مدیترانه است که برای لنگر انداختن کشتی محللهائی مناسبند آبادیهای فنیقیه قدیم همه در امتداد این دره‌ها در روی دماغه‌ها و جزایر مزبوره ساخته شده بوده بلاد و بنادر فنیقیه قدیم عبارتند از صور، صیدا، آراد بریت (۱) (بیروت)، بیبلس (۲)، عکا و غیره .

اهالی فنیقیه از نژاد سفید و از بنی سامند و مثل بنی اسرائیل از حوالی خلیج فارس باین قسمت از ساحل مدیترانه آمده‌اند و مانند کلدانی‌ها مردمی صاحب عزم و اقدام و جرأت و مایل بساختن بلاد و سفرهای دور و دراز بوده‌اند لیکن برخلاف تمام اقوام آسیائی قدیم چون مناسبات محیط مسکونیشان اقتضا داشته اقتدار خود را در دریا بسط داده‌اند و بهمین جهت هم اول قوم بحریهای قدیم شمرده شده‌اند.

تاریخ فنیقیه — فنیقیه مثل سایر ممالك مشرق تاریخ مرتب ندارد زیرا که سرزمین آن برای تشکیل دولتهای بزرگ مثل دولت آشور و ایران متناسب نبوده و همین نظر هم هیچوقت یک نفر پادشاه مقتدر که بتواند بر تمام فنیقیه مستولی شود پیدا نکرده بلکه در هر دوره یکی از شهرهای آن اهمیت و اعتبار داشته و شهرهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار میداد تاریخ فنیقیه بدوره اعتبار شهرهای آن تقسیم میشود و در میان آنها سه شهر است که از بلاد دیگر معتبرتر شد: صور و صیدا از شهرهای اصلی فنیقیه و قرطاجنه یا کارتاژ از مستعمرات تجار فنیقی در ساحل شمالی افریقا دوره اعتبار صیدا — اهالی بلاد مختلفه فنیقیه چون مردمی تاجر و نفع پرست بودند چندان بازادی سیاسی اهمیت نمیدادند و در اوقاتی که خارجیان بمالك ایشان هجوم می‌آوردند مقاومتی نمیکردند بلکه استیلای اقوام خارجی را از آنجهت که ممکن بود اسباب آسایش و تأمین تجارت شود مغتنم میشمرند.

شهر صیدا از ابتدا در تحت فراغه مصر بود و در قرن نازدهم قبل از میلاد اعتبار و اهمیت بسیار حاصل کرده تجارت خارجی مصر را منحصر بخود نمود و غالب نقاط دلتای نیل را بازار امتعه خویش قرار داد

اهالی بندر صیدا برای یافتن امتعه جدید غالباً در اطراف مدیترانه
 بسیاحت و بحر پیمائی میپرداختند و در آن ضمن اراضی تازه کشف میکردند
 چنانکه غالب جزایر داخلی آن دریا مثل قبرس و رُدس و کُرت و عدّه از
 جزایر اثره را ایشان کشف کرده بعلاوه در سواحل آسیای صغیر و
 قفقازیه و یونان برای خود دارالتجاره ها ساخته بودند. اهالی صیدا از
 این نقاط ارغوان و گوگرد و قلع و طلا و نقره و مرمر بملکت خود
 میآوردند و در عوض مصنوعات خود مثل منسوجات و جواهر آلات شیشه
 های ملون و مجسمه های کوچک ارباب انواع را بآن نواحی برده میفروختند
 و گاهی هم در ضمن این معاملات مردم را دزدیده بغلامی میآوردند و
 خرید و فروش میکردند ترقی شهر صیدا و جمع آمدن ثروت زیاد در آنجا
 طمع همسایکان را تحریک کرد و از آنجمله فلسطیان را یثسخیر آن واداشت
 اینقوم در قرن سیزدهم هم آنشهر را گرفتند و باعتبار آن خاتمه دادند.
 دوره اعتبار صور — پس از هجوم فلسطیان بصیدا عدّه زیادی از
 اهالی آن بشهر صور پناه بردند و سورتدریج برهنائی ایشان جای صیدارا
 گرفت بلکه از آنهم جلو افتاد.

اهالی صور بیشتر در مدیترانه شرقی یعنی اسپانیا و افریقای شمال
 شرقی بحر پیمائی و تجارت داشتند و بهمین جهت هم بیشتر جزایر آن قسمت
 سیسیل و ساردنی و بالئار را ایشان اول دفعه کشف کرده و از احوال
 آنها اطلاعات بدست آورده اند ملاحان صور در سواحل این قسمت از
 دریای مدیترانه برای خویش دارالتجاره ها و بلاد چند بعنوان مستعمره ساخته
 بودند که اهم آنها قرطاجنه یا کارتاژ است و خرابه های اینشهر هنوز هم در
 ردیکی تونس حالیه دیده میشود.

، بحر پیمایان صوری از جبل طارق نیز گذشته اند و چنانکه بعدها یقین شده در اقیانوس اطلس هم از شمال تا سواحل جنوبی انگلیس و از جنوب تا حدود سنکال پیش رفته و مقداری از حدود مغرب دنیای قدیم را سیاحت کرده اند .

دوره منتهی اعتبار صور مقارن قرن دهم میلادی است و در همین دوره بود که حیرام پادشاه آن با حضرت سلیمان رابطه پیدا کرده و عده از معماران صور را بخدمت بنی اسرائیل فرستاده است .

اهالی صور در این تاریخ بکمک بنی اسرائیل در بحر احمر و اقیانوس هند هم کشتی رانی کرده و تا حدود موزانبیک پیش رفته اند

قرطاجنه — در قرن نهم قبل از میلاد در صور شورشی بظهور رسید و مردم بیشتر تاب ماندن در خود ندیدند بهمین جهت بقرطاجنه یکی از مستعمرات صور در شمال افریقا پناه بردند .

قرطاجنه بتدریج بواسطه حسن موقع جغرافیائی اقتدار زیادی یافت تا آنجا که شهرت و اعتبار آن از شهر صور هم گذشت و برای خود بحریه و قشون و مستعمرات زیاد فراهم کرده بر تمام سواحل افریقای شمالی و اسپانیا و سیسیل و ساردنی استیلا یافت و یکی از دول مستعمراتی معتبر گردید .

دوره اعتبار کارتاژ یعنی قرطاجنه مقارن شد با ظهور رومیان و شروع دست اندازی ایشان باطراف مدیترانه بهمین نظر بین دو قوم رومی و کارتاژی یک رشته جنگهای مهمی وقوع یافت که بالاخره بخرابی کارتاژ منتهی شد شرح محاربات مزبور را در تاریخ روم باید دید .

۲ - مذهب و صنعت و تجارت

مردم فنیقیه

ارباب انواع - مردم فنیقیه مذهبی داشتند شبیه بمذهب کلدانیها در هر يك از بلاد فنیقیه خداوند بزرگی بود موسوم به بعل که مظهر آفتاب محسوب و در هر شهری هم باسم مخصوصی خوانده میشد. در صیدا او را بعل و در بیبلس آدنیس (۱) و در صور ملکارت مینامیدند، و او زوجه داشت بنام بعلیت یا عشاروت (آستارته) (۲) که مظهر ماه بشمار میرفت.

عقاید و مراسم مذهبی -- بعقیده فنیقیها بعل خداوندی با غضب و سخت گیر بود و هر وقت که اراده میکرد نسبت به پرستندگان خود غضبناك میشد.

مردم فنیقیه برای تسکین غضب او انسانی قربانی میکردند و غالباً نجبا و اعیان را زنده در مقابل مجسمه های بعل میسوزاندند و غریب اینکه مادران اطفال هم بدون تأثر و تألم در این قبیل مجالس حضور مییافتند و قربان شدن اطفال خود را که با صوت نی و بوق بعمل میآمد تماشا میکردند.

اهالی فنیقیه بعل را کاهی بصورت انسان و کاهی بصورت کاو و کاهی هم با بدن انسان و سر کاو مجسم مینمودند و باو فتوحات بسیار نسبت میدادند و میگفتند حدود متصرفات او تا جبل طارق امتداد داشته بعقیده فنیقیها بعل و بعلیت در شاخه درختان و قله جبال منزل

داشتند و بهمین جهت هم مردم محرابها و عبادتگاه های خود را در اراضی مرتفعه میساختند.

تجارت - - فنیقیها در دریا و خشکی خطوط تجارتي متعدد داشتند در خشکی شترها و کاروانهای ایشان ما بین سه دریای مدیترانه و بحر خزر و بوشهر رفت و آمد میکردند در دریاهای کشتیهای تجارتي آن قوم بین بنادر فنیقیه و بنادر دیگر مدیترانه بداد و ستدمشغول بودند. قوم فنیقی باین ترتیب تجارت عمده دنیای قدیم را در بر و بحر در دست داشتند و از آنراه فواید بسیار میبردند.

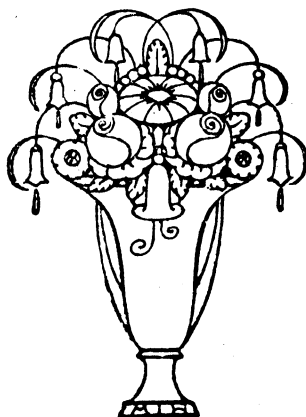
فنیقیها از عربستان عود و عقیق و مر، از هندوستان احجار کرمه و ادویه و عاج و اشجار قیمتی معطر، از مصر اسب و کتان و پارچه های پنبه، از افریقا طلا و آبنوس و عاج و بر شتر مرغ، از اسپانیا نقره و گندم، از جزایر اثره مس و قلع و مرمر و صدف، از ایران و آشور فرش و عطریات و خرما و پارچه های قیمتی و از قفقازیه فلزات و غلام و کنیز بفنیقیه میبردند و در بازار های خود میفروختند و از آنراه عایدات بسیار حاصل میکردند.

صنعت - - فنیقیها غالباً در امتعه فوق تصرفات میکردند و از آنها امتعه دیگری میساختند که همانها صادرات عمده فنیقیه محسوب میشد صادرات مهم فنیقیه یعنی مصنوعات بومی آن ناحیه عبارت بود از ظروف مختلفه، زیور آلات، جواهر، تمثال ارباب انواع و منسوجات اهالی فنیقیه طریقه نساجی مصریها را تکمیل کرده و پارچه های قلاب دوزی کرانبها میبافند بعلاوه برای فروش کردن بند و گوشواره و بازو بند و ظروف نقره و مفرغی و غیره میساختند و برای یونانیها و اهالی ایتالیا مجسمه های کوچک ارباب انواع تهیه میکردند؛

صنایع مخصوص فنیقیه که عمده هنر استادان فنیقی از ملاحظه آنها معلوم میشود ساختن شیشه های شفاف و رنگ ارغوانیست ، شیشه راهزمندها آنقوم از شنهای سفید ساحل دریا و رنگ ارغوانی را از صدف خاصی که در بحر اژه وجود داشته میساختند و پارچه های خود را بان ملون مینمودند و بقدری هنر در این کار بخرج داده اند که هنوز هم تقلید آنها ممکن نیست .

الفبا - چون فنیقیها مردم تاجری بودند برای سهولت کار بخواندن و نوشتن احتیاج داشتند و نظر باین احتیاج از کلدانیها حسا را فرا گرفتند و در الفبای مصری تصرفاتی کرده از آن ۲۲ حرف را اختیار نمودند و برای خود الفبای فنیقی را ترتیب دادند .

الفبای فنیقی که علامات آن نماینده حروف بود بزودی بواسطه سهولت در میان ملل دیگر انتشار یافت از یکطرف یونانیها و از طرف دیگر مردم شام و عربستان آنرا گرفتند و بتدریج الفبای ملل مغرب و مشرق بابعضی اضافات و تغییرات از آن نتیجه شد .



فصل پنجم

تاریخ ایران

۱ - فلات ایران و آراین ها

وضع طبیعی فلات ایران - ایران فلات وسیعی است واقع مابین گه های بین النهرین و سند و دریای خزر و خلیج فارس و رود جیحون مودریا (اکسوس) (۱) از طرف شمال شرقی حد طبیعی آنست این سر ن وسیع که دو برابر ایران حالیه وسعت دارد بین سلسله های مرتفع چند و راست بعلاوه صحاری سوزان لم یزرعی در داخله دارد که وجود آن کوه های حصار مانند از رسیدن بخار آب دریاهای مجاور بآنها مانعند و بهمین نظر فلات ایران استعداد چندانی برای توسعه زراعت و جلب سکنه زیاد ندارد فقط در دره های کوه های اطراف ورشته های داخلی بعضی نقاط خوش آب و هوا و سبز و خرم دیده میشود که در نهایت خوبی و امتیازند و همین دره های سبز و خرم هم بوده که از قدیم مرکز تمدنها و محل اقامت مردم شده و اول دفعه مقدمات تمدن ایرانی را در دامان خود ترقی و ورش داده .

فلات ایران رودخانه و شط معتبر ندارد آب و هوای آن نیز در نهایت شدت است بطوریکه در باره نقاط زمستانها سردی سبیری و تابستانها بحرارت صحرای کبیر است بعلاوه بادهای خشک و سخت هم در غالب اوقات سال بلا مانع در سطح آن میوزد فقط سواحل دریا و داخله کوهها تا حدی مستثنی و برای رشد نباتات مفید و مستعد میباشد چنانکه وطن اصلی انگور و غالب میوه جات و مرکبات این قبیل نواحی ایران بوده .

آرینها — در ازمنه ماقبل تاریخی در فضای مابین بحر خزر و شمال فلات ایران و جنوب سبیری طایفه از نژاد سفید سکونت داشتند که در نیمه تمدن و زندگانی شبانی سر میکرده اند و این دوره مقارن بود با زمانی که قسمت جنوبی دنیای قدیم را طوایف مختلفه بنی سام در تصرف داشتند این طایفه نژاد سفید که بعدها بقوم آرین موسوم شدند بتدریج بطرف اراضی جنوبی تر سرازیر گردیدند و پس از نزاع با بنی سام حوضه دریای مدیترانه و اراضی اطراف آنرا از چنگک ایشان بیرون آورده خود در آن نواحی ساکن گردیدند، برای آنکه اجداد ما ایرانیها و هندیها و یونانی ها و رومیان قدیم و غالب ملل امروزی اروپا و امریکا از همین آرینها بود اندغالباً نژاد آرین را نژاد هندواروپائی هم میگویند .

آرینها تقریباً در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد از مساکن اولیه خو هجرت اختیار نموده بطرف جنوب متوجه شدند و در ضمن راه بدوستانه تقسیم گردیدند یکدسته راه هند را پیش گرفته در آندیسار سکونت اختیار کردند و یکدسته هم بفلات ایران آمدند و اسم خود را با اندک تغییر بر روی این مسکن جدید خود گذاردند چنانکه هنوز هم باقیست .

آرینهاییکه بفلات ایران آمدند بدسته جات چند منقسم بودند لـ

از ایشان فقط دو دسته اعتبار کلی یافته اند مادی‌ها یا مدها که در شمال غربی و قسمتی از مغرب و مرکز ایران ساکن شده اند و یکدسته هم بارسه‌ها یا فارس‌ها که ایران جنوبی را برای سکونت اختیار نمودند. مسکن دسته اول به مادی‌ها یا منی (آذربایجان و عراق عجم غربی) و مسکن طایفه دوم به بارسه یا فارس موسوم گردید.

۲ - تاریخ قدیم ایران

دولت مدها - مدی که شمال غربی و مغرب ایران باشد از خیلی ندیم یعنی تقریباً از زمان حمورابی (مقارن ۲۱۰۰ سال ق. م) در بین - لنهرین مشهور بوده زیرا که از همان زمان کلدانیها از بعضی بلاد آن سبهای خوب به مملکت خود میبردند و در میان ایشان اسبهای مدی قدیم خوبی معروف بوده. چنین بنظر میرسد که آرینها اول قومی باشند که این حیوان را اهلی کرده و از آن در سواری و جنگ و غیره استفاده کرده اند.

مدها از ۱۱۰۰ تا حدود ۷۰۰ ق. م یعنی در مدت چهارالی - پنج قرن در تحت شکنجه و عذاب سلاطین کشور گشای آشور بودند و غالباً مملکتشان دستخوش مهاجرت و غارت آن پادشاهان حوزیر بیرحم ده و چون قوم مزبور از خود دولتی مقتدر نداشتند اکثر اوقات مغلوب دادن خراج مجبور میگرددند.

چنانکه در تاریخ آشور دیدیم تیکلات پیلزر اول در کتیبه که از او باقیماند، ادعا میکند که در حدود ۱۱۰۰ ق. م بسمت ایران سفر نمکی معتبري کرده و حتی تا افغانستان هم پیش رفته لیکن محققین جدید نواهد بکه در درست دارند این ادعا را مقرون بصحت نمیدانند و

میگویند سفر نیکلات پیلزر از مدی و حدود غربی کویر لوت تجاوز نکرده
اول وقتیکه صریحاً اسم مدها در کتیبه ها دیده میشود در سال
۸۴۴ ق. م یعنی در زمان شالمانزر دوم است که پادشاه مزبور شرح
جنگهای خود را در حدود کردستان و کرمانشاه و مدی اسم میبرد پسر
او نیز یکدفعه برای رفع طغیان مدها بایران آمده و پس از خرابی
بسیاری از بلاد مدی مقداری غنیمت از اسب و شتر و گاو و گوسفند
بآشور برده .

در سال ۸۱۰ ق. م یکی دیگر از سلاطین مملکت گیر آشور و در
سال ۷۴۴ ق. م نیکلات پیلزر چهارم مدی هجوم کردند و این دومی
بیش از ۶۰۵۰۰ نفر اسیر و کله های بزرگ کاو و گوسفند و شتر از مدی
بشهر کالخی برد و یکی از سرداران او تا حوالی دماوند حالیه پیش آمد
و مدی از آن تاریخ دیگر جزء یکی از ولایات تابع آشور گردید . در سال
۷۲۲ ق. م سارگن دوم پس از آنکه شهر شومرون را خراب و مقداره
از بنی اسرائیل را اسیر کرد چون مدی یکی از ولایات آشور شده بو
جماعتی از ایشانرا هم به بلاد مختلفه مدی فرستاد و چند سال بعد خود را
نیز يك سفر بآذربایجان حالیه کرده رؤسای سرکش مدرا مغلوب
بقبول تبعیت خود مجبور ساخت .

مقارن سال ۶۷۴ ق. م که زمان سلطنت اسار هادن است قدر
دولت آشور در ایران بمنتهی توسعه خود رسید زیرا که قشون آشوری
حدود دماوند هم که سابقاً آشور بها آنرا از طرف مشرق آخردنیا میشمرد
تجاوز نمودند و تا حوالی کویر نمک پیش آمده چند نفر از امرا و سلاطین
مدرا اسیر نمودند

موجب روایات هردت مورخ در همان اوایل قرن هفتم شخصی از اهالی مدکه دیوسس (۱) نام داشت بواسطه عدالت و خوش رفتاری طرف توجه عموم مدها قرار گرفت و مردم برغبت مطیع او امر و احکام او شدند پس از اندک مدتی او را بسلطنت بر خود اختیار کردند. این شخص مؤسس دولت مد محسوب میشود.

از کارهایی که به دیوسس نسبت داده اند بنای پایتخت دولت مداشت که در کتیبه های آشوری نام آن امدانه و در کتیبه های ایرانی هکمتانه و در کتب یونانی اکباتانه ذکر شده و این شهر همان است که اروپائیان آنرا اکباتان و ما امروز همدان می گوئیم. اکباتان که در دامنه الوند قرار دارد یکی از معابر معتبر مدی بین النهرین و عیلام بوده و چندین راه بان منتهی میشده و بهمین جهت هم بعضی از محققین لفظ هکمتانه را محل تلاقی چندین راه ترجمه کرده اند.

دیوسس بگفته هردت قریب پنجاه سال سلطنت کرد و در این مدت برای دولت مد اعتبار و حیثیتی فراهم آورد و چون مرد پسرش فراورتس (۲) در سال ۶۵۵ ق. م بجایش بتخت نشست. و این دوره مقارن بود با اوان و قدرت آشور بانی پال در آشور بهمین جهت فراورتس نمیتوانست با تسلط دولت آشور مخالفت کند ناچار بضمیمه کردن اطراف بمملکت اصلی مدی پرداخت و از آنجمله فارس را که مسکن بکدسته از آرینها یعنی مرکز پارسه ها یا فارسها بود گرفت و اراضی دولت مد نمود و در همین اوقات هم آشور بانی پال دولت عیلام را منقرض کرد و در ۶۴۵ ق. م اسم آنرا از صفحه تاریخ برداشت. فراورتس در آخر کار با شور حمله برد لیکن چون هنوز قدرت

برابری با آشور نداشت مغلوب و مقتول شد و قسمت عمده لشکریانش تلف گردیدند و سلطنت به پسرش سیاگزارس رسید و این سیاگزارس یکی از سلاطین عاقل مملکتدار و از جمله فرمانروایان خوب تاریخ قدیم است و بزرگترین و بهترین پادشاهان مد محسوب میشود .

سیاگزار پس از رسیدن بسطنت مدی قشون خود را منظم و مهیا کرد و بجلوگیری سرداران آشور بانی پال مشغول شد و پس از اندک مدتی داخل آشور شده شهر نینوا پایتخت آنرا محاصره نمود لیکن همین اوقات یکدسته از بدویان شمالی بنام سیت (۱) یا اسکیت بعنوان مساعدت آشور بمدی حمله آوردند و سیاگزار را برفع محاصره نینوا و برگشتن بمملکت مجبور نمودند — سیاگزار از عهده سیت ها ر نیامد و طایفه مزبور وارد آشور شده مدتی را بقتل و غارت مشغول بودند — چون رئیس ایشان مرد وضعف در احوالشان راه یافت سیاگزار ایشانرا خارج نمود . آشور بانی پال که آخرین پادشاه بزرگ آشور است در سال ۶۲۵ ق . م وفات کرد و سلطنت آشور بدست کسانی افتاد که لیاقت حفظ آنرا نداشتند بهمین جهت ناپوپولاسار حاکم بابل طغیان کرد و بکمک سیاگزار بمحاصره نینوا پرداخت — شهر نینوا در سال ۶۰۷ ق . م تسلیم شد و دولت بزرگ آشور باین ترتیب بدست سیاگزار و ناپوپولاسار انقراض یافته دولت جدید کلدی صاحب اختیار بین النهرین شد .

سیاگزار پس از فتح نینوا دختر خود را باز دواج نبوکدنصر پسر ناپوپولاسار داد و باین ترتیب رشته اتحاد دو دولت مد و کلدی جدید را مستحکم تر کرد بتسخیر ممالک شمالی آشور از قبیل ارمنستان و قسمتی از آسیای صغیر پرداخت و حدود دولت خود را از آن طرف

تا ساحل رودخانه هالیس (۱) [قزل ایرماق] رسانید و با خاک لیدی همسایه شد

دولت لیدی - لیدی قسمتی است از آسیای صغیر که در زمان منتهی وسعت خود بین رودخانه هالیس و قسمتهای یونانی ساحل اژه قرار داشته و از حدود قرن هشتم قبل از میلاد مرکز سلطنت قوی با استعداد و زور مند بوده است .

از پادشاهان معروف لیدی یکی آلیاتس (۲) است که دولت لیدی را بمنتهی وسعت و اعتبار خود رسانده و خاک آنرا ناحیه رود هالیس وسعت بخشیده است .

مردم لیدی مردمانی متمدن و اهل صنعت و تجارت بوده اند . - اختراع سکه و بعضی بازبها از ایشان است .

قالیهای لیدی از قدیم معروف بوده و چون مملکت لیدی طلا و تروت معدنی فراوانی داشته قوم مزبور در میان یونانیها نمونه کامل دارندگی و توانگری شمرده میشدند .

جنگ کسوف در ۵۸۵ ق . م - چون سیاکرار سرحد دولت مد را بمحدود هالیس رسانید رقابت بین دولتین مدی و لیدی شروع شد . و بالاخره کار بمنجنگ کشید و جنگ قریب شش سال دوام داشت . عاقبت در یکی از روزهای جنگ کسوفی واقع شد که میگویند تالس (۳) حکیم یونانی آرایشگوئی کرده بود - طرفین دست از جنگ برداشتند و بوساطت بابل صلح نموده هالیس را سرحد دولتین قرار دادند و سیاکرار دختر دیگر خود را هم بجانشین آلیاتس بزوجیت داد و اتفاقاً سال بعد وفات کرد . آستیاز (۴) - سیاکرار در مدت سلطنت خود بنژاد ایرانی خدمات

بسیار کرد دولت وسیع مد را تأسیس نمود. سیادت و فرمانروائی مشرق را که تا آن زمان در دست بنی سام (آشوریها و کلدانیها) بود به نژاد آرین انتقال دار قشون منظمی درست کرد و در تمام جنگها با استثنای جنگ با طایفه سیت غالب شد خلاصه بقدری خدمات نمود که میتوان او را اول وجود مملکتدار و مملکت گیری دانست که در میان نژاد آرین بظهور رسیده و بهمین جهت پیشقدم امثال کورش کبیر و داریوش اول محسوب میشود. بعد از او سلطنت به پسر عیاش بیکه فایتش آزی دهاک یا آستیاز رسید و او بیش از هر چیز بتجمل و جاه و جلال در بار اظهار علاقه میکرد تا آنجا که در تمام مدت سلطنت طویل خود (از ۵۸۴ تا ۵۵۰ ق. م) ابداً جنبشی از خود ظاهر نساخت و این امر از طرفی سربازان او را بیکاره کرد و از طرفی دیگر سرکشان را جری و جسور نمود و یکی از جمله سرکشان کوروش بود که بالاخره در ۵۵۰ ق. او را از تخت سلطنت برانداخته دولت مدی را منقرض نمود و متصرفات آنرا بخاک دولت هخامنشی ضمیمه کرد.

دولت هخامنشی

تأسیس سلسله -- از روی کتیبهها و نوشتههاییکه این اواخر کشف شده چنین معلوم میشود که در حدود ۶۵۰ ق. شخصی باسم هخامنش که بر یکی از قبایل آرین نژاد جنوب بنام آئشان (۱) ریاست داشته در عیلام برای خود سلسله کم اهمیتی تشکیل داده است که پس از حصول اعتبار باسم او بسلسله هخامنشی موسوم شده.

پس از او پنج نفر از جانشینانست بدریج فارس و عیلام را بتصرف

آورده تا اوایل قرن هفتم قبل از میلاد دولت هخامنشی را صاحب اسم و رسمی کردند لیکن با تمام این احوال باز دولت مزبور از پادشاهان مدی اطاعت و تبعیت داشت و هنوز نمیتوانست ادعای استقلال مطلق کند .

ششمین جانشین هخامنش شخص کوروش کبیر است که استقلال کامل دولت هخامنشی را حاصل کرده و بقدری بر وسعت خاک و اعتبار آن افزوده که معمولاً پیش مردم بیخبر مؤسس سلسله بشمار رفته است در صورتیکه پیش از او شش نفر دیگر از خانواده او سلطنت داشته اند و کوروش کبیر هفتمین ایشان است - داریوش اول صریحاً در کتیبه بیستون میگوید هشت نفر از خاندان من سلطنت کرده اند و من نهمین آنها هستم .

فتوحات کوروش کبیر - کوروش کبیر پس از فتح اکباتان و غلبه بر استیاز هنوز از استحکام موقع خود مطمئن نبود زیرا که رقیب بزرگی مثل کرزوس (۱) داشت که پس از آلیاتس بسلطنت لیدی رسیده و بلاد یونانی آسیای صغیر را مطیع خود کرده بود و با استیاز پادشاه مدی نسبت و اتحاد داشت کرزوس که بواسطه کثرت ثروت و دارائی در میان اروپائیان همان مقام را دارد که قارون در میان ما برای جلوگیری کوروش در صدد اتحاد با پادشاه بابل و فرعون مصر و اهالی یونان برآمد - کوروش قبل از آنکه متحدین کرزوس برسند بر او حمله کرد و با هنر و مهارت مخصوصی که او را شایسته لقب کبیر نموده بخاک لیدی وارد شد و بکرزوس پیشنهاد کرد اگر قبول تبعیت ایران کند جان و مملکتش از تعرض مصون خواهد بود چون کرزوس زیر بار نرفت جنگ شروع شد

و در حمله اول کروزوس شکست یافته در پایتخت خود سازد محصور شد.

کوروش ابتدا با مصالحه جداگانه بابل را از همراهی کروزوس باز داشت بعد با دل فارغ در سال ۵۴۶ ق. م بمحاصره سازد پرداخت و پس از اندک مدتی آن شهر مستحکماً گرفت و دولت لیدی را منقرض نموده متصرفات آنرا بخاک خود منضم ساخت و با بلاد یونانی آسیای صغیر همسایه شد و اندکی بعد آنها را هم گرفته بخاک ایران ملحق نمود. کوروش کبیر پس از فراغت از فتح مدی و لیدی و آسیای صغیر متوجه مشرق شد و در مدت شش سال از ۵۴۵ تا ۵۳۹ ق. م بسرکوبی طوایف شرقی مشغول بوده و قسمتی از افغانستان را هم فتح کرده. لیکن درست شرح وقایع این ایام معلوم نیست.

در سال ۳۵۸ ق. م کوروش کبیر متوجه بابل شد و در همانسال بر آخرین پادشاه دولت جدید کلدی یعنی نابونیدس غلبه یافت و خاک کلدی و آشور یعنی سرزمین بین النهرین را هم ضمیمه ایران کرد و یهود را که هفتاد سال در بابل باسیری سر میگردند بوطن خود مرخص نمود و از اینجهت هم نام نیکی برای خود باقی گذاشت.

مرگ کوروش در ۵۲۹ ق. م کوروش کبیر در سال ۵۲۹ ق. م در ضمن یکی از جنگها با طوایف شرقی کشته شد و سلطنت به پسرش کامبوزیا رسید. شرح کشته شدن کوروش درست معلوم نیست.

کوروش کبیر که در اندک مدتی خود را از مقام یکنفر امیر بی - اهمیت بدرجه یکی از بزرگترین پادشاهان عالم رسانده و مملکت وسیعی که تا آن عصر نظیر آن دیده نشده بود تشکیل داده یکی از هنرمند - رین سرداران و اعظم شاهان است ؛ لیاقت سرداری او در فتح لیدی

و کلدۀ بخوبی ظاهر شد، غلبۀ او بر کرزوس منتهای کار دانی و تدبیر او را در محاربات میرساند.

در مملکتداری و اصلاح امور رعیت و خوشرفتاری با مردم نیز آثار خوبی باقی گذاشته و بهمین نظر در تواریخ یونانی و در تورات نام او به نیکی یاد شده. ایرانیها او را پدر و ملل دیگر کبیر لقب داده بودند. کامبوزیا (۵۲۹ - ۵۲۱ ق. م) - بعد از کوروش سلطنت به پسر ارشدش کامبوزیا رسید و او بتوصیۀ پدر ممالک مشرق کویر لوت یعنی خراسان و باختر و پارتیا و کرمان را ببرادر کوچک خود بردیا که پیش یونانیان به اسمردیس (۱) مشهور است سپرد لیکن چون بردیا بیشتر از کامبوزیا طرف میل عامه بود و کامبوزیا بر آنحالت رشک میبرد یکسال قبل از سفر مصر حکم بقتل او داد و بعد بعزم تسخیر مصر عازم آندیار شد.

کوروش کبیر در اواخر سلطنت خود مہمہای تسخیر مصر شده بود و خیال داشت کہ آخرین مملکت از ممالک قدیمۀ مشرق را ہم کہ هنوز بتصرف نیامده بود فتح کند لیکن اجل مہلتش نداد و انجام این مأموریت بیسرش کامبوزیا محول شد.

شاهنشاه مزبور در سال ۵۲۵ ق. م با قشونی آمادہ از راه شبہ - جزیرہ سینا خود را بہ بند پلوزیوم (در کنار مدیترانہ) رسانید و در همین محل در یک جنگ بر پسامتیک سوم آخرین فرعون سلسلہ ۲۶ غلبہ یافت و در نتیجہ مصر را مالک شد.

کامبوزیا تا سال ۵۲۱ ق. م در مصر بود و یکسفر ہم بطرف نوبہ و واحات داخل لیبی رفت لیکن از اینسفر بواسطہ نبودن آب و نشناختن

راه نتایجی بدست نیامد و پادشاه هخامنشی در ۵۲۱ بعزم ایران وارد شام شد و در آنجا شنید در ایران شورشی ظهور کرده و یکنفر مجوس بر ضد او قیام نموده است چون از اینخبر مطلع شد خود را کشت و با بقولی در موقع سوار شدن اسب کارد به پهلوش فرو رفت و مرد - خانواده کوروش کبیر با کشته شدن کامبوزیا از بین میروند.

گوماتا - مجوسی که بر ضد کامبوزیا قیام کرده بود گوماتا (۱) نام داشت و ادعا میکرد که همان بردیا برادر کامبوزیا است (کامبوزیا بردیا را طوری مخفیانه کشته بود که کسی از واقعه او اطلاع نداشت) و غالب مردم ادعای او را حقیقت پنداشته بودند گوماتا که یونانیها او را اسمردیس غاصب لقب داده اند برای آنکه کسی او را شناسد غالباً بیرون نیامه و کسانی که از واقعه بردیا اطلاعات صحیح داشتند بقتل میرسانید عاقبت سر او فاش شد و هفت نفر از بزرگان ایرانی که یکی از ایشان دارایوش نام داشت و در پسر هخامنش نسب او با کورس کبیر بهم میپیوست گوماتا را بقتل آوردند و عده از مجوسان را که بواسطه گوماتا روی کار آمده بودند کشتند.

هفت نفر مزبور پس از قتل گوماتا بقول مشهور قرار گذاردند از میان خود آنکس را بسلطنت و جانشینی کامبوزیا انتخاب کنند که اسبش بعد از طلوع آفتاب زودتر شیهه کشد و چون داریوش مهتر خود را قبلاتعلیمات مخصوصی داده بود و اسب او زودتر شیهه کشید سلطنت نصیب او گردید.

سلطنت داریوش کبیر (۵۲۱ - ۴۸۵ ق. م) - دارایوش با دارایوش پس از جلوس بتخت سلطنت مواجه با هشت فقره شورش شد

که در غیاب کامبوزیا و دوره گوماتا در ولایات مختلفه مثل عیلام و بابل و مدی و گرکان و غیره بظهور رسیده بود - داریوش تا سال (۵۱۷ ق. م) با کفایت و هنر مندی مخصوص این هشت شورش را خوابانید و رؤسای شورشیانرا دستگیر نموده مقید ساخت و بعد مصمم اصلاح حال رعایا و ترتیب اداره مملکت گردید .

داریوش بشخصه بمصر سفر کرد و حاکم آن را که خلاف دستور شاهنشاه رفتار نموده بود بسزای خود رسانید بعد بخيال افتاد براي سرتاسر ممالك وسیعه خود ترتیب یکنوع اداره واحد بدهد و همین نظر بهریک از ولایات یکنفر حاکم بنام ساتراپ یا یکنفر سردار و یکنفر دبیر فرستاد و هر یک از آن سه نفر را در کار خود مستقل و رقیب دو نفر دیگر قرار داد تا با یکدیگر سازش نکنند و بفکر آزار مردم و شورش نیفتند بعلاوه همیشه دو نفر مفتش باسم چشم و گوش پادشاه برای سرکشی اعمال مأمور - این بولایات میفرستاد آن مفتشین همه وقت ناظر اعمال عمال بودند .

ساتراپهای ولایات که عدد شان باقتضای زمان از بیست تا بیست و هشت تغییر میکرد مأمور جمع مالیاتهای نقدی و جنسی و رسیدگی بدعاوی مردم بودند عایدی سالیانه دولت در آن زمان به ۲۸۶ کرور پول حالیه ایران بالغ میشد . کلدیه ثلث قشون و اعضای دربار را غذا میداد ، مصر برای ۱۲۰۰۰۰ نفر غله تهیه میکرد - از مدی اسب و شتر و گوسفند از ارمنستان کره و از بابل خواجه میآوردند .

داریوش کبیر اول پادشاه ایرانست که بضرب سکه اقدام کرده و مسکوکات طلائی او که داریک یا زریک نام دارد بواسطه خلوص عیار مشهور بوده و بزودی در تمام مشرق رواج یافته ساتراپهای داریوش سکههای نقره نیز ضرب میکردند .

داریوش کبیر برای توسعه تجارت و سهولت ارتباط بین شهر شوش با تخت عیلام و شهر سارو پایتخت لیدی جاده شوسه بزرگی ساخته که بمجاده شاهنشاهی معروف بوده و شوش را از طریق نینوا بسازد متصل می کرده و غالباً چاهارهای متعدد برای حفظ ارتباط ایران اصلی یا آسیای صغیر و نقاط دور دست تر از آنجا رقت و آمد میکردند.

داریوش کبیر در سال پنجم یا ششم سلطنت خود (۵۱۵ یا ۵۱۶ ق.م) روی تخته سنگ عظیمی که در قریه بیستون و در سر راه اکباتان بابل است شرح خواباندن شورشهایی را که در غیاب کامبوزیا و زمان استیلاي گومانان ظهور کرده بوده با ذکر و نسب خود بخط میخی و زبان فرس قدیم نقش کرده. در این کتیبه داریوش کبیر باد و صاحب منصب ملبس بلباس نظام ایران قدیم که یکی بانیزه و دیگری باکان عقب سراو ایستاده اند تصویر شده - داریوش در دست کمانی دارد و گومانان را بر زمین انداخته پای راست خود را روی شکم او قرار داده است و در پیش روی او نه نفر دیگر دست بسته پشت سر یکدیگر نقش گردیده و در فوق این نقش نیز صورت فره وهر مظهر اهوره مزده خداوند خالق مذهب زردشتی را حجاری نموده اند که دست راست داریوش متوجه اوست. کتیبه های بیستون را در سال ۱۲۶۲ هجری راولین سن (۱) انگلیسی قرائت و ترجمه نمود و بسیاری از حقایق راجع بتاریخ قدیم ایران را باین وسیله روشن ساخت.

اعمال جنگی داریوش - داریوش کبیر با آنکه بسلطنت مملکت وسیعی که تمام ممالك قدیمه مشرق را متضمن میشد رسیده بود باز خیال جهانگیری را از سر بدر نکرد و مصمم شد تا حدیکه میتواند بوسعت ممالك

اسلاف خود بيفزايد. باينجهت در سال ۵۱۲ ق. م بخيال حمله بمملکت اصلی اسکيت ها (جنوب روسيه حالیه و حدود شمالي بحر سپاه) افتاد و ازبغاز بسفر عبور نموده داخل تراس (۱) شد و پس از مقداري پيشرفت در مملکت اسکيتها و تسخير تراس و مقدونيه و بسط حدود ايران تاشمال يونان بايران برگشت و در همانسال متوجه مشرق ايران گرديد و دو ولايت پنجاب و سند را هم بمالك شاهنشاهان هخامنشي ضميمه نمود. سپس يکی از ملاحان يوناني را که در خدمت خود داشت بکشتي راني در شط سند و سواحل بحر عمان وادار نمود.

دوره سلطنت داريوش کبير دوره منتهی اعتبار و بسط مملکت هخامنشي است و دولت ايران در آن دوره بزرگترين و معتبرترين دولتهايي بود که تا آن عصر تشکيل شده بود ليکن از آنج که هر کامي را نقصانيست اعتبار دولت ايران هم پس از داريوش رو بکاهش گذاشت.

سلطنت خشايارشا - (۴۸۵ - ۶۶۶ ق. م) در آخر سلطنت داريوش کبير قسمتي از رعاياي يوناني آن شاهنشاه مخصوصاً اهالي بندر ميله (۲) بتحرير يکی دو نفر شورش کردند و از اهالي يونان اصلی خاصه از آتنيها کمک خواستند و بر سارد استيلا يافتند و آن شهر را سوختند داريوش از اين حرکت بغضب آمده براي سرکوبي شورشيان و آتنيها عده کشتي بساحل ميله فرستاد و بحريه آنرا شکست داده و ميله را تسخير نمود و شورشيان را بقتل رسانيد و بار ديگر بلاد يوناني آسيای صغیر را مطيع خود کرد (۴۹۴ ق. م)

آتنیها در نتیجه این جنگ بفکر تهیه کامل برای حفظ خود افتادند و اهالی تراس و مقدونیه هم موقع را غنیمت شمرده از اطاعت ایران سرپیچیدند.

داریوش در سال ۴۹۳ ق. م داماد خود ماردنیوس (۱) را بفتح مجدد تراس و مقدونیه و سرکوبی آتنیها روانه کرد — فرستادن ماردنیوس بارو با مقدمه حدوث يك رشته جنگهای مهمی بین یونان و ایران شده که دنباله آن تا زمان سلطنت خشایارشا وارد شیر کشیده شده است و ما در تاریخ یونان بشرح آن خواهیم پرداخت.

در موقعیکه ماردنیوس عازم یونان بود قسمتی از بحریه اش در سواحل بحر اژه طوفانی شد و داریوش هم نال بعد ماردنیوس را با آسیا احضار نمود.

ماردنیوس بار دیگر در ۴۹۰ مأمور یونان شد ایندفعه تراس و مقدونیه را تسخیر نموده تا نزدیک آتن پیش رفت لیکن در دشت مارتن (۲) مغلوب آتنیها شده موفق بفتح آتن نگردید.

شکست مارتن مصر را بشورش انداخته برضد داریوش و داشت و شاهنشاه کبیر برای جبران آن شکست و رفع شورش مصمم حرکت بود در ۴۸۵ ق. م پس از ۳۶ سال سلطنت وفات کرد و انجام این دو مأموریت به پسرش خشایارشا سپرده شد. خشایارشا بواسطه ضعف نفس و استبداد رای و شهوت رانی و میل بجاه و جلال و تجمل هیچوجه لیاقت انجام ایندو مأموریت مخصوصاً سرکوبی یونانیها را نداشت بخصوص که در ۴۸۳ ق. م شورش بابل هم بر آنها ضمیمه شد —

خشایارشا شورش مصر و بابل را بهر نحوی بود خواباند لیکن از عهده یونانیها برنیامد و باآنکه سردار قابلی مثل ماردنیوس و قشونی کثیر داشت و دوبار هم آن را فتح کرد و در دفعه اول بانتقام سارد آنجا را سوخت باز مغلوب شد و در ۴۷۹ ق. م. منهزماً باسیا برکشت و ماردنیوس هم در جنگ کشته شد.

خشایارشا پس از مراجعت با آسیانجیال حمله جدیدی بود لیکن ضعف نفس و انقلابات داخلی اجازه این اقدام را نآورد. بخصوص که یونانیها جری شده بودند و بسواحل آسیای صغیر هم دست اندازی میکردند عاقبت در سال ۴۶۶ ق. م. پادشاه تیره روز بدست رئیس قراولان خاصه خود بقتل رسید و سلطنت به پسرش اردشیر اول رسید.

اردشیر اول (۴۶۶ - ۴۲۵ ق. م.) - اردشیر اول ملقب بدر از دست چهار سال بعد از جلوس مصادف با طغیان برادر خود در باختر شد و پس از رفع طغیان او بفتح مصر که سر بشورش برداشته بود پرداخت و پس از شش سال جنگ (از ۴۶۰ تا ۴۵۴ قبل از میلاد) شورشیان را سرکوبی کرده یونانیها را که محرك مصریها و همراه ایشان بودند بسزای خود رسانید و بار دیگر مصر و بلاد یونانی آسیای صغیر را تابع ایران نموده استقلال یونان را طرف تهدید قرار داد، آئنیها در ۴۴۹ ق. م. با اردشیر معاهده کردند و قرار گذاشتند از فکر شورانیدن بلاد و ممالك تابعه ایران دست بردارند و اردشیر هم استقلال بعضی از بلاد یونانی آسیای صغیر را برسمیت بشناسد.

داریوش دوم (۴۲۴ - ۴۰۴ ق. م.) - پس از مرگ اردشیر پسرش خشایارشا ی دوم بسلطنت رسید لیکن او بزودی بتوسط برادرش بقتل رسید

و قاتل را هم برادر دیگر از تحت زبر انداخته خود بنام داریوش دوم پادشاه شد.

داریوش دوم آلت دست زوجه خود و بعضی از خواجه سرایان بود و بمیل ایشان رفتار میکرد بهمین جهت کارها خوب اداره نمیشد و غالباً در ولایات سرکشی و طغیان ظهور مینمود و داریوش هم چندان در جلو گیری قدرتی نشان نمیداد عاقبت کار دربار و رقابت زنهای حرم بجایهای بد کشید و عواقب سوء آن بولایات هم سرایت کرد.

اردشیر دوم (۴۰۴ - ۳۵۸ ق. م) و کوروش صغیر - اردشیر دوم پسر ارشد داریوش دوم است و کوروش صغیر پسر کوچکتر او چون پسر دوم طرف میل مادر بود داریوش باصرار در حیات خود حکومت آسیای صغیر و فرمانروائی آن ناحیه را باو وا گذاشت.

کوروش صغیر در مدت اقامت آسیای صغیر با یونانیها محشور شد و بعلم و آداب یونانی آشنائی یافت و بتشویق اهل فضل و جلب ایشان پرداخت و در نتیجه جوانی لایق و ترتیب یافته و کاری برآمد و ضمناً با اسپارتهای اتحاد کرد.

چون داریوش دوم مرد و سلطنت باودشیر دوم ملقب به منمن (۱) (با حافظه) رسید کوروش در موقع تاجگذاری مصمم قتل برادرش اردشیر فهمید و حکم قتل او را داد لیکن بواسطت مادر او را بخشید و ناز همان فرمانروائی آسیای صغیر او را برقرار نمود.

کوروش ایندفعه بجمع سپاهی پرداخت و در اندک مدتی ۱۳۰۰۰ اسپارتی و ۱۰۰۰۰۰ ایرانی دور خود جمع کرد و در سال ۴۰۱ ق. م. عازم بابل شد، اردشیر بجلو گیری آمد و در جنگ کوناکرا (۲) برادر را

سانیده سپاه ایرانی او را متفرق ساخت بقیه اسپارته‌ها هم که ۱۰۰۰۰
ند گرفتند (۱) حکیم را سرداری اختیار نموده بلا معارض راه بحر
پیش گرفتند و بدون اینکه قشون ایران مزاحم آنها شوند بیونان
آمد - این عبور یونانیها از يك قسمت از خاك ایران و عدم تعرض
علامت ضعف ایران در آن وقت و شروع انحطاط آنست .

بعد از جنگ کوناگرا اتحاد ایران و اسپارت بهم خورده و اسپارته‌ها
از اطلاع بر ضعف ایران پادشاه خود را با آسیای صغیر فرستاده مصمم
ایران شدند لیکن پول ایران در یونان کار کرد و آتن و بلاد دیگر را
د اسپارت شوراند پادشاه اسپارت احضار شد و در نتیجه تدابیر حاکم
نی آسیای صغیر ایران بمقد مصالحه موفق شد که باز بلاد یونانی آسیای
بر و بعضی از جزایر اژه را در تحت تبعیت ایران قرار میداد و اعتبار
پادشاه هخامنشی را تجدید میکرد .

اردشیر دوم در آخر کار با شورش مجدد مصر و طغیان طوایف
هستانی گیلان مواجه شد و با وجود زحمات بسیار و فتوحات چند که
ب سردار او در مصر گردید برفع طغیان آن مملکت و سرکونی
همستانیهایی گیلان موفق نگردید و عاقبت در ۳۵۸ ق . م وفات کرد
اردشیر سوم - (۳۵۸ - ۳۳۶) - اردشیر سوم پس از جلوس
خست سلطنت تمام شاهزادگان خاندان سلطنتی را کشت و در این مرحله
رحمی را از حد گذراند ولی با وجود این شخص او یکی از پادشاهان
کفایت سلسله هخامنشی است چه پادشاه مزبور در مدت ۲۲ سال
سلطنت بكمك سرداران قابل خود مملکت هخامنشی را که در شرف
نحلال بود از خطر تجزیه نجات داد .

سازاپهای شورشی را سرکوبی نمود، مصر را فتح کرد و بجلو - گیری دست اندازیهای پادشاه مقدونیه پرداخت. در سال ۳۴۳ ق. م اردشیر قشون بفتح مصر فرستاد لیکن در حمله اول نتیجه بدست نیاورد و همین عدم پیشرفت شام و آسیای صغیر و قبرس و بلاد فنیقیه را بر او بشورانید و پادشاه هخامنشی گرفتار مشکلات بزرگی شد خاصه که یونانیهاهم بشورشیان مساعدت میکردند و بعنوان متحد در اردوی مخالفین داخل میشدند. اردشیر بعزم و کفایت خود تکیه کرده شخصاً بشهر صیدا حمله برد و پس از محاصره سخت آنجا را تسخیر نموده قتل عام نمود و در نتیجه فنیقیه ساکت شد بعد سردار با کفایت خود مانتور (۱) را بفتح مصر فرستاد و او در سال ۳۴۴ مصر را که مدتها بود بحال استقلال بسر میبرد مجدداً فتح کرد و باز قید تبعیت ایران را بر آن تحمیل نمود اردشیر هم در عوض این فتح آسیای صغیر را بمانتور وا گذاشت و او که مردی مدبر و سیاسی نیز بود در حوزه حکومت خود بخراب کردن نقشه های جاه طلبانه فلیپ پادشاه مقدونیه مشغول گردید.

از سال (۳۴۷ ق. م) ببعد که فلیپ دست بکار فتح یونان شد اهالی یونان مخصوصاً آتنیها برهنهائی خطیب مشهور خود دمستن (۲) در صدد طلب مساعدت ایران بر آمدند و پادشاه ایران علاوه بر پولهای که میداد در سال ۳۴۰ ق. م رسماً بکمک آتن بر ضد فیلپ قشون فرستاد لیکن عمرش وفا نکرد و در همان ایامیکه فلیپ صاحب اختیار یونان میشد بقتل رسید.

قتل اردشیر در این موقع بد بختی عظیمی برای ایران بود زیرا که این شهریار با کفایت که مثل داریوش کبیر در تمام محاربات خود

فرمانده جنگ بود و همه وقت هم مظفر میشد لیاقت آن را داشت که از پیشرفتهای فلیپ جلو گیری کنند و با پسرش اسکندر دست پنجه نرم نماید.

داریوش سوم (۳۳۸ - ۳۳۰ ق. م) - قاتل اردشیر بکنفر از خواجه سرایان او بود بنام باگواس (۱) که سرداری کافی و لایق و در محاربات زمان اردشیر از خود هنرهائی نیز ظاهر ساخته بود - این شخص پس از قتل اردشیر جوان ترین پسران او را پادشاه خواند و چون پادشاه تازه در صدد انتقام خون پدر برآمد او را هم کشت (۳۳۵ ق. م) و برای آنکه در کارها مستقل تر باشد یکی از نواده های داریوش دوم را که کدمان (۲) نام داشت با اسم داریوش سوم بتخت نشاند لیکن کدمان اول کاری که کرد قتل باگواس و دفع شر او بود.

در زمان پسر داریوش سوم فلیپ پادشاه مقدونیه قشونی بسرداری پارمنین (۳) بآسیا فرستاد و بعضی از بلاد ساحلی را هم فتح کرد لیکن در همان اوان در یونان بقتل رسید و پارمنین مجبور بمراجعت شد و سردار کاری ایران بمن (۴) برادر مانتور سابق الذکر که پس از فوت برادر حکومت قسمتی از آسیای صغیر را داشت مجدداً آنچه را قشون مقدونیه گرفته بودند فتح کرد.

داریوش سوم مردی مستبد و ضعیف النفس و بی تدبیر و از خیلی جهات شبیه به خشایارشا بود و بهیچوجه لیاقت جلو گیری و همسری با پسر فلیپ را نداشت. اشکالاتیکه اسکندر در فتح ایران مصادف با آنها میشد از هنر و کفایت داریوش سوم نبود بلکه عمده آنها را مقدماتی که در عصر اردشیر سوم تهیه شده بود باعث میشد.

اسکندر در بهار سال ۳۳۴ ق. م از هلسپن (۱) [داردانل] شت و در کنار نهر گرانیکوس (۲) در آسیای صغیر قشون ایران را شکست ده سارد پایتخت آن ولایت را گرفت.

ممن سردار داریوش که تنها همسر لایق اسکندر بود مصمم شد جنگ را بعقب سر پادشاه مقدونی یعنی بیونان انتقال دهد و یونانیها را که از دلی خوش نداشتند بر ضد او بشوراند بحریه ایران هم آبهای اژه را بت استیلای خود گرفتند و وطن پرستان یونانی نیز بانتظار ورود ممن خود را حاضر میکردند اما از بدبختی ایران اقبال با اسکندر همراهی کلی کرد و ممن غفلتاً مرد ایران بی سردار شد و اسکندر با خاطری فارغ عازم قلب ایران گردید.

جنگ دوم اسکندر با قشون ایران در سال ۳۳۳ ق. م در محل ایسوس (۳) [کنار خلیج اسکندرون] واقع شد و در این جنگ خود داریوش حضور داشت. با وجود کثرت عدد ایرانیها اسکندر فتحنمایانی کرد و داریوش فراری شد. اسکندر پس از فتح ایسوس فنیقیه را فتح نموده عازم مصر شد و پس از تسخیر آنجا در سال ۳۳۱ عزیمت شام کرد تا بقیه ممالک هخامنشی را هم مسخر کند و کار داریوش را هم بانجام برساند.

داریوش با قشون فراوانی در کردستان انتظار ورود اسکندر را میکشید و مصمم بود که در این محل جلوی او را گرفته راه عبور او بطرف بین النهرین و ایران اصلی سد کند. اسکندر در ۳۳۱ ق. م در محل اربل (۴) فتح بزرگ دیگر کرد که در نتیجه آن مالک بقیه ایران شد و شهرهای بابل و شوش و پرسپولیس و بازار گاد (مقبره سلاطین هخامنشی) را بسهولت تسخیر

کرد و غنایم زیاد از غارت خزائن آنها بدست آورد . و قصور سلطنتی بر سپولیس را هم در حالت مستی با آتش کینه و غضب خود سوخت اسکندر پس از فتح بین النهرین و عیلام و فارس بتعاقب داریوش عازم مدی شد اکباتان را گرفت و چون داریوش متوجه مشرق شده بود بری آمد و در آنجا شنید که ساتراپ باختر موسوم به بسوس (۱) داریوش را گرفته مقید کرده است اسکندر بشتاب عزیمت خراسان کرد ولی بقول مورخین یونانی قبل از آنکه باو برسد بسوس نزدیک دامغان حالیه او را کشت و خود با سم اردشیر چهارم پادشاه شد اسکندر در حدود دامغان بنعش داریوش رسید لکن توقفی نکرده بتعاقب بسوس رفت و در حوالی سیحون براو دست یافت و او را بخانواده داریوش تسلیم کرد تا کشتند و انتقام خون آخرین پادشاه هخامنشی را از او گرفتند.

۳ - سلسله پیشدادی و کیان

شاهنامه - پس از استیلای اسکندر و یونانیها و اشکانیها اسناد تاریخی و کتب و اوراق فرس قدیم از میان رفت و قسمت عمده آن دستخوس اغراض خارجیان شده بدست ایشان تلف گردید بهمین جهت ایرانیهای اواخر ایام اشکانی و اوایل عهد سامانی از تاریخ گذشته اجداد خود جز بعضی کلمات چیزی در خاطر نداشتند و جزئیات وقایع و نام سلاطین بزرگ خود را بکلی فراموش کرده بودند و چون بدانستن حکایات گذشته اجداد خود میل مفرطی داشتند مؤبدان و مطلعین دیگر يك رشته افسانه های مذهبی و قومی را با پاره و قایع تاریخی مخلوط کرده بعنوان تاریخ قدیم برای ایشان نقل مینمودند بخصوص که در تألیف آن

قصه ها هنر مندی و مهارت بکار میبردند مردم هم قصه های مزبور را بمیل می پذیرفتند و چون تا مدتی آن قصه ها مدون نبود ایشان هم باقتضای طبیعت داستان سرائی و اطلاعات خویش تغییراتی در آنها وارد مینمودند و با خلاف انتقال میدادند تا بالاخره در اواخر عهد ساسانیان جماعتی این قصه ها را که قسمت عمده آن راجع بدوره ما قبل تاریخ و تاریخ ماقبل سلسله اشکانیان بود جمع آوری و مدون کردند و کتابهایی از آن زبان پهلوی نوشتند

چون عرب بر عجم استیلا یافت یکبار دیگر آثار ادبی و نوشته های دست ایرانیها طعمه حریق و تلف شد و در این دفعه هم قسمتی از همین نوع کتب از میان رفت لیکن باز قسمتهایی از خطر نجات یافت و باسماهای مختلف عبری و فارسی ترجمه شد.

در اواخر عهد ساسانیان چند نفر از شعرا و نویسندگان از روی همان ترجمه های عربی و فارسی بترتیب کتابهایی بنام شاهنامه مشغول شدند از میان کسیکه بانجام اینچنین کتاب توفیق یافت حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی بود و کتاب او همانست که هنوز هم باسم شاهنامه معروف خاص و عام میباشد.

چون حکایات و افسانه های راجع بتاریخ ماقبل اشکانیان که فردوسی آنها را با هنر مندی مخصوصی بنظم آورده همه وقت مورد استشهاد و باززد عوام ایرانیهاست و پهلوانان آنداستانها پیش مردم اهمیت پهلوانان قومی و ملی را دارند اجمالا بذکر حکایات مزبور میپردازیم.

سلسله پیشدادی - تاریخ ایران قدیم بروایت خود ایرانیها بسلسله افسانه پیشدادی شروع میشود. مؤسس این سلسله کیومرث نام داشته که ایرانیان زردشتی او را همان آدم ابوالبشر می شمارند.

کیومرث و دوجانشین او هوشنگ (مخترع آتش و آهن و واضح جشن شده که پنجاه روز قبل از نوروز میگرفتند) و طهمورث دیوبند (مخترع لباس و واضح ترتیب روزه و اهلی کردن حیوانات) از اختراعاتیکه بایشان نسبت میدهند قاعده باید نماینده دوره انتقال ایرانیها از دوره ماقبل تاریخی و توحش بدوره تاریخی و تمدن باشند .

بعد از طهمورث سلطنت ایران نصیب جمشید شد که مشهور ترین پادشاه این سلسله است . و او که مخترع آلات جنگی و بنا کننده شهر استخر و شناسنده جواهر و واضح جشن نوروز و مخترع شراب است جامی داشته است که جهان نما بقبول معروف تمام عالم در آن نمودار بوده جمشید در آخر کار مغرور شد و سر از فرمان یزدان پیچید و بظلم و جور پرداخت و ادعای خدائی کرد مردم از ضحاک که عربی سفاک بود کمک خواستند و بمساعدت او دفع جمشید را نمودند لیکن خود ضحاک پس از غلبه کار ظلم را از حد گذراند و چون در روی دوش او دومار یا دو سلعه بود که برای تسکین آنها هر روز باید مغز سر دوفر را روی آنها گذاشت بکشتن مردم بیگناه حکم میداد . خلاصه بقدری ظلم و جور و قتل و کشتار کرد که مردم بجان آمدند و بر او شوریدند .

رئیس شورشیان آهنگری بود کاوه نام که پسران او را ضحاک کشته بود و او چرم باره را که در موقع کار پدش دامن میآویخت بعنوان علم ر سرچوب کرد و در چند جنگ بر ضحاک غلبه یافته او را گرفت و در کوه دماوند حبس نمود . ایرانیها چرم باره را که علم کاوه و نماینده فتح نصرت ایرانیها در مقابل خارجیان بود باسم درفش کاویانی بجواهر استند و بعنوان یادگار حفظ کردند و از آن بیعد در جنگها همده آنرا

برای حصول فتح بکار میبردند. کاوه پس از دستگیری ضحاک سلطنت را
بیبی از نواده های جمشید موسوم به فریدون داد و او مدتها بعد و داد
سلطنت کرد.

فریدون چون ایام عمر خود را در شرف انقراض دید مملکت خود را
بین سه پسرش ایرج و تور و سلم تقسیم کرد و برادران را که از قسمت های دیگر کوچکتر
ولی بهتر بود به ایرج، توران را به تور و شام را به سلم داد، چون ایران
بهتر و از دو قسمت دیگر مهمتر بود دو برادر بر ایرج حسد بردند و لشکر
فراوان گرد آورده بر مملکت برادر کوچک حمله آوردند. ایرج هر قدر
روی صلح جوئی و مسالمت خواهی نشان داد و از جنگ احتراز کرد
مفید فایده نیفتاد. فردوسی در بیان این قسمت چنان هنر و مهارت
بخرج داده که هر سنگدلی را برحم میآورد، و از جمله ابیات این قسمت
شاهنامه که هر کس باید یاد بگیرد این شعرهاست که ایرج برادر خود
خطاب میکند:

بسندی و همداستانی کنی

که جان داری و جان ستانی کنی

میا زارموری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

سیاه اندرون باشد و سنگدل

که خواهد که موری شود تنگدل

با وجود آنهمه تضرع دل سنک سلم و تور نرم نشد و شهوت ملک خواهی
چشم خرد ایشانرا تیره کرده برادر بیگناه را کشتند و نعشش را پیش پدر
پیر فرستادند.

چندی بعد پسر ایرج منوچهر بخونخواهی پدر لشکر کشید و سلم

و تور و هواخواهان ایشانرا کشته مستقلاً جانشین فریدون شد.

منوچهر سردار قابل داشت بنام سام که امیر زابلستان و سیستان بود و او پدر زال زر و جد رستم دستان بهلموان مشهور است که داستان او از کثرت اشتها بر حکایات پادشاهان دوسلسله پینشدادی و کیان چربیده و يك قسمت عمده از شاهنامه فردوسی را صرف خود کرده است.

سام مدتها را در آرزوی فرزند میگذراند تا همخواه اش فرزندی آورد که از همان کودکی موهای سرش سفید بود و او را بهمین جهت زال زر (بمعنای کسی است که موهای سرش سفید باشد) نامیدند لیکن سام او را بفرزندی نپذیرفت و حکم داد او را بکوه البرز ببرند و در آنجا بگذارند چون سیمرغ در آن نزدیکی لانه داشت بترتیب طفل قیام کرد و او را غذا داد تا بزرگ شد بعد از چندی سام پسر را بخواب دید و از بزرگ شدن او اطلاع یافت و بجهتجویش پرداخت بالاخره سیمرغ او را پیش سام آورد و بر درگاه او گذاشته خود از انظار ناپدید گردید. سام زال را بفرزندی قبول کرد و با او راه زابلستان پیش گرفت.

زال در مدت اقامت زابلستان بدختر مهربابادشاه کابل که رودابه نام داشت عاشق شد و چون رودابه هم شیفته زال گردید دست ازدواج بیکدیگر دادند و رستم از این ازدواج بوجود آمد.

بعد از منوچهر پسرش نورز بسطنت رسید و در زمان او نواده تور افراسیاب که پادشاه توران بود بایران لشکر کشید و در چند نوبت نودوز را شکست داده بر تاج و تخت ایران مسلط شد.

پس از استیلای افراسیاب بزرگان ایران برای دفع تورانیان زال و

پسرش رستم متوصل گردیدند زال زویازاب را که یکی شهزادگان پیشدادی بود به سلطنت برداشته عازم جنگ افراسیاب شد لیکن زاب دوامی نکرد و پس از پنج سال وفات نموده پسرش گرشاسب جای او را گرفت، گرشاسب هم بعد از نه سال مرد و چون ایران دیگر سر پرستی نداشت افراسیاب باز آمد و این دفعه سلسله پیشدادی منقرض شد.

سلسله کیان — اول پادشاه سلسله کیان کیکاووس پسر کیقباد نواده منوچهر است که در ایام استیلای افراسیاب بکوه البرز پناه برده بود رستم برای تجسس او کسی را به البرز فرستاد و او را از آنجا آورده بتخت سلطنت نشاند و خود برزم افراسیاب رفته و او را شکست داد؛ افراسیاب بتوسط پدر خود پشنگ تقاضای صلح کرده لیکن رستم از پذیرفتن آن تن زده و رسم آشتی قبول نشد.

بعد از کیکاووس سلطنت به پسرش کیکاووس رسید و او بخیمال جنگ با دیو سفید راه مازندران پیش گرفت و در آنجا گرفتار شد رستم برای نجات او عزیمت مازندران کرد ولی در راه با مشکلات بسیار از حمله باشیر اژدها — زن جادو — ارژنگ دیو و تشنگی مصادف گردید، و بالاخر بر دیو سفید غلبه کرده کیکاووس را نجات داد، این مشکلات را که هفت عدد بوده و رستم بر تمام آنها ظفر یافته هفت خوان میگویند و چیزیکه بیش از همه در این ظفرها رستم را کمک میکرده اسب هزمنداور خشر بوده است.

چون کیکاووس نجات یافت و با ایران برگشت افراسیاب بار دیگر بدست اندازی و لشکر کشی پرداخت و این بار هم رستم بجلوگیری او قیام کرد رستم در ضمن این سفر با پسر ناشناس خود سهراب روبرو شد و پس از دست و پنجه نرم کردنها عاقبت نشناخته او را کشت و پس از اطلاع بر

حقیقت واقعه زارها نمود و افسوسها خورد، داستان رستم و سهراب یکی از بهترین قصه‌های داستان ملی ایران قدیم و یکی از شیرین ترین قسمتهای شاهنامه است لیکن بگفته فردوسی داستانی است که هرچشمی را بگریه و زاری و میدارد و هر دل نازکی را برضد رستم خشم میآورد (۱).

کیکاوس را پسری بود سیاوش با سیاوش نام که در جوانی پیش پدر میزیست و در جنگ با افراسیاب شجاعتها بخرج میداد، لیکن چون او را پیش پدر متهم کردند و پدر بر او ظنین شد راه توران پیش گرفت و نزد افراسیاب رفت افراسیاب فرنگیس دختر خود را بزوجیت باو داد و او را عزیز و محترم داشت اما گرسینوز برادر افراسیاب را و حسد بردو اسباب کشتن او را فراهم کرد و تورانیان بفرمان افراسیاب خون ناحق او را بر زمین ریختند.

سیاوش پسر کوچکی داشت بنام کیخسرو که او را از ترس افراسیاب مخفیانه شبانان تربیت و سرپرستی میکردند و او همانست که پس از کیکاوس مالک تاج و تخت ایران شده است

چون خبر کشته شدن سیاوش با بران رسید کیکاوس و رستم را سخت خشمناک و مصمم کشیدن انتقام از افراسیاب کرد، رستم لشکر بتوران کشید پسر افراسیاب را کشته برتوران استیلا یافت و بر تخت افراسیاب جلوس نمود

بعد از کیکاوس سلطنت کیانی نصیب کیخسرو شد و او بالاخره بکمر رستم بر افراسیاب دست یافته او و برادرش گرسینوز را بخونخواهی سیاوش کشت و ایرانیان را از بلای او نجات بخشید.

یکی داستانیست بر آب چشم دل نازک از رستم آید بخشم

بعد از کینه‌خیز و سلطنت نصیب لهراسب شد و او پس از اندک مدتی تاج و تخت را به پسرش گشتاسب وا گذاشت و این گشتاسب بگفته زردشتیان همان کسی است که زردشت پیغمبر در عهد او ظاهر شده و او را بدین خود آورده است.

در زمان گشتاسب یار دیگر تورانیان بایران حمله ور شدند و بایران صدمات بسیار وارد کردند چنانکه زردشت و پادشاه پیر در همین جنگها بقتل رسیدند.

گشتاسب پسری داشت موسوم به اسفندیار و ملقب به روئین تن و میگویند هیچ نوع حربه بدن او کارگر نمیشده.

این پسر در جنگ با تورانیها شجاعتها بخرج داده و در ضمن یکی از این مخاربات گشتاسب باو وعده کرده بود که پس از فتح و فیروزی سلطنت کیانی را باو واگذارد. اسفندیار با گرمی بچنگ مشغول شد و مثل رستم دلاورها نمود و خوانها طی کرد و پس از حصول فیروزی از پدر و فای عهد را خواست گشتاسب برای رفع زحمت او را بزابلستان بچنگ رستم فرستاد و اسفندیار با آنکه برفتن میلی نداشت فرمان پدر را اطاعت نمود و داستان رستم و اسفندیار که یکی از مهمترین قسمت‌های شاهنامه است شروع شد.

دو پهلوان هم آورد مدتها بایکدیگر بدست و پنجه نرم کردن و ابراز هنر و لیاقت مشغول بودند ولی حریف یکدیگر نمیشدند عاقبت رستم تبری بچشم اسفندیار زد و آن پهلوان نامی را کور کرد. رستم بوصیت اسفندیار بهمن پسر او را بگشتاب توصیه نموده و او را پیش پادشاه فرستاد و اندکی بعد پهلوان نامی ایران مرد و بهمن بجای گشتاب بتخت سلطنت نشست.

همین را ایرانیها همان اردشیر دراز دست میدانند و باو فتوحات بسیار نسبت میدهند و میگویند او دختر خودهای را بزوجیت گرفته و طفلی را که در شکم او بوده بولیعهدی خود اختیار کرده است بعد از همین هماجانشینی او اختیار شد و پسری آورد که داراب نامیدند داراب و پسرش دارا آخرین پادشاهان سلسله کیانند و این دارا همان داربوش سوم است که با اسکندر مقدونی جنگ کرده و مغلوب او شده است.

۴ - مذهب و زبان و اخلاق

و عادات ایرانیان قدیم

زردشت پیغمبر ایران قدیم - آرینها یعنی اجداد دو قوم پارسه و مادای قبل از آنکه بطرف دره‌های کوهستانی فلات ایران سرراز برگردند مذهب مخصوصی داشتند که مبنی بر پرستش قوای طبیعت بود، آسمان درخشان - نور - آتش - باد و باران را میپرستیدند آفتاب را چشم آسمان میگفتند و از تاریکی وحشت و نفرت داشتند سرودهای مخصوص خطاب بقوای مقدس فوق میخواندند آتش را با احترام تمام حفظ میکردند دستور زندگانی ایشان پیروی از دو اصل ذیل اندیشه نیک و کردار نیک بود. این مردم راجع بگذشته خود یکمقدار داستان شیرین داشتند که دهن بدهن نقل میکردند در حدود ۱۰۰۰ ق. م در میان آرینهای ایران مرد بزرگی پیدا شد باسم زرانوشتر یا زردشت و او باصلاح مذهب قدیمی ایران پرداخته برای ایشان دینی که کاملاً با حوائج مردم مطابقت داشت آورد و نام آنرا آئین مزدیسنی یعنی خدا پرستی گذاشت.

زردشت درست معلوم نیست بچه وسیله بانتشار مذهب جدید

خود پرداخته و چگونه بهدایت ایرانیها توفیق یافته است . همینقدر میدانیم که شخص او در راه کیش مزدیسنی بازردشتی زحمات بسیار تحمل کرده بالاخره یکی از پادشاهان را بدین خود آورده و بعد مردم هم بتبع پادشاه بدین او گردیده اند بطوریکه پیش از قرن هشتم قبل از میلاد مذهب زردشتی در ولایت مدی مذهب رسمی و میان مردم منتشر گردیده است .

اوستا — چون مقارن ظهور زردشت ایرانیها از هنر خط و کتابت بی نصیب بودند بیشتر فضلا اینطور حدس میزنند که زردشت هم خط و کتابت نمیدانسته و بهمین جهت تمام کتاب مقدس زردشتیان که اوستا نام دارد نباید از او باشد فقط بعضی سرودهای قدیمی در آن دیده میشود که در نسبت آنها زردشت اختلافی نیست لیکن تعلیمات زردشت بتوسط مؤمنین آن کیش نسل بنسل بایرانیها منتقل شده و همه وقت طرف احترام و پرستش بوده تا بتدریج بانضمام سرودهای تالیف زردشت بکتابت و تدوین در آمده و کتاب اوستا از مجموعه آن تشکیل شده است.

یزدان و اهریمن — زردشت عالم را به پیروان خود میدان مبارزه عوامل خوبی و بدی بایکدیگر معرفی میکند ، عوامل خوبی در مذهب زردشتی اهورا و عوامل بدی دیو نام دارند . آهورا در تحت فرمان و امر یگنفر فرمانروای قادری هستند بنام آهورا مزدا (هرمزدا یا یزدان) که خداوند خوبی و منشأ کل اعمال خیر و خالق نور و عالم و مظهر علم و حقیقت محسوب میشوند و بکمک زیر دستان خود عالم را بطرف روشنائی و حقیقت و نجات و سعادت میبرد .

از اوصافی که در اوستا از آهورامزدا شده چنین معلوم میشود که خداوند واحدی که در ابتدای امر زردشت و زردشتیان اولی او را می پرستیدند همین آهورا مزدا بوده و بنابر این اساس مذهب زردشتی مبنی بر توحید و پرستش خدای یکتاست .

در مقابل آهورا مزدا ایرانیها بوجود دیگری قائل بودند به- نام آنگره مینو یا اهریمن که بر عوامل بدی یعنی دیوها ریاست داشت و مظهر تاریکی و خبائث و ناخوشی و دروغ محسوب میشد و در هر قدم با کارهای پسندیده آهورا مزدا مخالفت می ورزیده است .

تکالیف مذهبی و اخلاقی — یکنفر زردشتی پاك عقیده باید در انجام سه رشته تکالیف ذیل سعی وافی بعمل بیاورد .

۱ — زراعت و تربیت حیوانات اهلی .

۲ — پاکیزه شمردن عناصر اربعه یعنی آب — آتش — باد و خاك و حفظ آنها از آلائش .

۳ — چون عالم میدان مبارزه عوامل خیر و شر است و انسان نیز طبعاً باید طالب خیر باشد وظیفه مذهبی و اخلاقی او معاونت بعوامل خیر و ضدیت با عوامل شر است . زراعت جزو اعمال مذهبی است و زردشت بکسی که بکار زراعت و تربیت غلات و آبیاری زمین بپردازد وعده اجر اخروی و ثواب بسیار میدهد .

آهورا مزدا خالق تمام خوبیهاست و حیوانات اهلی مفید مثل سگ و گاو و خروس مخلوق او هستند چون اهریمن همه جا با آهورا مزدا مخالفت میکرد در مقابل تمام مخلوقات مودی مضر را بخلقت آورد — طیور طعمه خوار — مار — پروانه ها و حشرات مضره حیوانات مضر و مخرب زراعت

از مخلوقات اوست . یکنفر زردشتی پاك عقیده باید در تربیت حیوانات نوع اول بکوشد و نوع دوم را برای خیر و سعادت خود و عبادت آهورامزدا برطرف کند . سَك و خروس در مذهب قدیم زردشتی طرف احترام و رعایت کلی بوده احترام عناصر اربعه بخصوص آب و آتش از تکالیف مذهبی هر زردشتی است . آب را نباید گذاشت بکثافات آلوده شود و آتش را هم از خاموش شدن باید جلوگیری کرد مخصوصاً اموات را نباید به آب و آتش یا عناصر دیگر سپرد زیرا که اسباب آلودگی آنها میشود .

یکنفر زردشتی باید شعار خود را سه عبارت ذیل : اندیشه نیک گفتار نیک و کردار نیک قرار دهد در همه چیز راست و پاك باشد و اعضای خود را برعایت جانب راستی و پاکی و دارد صداقت و راستی از هر چیز بیشتر طرف رعایت اجداد باستانی ما بوده زیرا که آنرا اصل هر نیکی و خیر و مبنای سعادت در زندگانی میشمردند — هردت مورخ یونانی میگوید ایرانیها با طفال خود سه چیز میآموختند : راستی — سواری — تیر اندازی این مردم از قرض گرفتن در تجارت خود داری میکردند زیرا ممکن بود در این معاملات بخلف وعده و دروغ دچار شوند و در نتیجه خلاف و طیفه از ایشان سرزند .

ایرانیهای قدیم بآخرت و ثواب و عقاب و پل صراط و بهشت و جهنم عقیده داشتند بهشت زردشتیان در آسمان و بالای سلسله با عظمت البرز قرار داشته و قلل البرز مخصوصاً قلّه باشکوه دماوند راه بهشت محسوب میشده .

بعد از آنکه اقوام زرد پیوست و تورانی از طرف ترکستان بایران آمدند و با ایرانیهای آریین نژاد مخلوط شدند قسمتی از معتقدات مذهبی

ایشان هم در آئین زردشتی داخل گردید و کم کم طرف پرستش ایرانیها قرار گرفت در صورتیکه بعضی از آنها با مذهب اصلی زردشت مخالفت داشت. مثلاً پرستش آتش و عناصر دیگر و آداب مخصوصی که مجوسها بامغها آورده بودند رواج یافت و زردشتیانی که در بدو امر موحدو خدا پرست بودند بآتش پرست معروف شدند.

پادشاه و دربار - در ایران قدیم پادشاه فعال مایشاء و مختار مطلق بوده و باستبداد و اراده شخصی کار میکرد - اراده او حکم قانون را داشته و کسی قادر باعتراض بر آن نبوده است. با وجود این غالباً شاهنشاهان ایران قدیم در خصوص مسائل عمده با اشراف بزرگ مملکت مشاوره میکردند.

پادشاه هخامنشی معمولاً قبائی ارغوانی رنگ میپوشید و تاجی بلند بر سر میگذاشت و خود را بانواع جواهر و زینتها میآراست و عصائی که سیبی از طلا بر سر آن بود در دست میگرفت.

در باربان شاه عبارت بودند از رئیس قراولان خاصه - صاحب منصبان معتبر - صاحب سالار و رئیس خواجه سرایان بعلاوه يك عده مأمورین جزء مثل مفتشین مخفی (چشم و گوشهای پادشاه) قرقچیان قاصدان - مطربها - وآشپزها نیز جزء اعضای دربار بشمار میرفتند و یکی از مورخین یونانی عدد اشخاصی را که پادشاه هخامنشی در روز غذا میداده بالغ بر ۵۰۰۰۰ نفر مینویسد.

شغل عمده پادشاه ایران جنگ و شکار بود - و در مواقع جنگ پادشاه در قلب لشکر قرار میگرفت و چون ایرانیها پیدایش خود اعتماد و علاقه غریبی داشتند وجود او در جنگها خیلی مؤثر بود و غالباً

عامل مؤثر فتح یا شکست شخص پادشاه محسوب میشده و همه امیدها باو بود.

قشون ایران - نظام ایران قدیم که قسمتی از آن تقلید از نظام آشوری است پیاده و سواره هر دو را داشته لیکن بعربانهای جنگی و منجنیق که معمول آشوریها بود چندان اهمیت نمیداده و شاید علت عمده این عدم توجه صعوبت عبور دادن آنها از اراضی کوهستانی و معابر تنگ و صعب العبور ایران بوده است.

یکنفر سرباز ایرانی پیراهن چرمی بلندی در بر میکرده که از گردن تا زانوی او را میپوشانده و بآستین دراز ختم میشده و بیشتر قلاب دوزی و برنگ ارغوانی بوده -- در زیر پیراهن شلوار چرمی داشته که تا بند پامی آمده و در نزدیکی مچ تنگ میشده - کفش سربازان نیز کفش چرمی بلندی بوده که بیوتینهای کوتاه شباهت داشته و بلندی آن تادهانۀ شلوار میرسیده است.

سربازان هخامنشی دور کمر خود دو رشته کمر بند داشته اند که قدارۀ کوتاه خود را به آن می آویختند و کلاه نمدی مدوری بر سر می گذاشتند که اندکی از پیشانی ایشان را نیز حفظ میکرد و لباس سوار نظام هم در ابتدا بهمین وضع بوده لیکن در اواسط سلطنت هخامنشی قدری تفصیل پیدا کرده و از آنجمله کلاه خود و ساق بند و غیره بر آن اضافه شده است.

اسلحه و آلات دفاع یکنفر سرباز پیاده قداره و نیزه و تیر و کمان بوده - قداره سربازان ایرانی از جهت خوبی و تیزی و کمان ایشان از جهت قوت و پرش تیر در میان خارجیان شهرت داشته مخصوصاً تیر-

اندازی هنر مخصوص ایرانیها شمرده میشده سواره نظام نیز همین اسلحه را داشت باضانه زوین یا نیزه کوچکی که سلاح مخصوص سوار بشمار میرفت.

ایرانیهای قدیم چون بسواری زیاد اهمیت میدادند اسب را نیز زیاد دوست میداشتند همیشه در بی جنسهای خوب از آن بودند و بعضی از انواع اسبها مقدس شمرده میشد چنانکه اسب سفید پیش شاهنشاهان هخامنشی مقدس بود و غالباً در جنگها از این نوع اسب ده راس را برزینت و جواهر آراسته رای حصول فتح میبردند.

قبل از شروع جنگ معمولاً فرمانده کل قوی با سردار قسمت سپاهیان را ملت بملت از یکدیگر جدا میکرد و هر کدام از آنها را در مقابل ملت یا قستی از قشون دشمن قرار میداد که از جهت اسلحه یا قوای روحی یا بدنی با آن تناسب داشت، بطور کلی قلب محل افراد با شهامت و شجاع و جناحین جای لشکریان ضعیف بود.

فتح و ظفریکه در جنگها نصیب ایرانیها میشد علاوه بر خوبی اسلحه و قوت اخلاقی افراد و هنرمندی فرماندهان نتیجه دو امر ذیل بود:

اول سواره نظام ایران که افراد سبک اسلحه آنها بواسطه سرعت و چابکی در حرکت دشمن را مستاصل میکردند دوم تعدد نفرات که قشون را بتجدید و تکرار حملات با نفرات تازه نفس قادر مینمود. قوم ایرانی بشهادت مورخین قدیم و جدید با آنکه دنیای عصر ایشان اقتضای هر نوع خونخواری و سفاکی داشته و فانیان آن ایام مثل آشوریان و غیره در این مرحله چیزی از بیرحمی و مردم خوارگی فروگذار نکرده اند باز بهدایت قائدین و سلاطین حکمت شعار خود بشرایط حسن سکوک و رافت

با مغلوبین کاملاً رفتار کردند. شاهنشاهان هخامنشی وقتی بر بزرگوار ملل قدیمه یا سلاطین ایشان دست می یافتند با آنان بکمال احترام رفتار میکردند، از القاب و مراتب و عناوین ایشان چیزی نمیکاستند بلکه غالب امرا و سلاطین مغلوب را در حوزه حکومتی خود با استقلال داخلی و اسمی باقی میگذاشتند گاهی اراضی یا مملکتی با آنها بعنوان تیول میبخشیدند و گاهی هم ایشانرا بعنوان متحد و دوست یا هم غذای مخصوص شاهنشاه ایران بدر بار ایران میآوردند.

نسبت باشخاص پست تر معامله عمومی این بود که آنها را در داخله ایران یا در محلی که از وطن ایشان دور باشد سکونت میدادند و بقدر احتیاج ملک و اراضی و خانه از مال دولت با آنها میبخشیدند. چنانکه داریوش نسبت بیک قسمت یونانیها همین رفتار را کرد و آنها را با وجود آنکه نسبت بقشون ایران رفتارهای زشت کرده بودند با اراضی خوزستان کوچ داد و در ترویج زبان و عادات و مذهب مخصوص خود آزاد گذاشت.

ایرانیها بمذهب و عادات ممالک مغلوبه کاری نداشتند و همراه در کار خود آزاد میگذاشتند فقط بگرفتن مالیات و قشون و تبعیت شاهنشاه ایران قانع بودند و در نتیجه همین اعطای آزادی بمغلوبین بود که شاهنشاهان هخامنشی قریب دو قرن تقریباً تمام دنیای متمدن قدیم را در زیر فرمان و اطاعت خود نگاهداشتند.

زبان فرس قدیم و خط میخی — در میان ایرانیهای قدیم و در ولایات مختلفه ایران عهد هخامنشی السنه متعدده شیوع داشته که همه از ریشه آریایی مشتق بوده اند لیکن چون غالب آنها آثار ادبی مدون و کتبی نداشته از بین رفته اند. زبان مدها معلوم نیست چه بوده زیرا که هیچ اثری از

آنها نمانده، آثار یکه از ایرانیان عهد هخامنشی است دو قسمت است یکی کتاب اوستا دیگر کتیبه های شاهنشاهان ایران

کتاب اوستا بلغتی است که با لغت کتیبه های هخامنشی فرق دارد و چون روزی که این کتاب بدست اهل فضل رسید بخط معمول دوره ساسانی یعنی خط پهلوی نوشته بود درست هم نمیدانیم روز اول بجه خطی مینوشته اند زبانی که اوستا بآن نوشته شده پیدش فضایی فرنك زبان اوستا معروف است .

کتیبه های عهد هخامنشی که بخط میخی است بلغت معمول پارسه یعنی زبان فرس قدیم نوشته شده و فرس قدیم که بازبان اوستا قرابتی دارد همانست که فارسی عهد ساسانی (پهلوی) و فارسی امروز از آن اشتقاق یافته و بسیاری از لغات آن با اختصار و تحریفاتی هنوز هم معمول است . غیر از کتیبه های هخامنشی که عده آنها بالغ بر سی عدد است اثر دیگری از زبان فرس قدیم بدست نیست و این کتیبه ها هم که در نواحی غربی و جنوبی ایران (بیستون - الوند - فارس و غیره) نقش شده تمام قرائت و ترجمه و مطالب آنها معلوم گردیده است .

خط میخی یعنی خطی که کتیبه ها بان نوشته شده اصلا خط ایرانی نیست بلکه چنانکه سابق هم دیده ایم آنرا اهالی کلد و آشور از قوم کوچك سومری اخذ و ایرانیها از این دو قوم اخیر اقتباس نموده اند ، با این تفاوت که خط میخی اهالی بین النهرین خط رمزی بوده و هر علامت آن بجای کلمه یا صوتی بکار میرفته در صورتیکه خط میخی ایرانی الفبا داشته و ایرانیها پس از اقتباس ۳۶ علامت از آنخط را بعنوان الفبا اختیار و با آن خط میخی مخصوص خود را درست کرده اند . اگر چه برای نوشتن کتیبه ها خط میخی معمول سلاطین هخامنشی بوده لیکن مراسلات و احکام رسمی و

دفاتر را با خط دیگری که از جنس همان خطوط مشق الفبای فنیقی که معمول فنیقی و معمول آرامیهای بین النهرین بوده روی کاغذهای پوستی مینوشتند لیکن بواسطه مرور زمان از این خط و آثار آن چیزی باقی نمانده است .

معماری و کاشی کاری - ایرانیها چون قوم فاتح و جنگجو بودند در معماری و صنایع دیگر از خود آثار شخصی نداشتند ، بخصوص چون همه وقت مشغول مبارزه با اقوام خارجی و دفاع ممالک و سیعه ایران بودند چندان بجای برای این قبیل امور بیکه فراغت کامل میخواستند نمی یافتند فقط پس از فتح کلد و آشور و مصر و اختلاط با مردم آن نواحی که هر یک صاحب سبک مخصوصی در معماری بودند سبکهای مختلفه ایشان را اقتباس و بذوق و سلیقه خود در آن تغییرات لازمه دادند و سبک مخصوصی درست کردند که با وجود تقلیدی بودن باز سبک خاص ایرانی است .

ایرانیها سه تغییر عمده از خود در معماری داخل کرده اند :

۱ - چون در ایران معادن مرمر زیاد بوده معماران ایرانی مرمر را بجای آجر بکار برده اند .

۲ - برای تالارها بواسطه فراوانی چوب سقفهای چوبی ساخته اند

۳ - بجای ستونهای ضخیم و خارج از تناسب مصریها ستونهای ظریفی ترتیب داده اند که ارتفاع آنها ۱۲ برابر ضخامت آنهاست

ستونهای عمارات ایرانی عموماً منتهی بسر ستونها نیست که بعضی از آنها تقلید از معماری مصری و یونانی و بعضی دیگر از خود ایرانیها است و سر ستون مخصوص ایرانی که خیلی هم طرف توجه شده دو سر کاو است که بیکدیگر منضم میکرده و سقف را بر روی آن قرار میداده اند

آثار عمده که از شاهنشاهان هخامنشی بدست آمده عمارات و مقابر است که در شوش و پرسپولیس و بازارگاد ساخته شده و هنوز قسمتی از آنها بر پاست و نماینده دولت با عظمت هخامنشی و علوهت شاهنشاهان آن سلسله است .

ایرانیها در نقاشی و مجسمه سازی کار قابل ملاحظه نکرده اند لیکن در کار کاشی سازی و ساختن نقوش برجسته آثاری از ایشان در دست هست .

مهمترین آثار ایرانیان عهد هخامنشی دو حاشیه آجرهای منقش میناکاری شده است یکی حاشیه قراولان خاصه داریوش شامل نقش چند نفر نظامی نیزه دار ملون بالوان مختلفه دیگر حاشیه شیران شامل نقش ملون چند شیر که دهان خود را برای حمله گشوده اند .

ابنیه و آثار — آثار و ابنیه عمده که از عهد هخامنشیان برای ما باقی مانده دو قسم است : اول مقابر سلاطین هخامنشی . دوم قصور و عمارات شاهنشاهان سلسله مزبور و چون محل اقامت پادشاهان آن سلسله بیشتر در نه محل بازارگاد و پرسپولیس و شوش بوده تقریباً تمام آثار آن سلاطین هم در این سه محل بدست میآید .

بازارگاد — که اقامتگاه کورس کبیر و پسرش کامبوزیا بوده و بایتخت اولی ایران قدیم محسوب میشده خرابه های آن امروز در نزدیکی مشهد مرغاب فارس دیده میشود و رود خانه کوچک پلوار از نزدیکی آن میگذرد . در مشهد مرغاب حالیه از آثار ابنیه تپه بالنسبه بلند است بنام تخت سلیمان که گویا قصر و اقامتگاه کوروش کبیر بوده و در نزدیکی آن سنگی است بزرگ که نقش برجسته کوروش کبیر را با دو بال روی آن نگاشته اند و سابقاً کتیبه داشته باین مضمون که : منم کوروش پادشاه

هخامنشی « لیکن امروز بکلی محو شده .

بنای مهمیکه امروز در بازار گاد هنوز هم برپاست مقبره کوروش است که عوام آنجا آن را مشهد مادر سلیمان میگویند و آن بنا نیز سابقاً کتیبه داشته ولی امروز اثری از آن برپا نیست .

پرسپولیس که شهر کوچک استخر بعدها در نزدیکی خرابه های آن ساخته شده در جلگه مرو دشت در شمال شرقی شیراز و کنار رودخانه یلوارسابق الذکر قرار گرفته و محل اقامت و پایتخت داریوش کبیر و خشایارشا و اردشیر اول و شاهنشاهان بعد از ایشان بوده است .

آثار عمده پرسپولیس عبارتند از مقبره داریوش و خشایارشا و اردشیر اول و داریوش دوم (در نقش رستم) و کتیبه های خشایارشا و شابه خط که یکی از آنجمله میخی و بلغت فرس قدیم است .

عمارات داریوش کبیر و خشایارشا و اردشیر اول معروف به تخت جمشید و چهل منار عمارات داریوش سوم بایک کتیبه بزرگ داریوش اول و غیره . آثار عمده شوش از داریوش اول و خشایارشا و اردشیر اول است و همانهاست که مهندس معروف فرانسوی دیولافوا (۱) آنها را کشف و بعضی نمونه های مهم از آنها مثل حاشیه قراولان خاصه داریوش و شیران را بیاریس بموزه لوور برده و فرانسویان آنها را در آنجا باسم او ضبط کرده اند .

خدمت ایرانیها بتاریخ تمدن عالم — ایرانیها اگرچه مثل اهالی مصر و کلمه زیاد بلوم توجه نکرده و مثل ایشان واضع معلومات عمده نشده و از این راه خدمات بسیار بتمدن عالم ننموده اند در عوض از راههای دیگر خادم تاریخ تمدن عمومی بشر محسوب میشوند از این قرار :

۱ - پادشاهان ایران بواسطه مطیع کردن تمام ملل قدیمه مشرق و آوردن ایشان را در تحت يك نوع اداره و نظامات آنها را از منازعات دائمی یا یکدیگر باز داشته و مشرق را از قتل و غارتها و خرابیهائی که قبل از تشکیل دولت ایران بآنها دچار بوده نجات بخشیده اند .

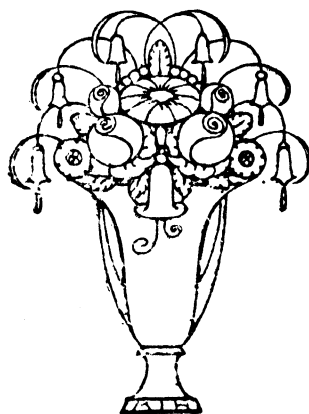
۲ - ایرانیها بتصدیق مورخین بزرگ نجیب ترین و سالم ترین و با شهامت ترین ملل قدیمه بوده بهمین جهت مدت دو قرن مشرق را در تحت يك نوع حکومتی نگه داشته اند که عادلانه ترین حکومتهاي آن ایام و روزگار بشمار میرفته .

۳ - پادشاهان بزرگ هخامنشی خود را مأمورین نشر و اشاعه تمدن و انسانیت میدانسته و در همه جا سعی داشته اند اصول تمدن را انتشار دهند

اقدامات حسنه داریوش کبیر در خصوص بحر پیمائی شط سند و سواحل جنوبی ایران و حفر ترعه بین بحر احمر و شط نیل و مجاهدات پادشاهان دیگر برای رواج خدا پرستی و فضیلت راستی شواهد این مدعا است .

۴ - ایرانیهای عهد هخامنشی بواسطه امنیتی که در ممالك مختلفه مشرق پیش آورده و عدالتی که خود مؤسس مبانی و حافظ آن بوده اند رعایای عالم ممالك خویش مردم کلد و مصر و بلاد یونانی آسیای صغیر را بجهت تعقیب تحقیقات علمی و توسعه معارف و حقایق آزاد گذارده اند و بواسطه مخلوط کردن ایشان با یکدیگر و آمیختن معلومات ملل مختلفه با هم و افزودن ذوقیات و معلومات شخصی خود به آنها بانی ایجاد يك نوع تمدنی شده اند که در حقیقت باید آن را تمدن هخامنشی گفت .

۵ - با تمام این احوال باز نباید ایران عهد هخامنشی را از علم حکمت خالی تصور کرد زیرا که بین مردم این مملکت مذهب حکمت آمیزی که همان مذهب زردشتی است رایج بوده که بسی مطالب علمی و حکمتی و اخلاقی را در بر داشته و فضلا و حکمای بزرگ از اطراف برای فرا گرفتن آنها بایران می آمدند و از مغها و مؤبدها که حکما و علمای ایران محسوب میشوند علم و حکمت اقتباس میکردند .



قسمت دوم

تاریخ یونان

مقدمه

چنانکه در تاریخ ملل قدیمه مشرق دیدیم تمدن ابتداء در جلگه های حاصلخیز آسیای غربی و افریقای شمالی مجاور آسیا (دره نیل و فرات) بظهور رسیده بواسطه فتوحات آشوریه و سرهای تجارتی اهالی فنیقیه و محاربات پادشاه هخامنشی دامنه وسعت آن از سمت مشرق و مغرب زیاده تر گردیده تا بالاخره از طرف مغرب حد آن بساحل دریای اژه رسیده است در مجاورت دریای اژه و ساحل آسیای صغیر یکعده مردم سفید پوست بردند از همه جهت شبیه بمدها و فارسها و چون استعداد قبول تمدن و ترقی داشتند بواسطه همسایگی با متمدنین آسیای صغیر مقدمات تمدن را از ایشان فرا گرفتند و مثل فنیقیها بکشتی رانی پرداخته در دریای مدیترانه برای آن قوم رقیب خطرناکی گردیدند .

این قوم که آنها را در تاریخ یونانی میخواندیم بزودی از ساحل آسیای صغیر تجاوز کرده جزایر قسمت شرقی مدیترانه و شبه جزیره مصر (۱) و قسمت جنوب شبه جزیره بالکان را نیز از خود مسکون

نمودند و بساختن بلاد و نشر تمدن در آن قسمت‌ها پرداختند.

جغرافیای یونان — یونان قدیم را بدو قسمت میتوان تقسیم کرد:

یونان بری شامل شبه جزیره مره و ناحیه جنوبی بالکان و یونان بحری متضمن جزایر داخلی دریای اژه و سواحل آسیای صغیر.

۱ — یونان بری — یونان بری یا یونان شبه جزیره قسمت جنوبی بالکان است که برزخ کرنت (۱) آنرا ببالکان اصلی اتصال میدهد و چنانکه یکی از قدما تشبیه کرده بشکل برگ چنار در دریای مدیترانه پیش می‌آید، این قسمت را که امروز مره میگویند در قدیم پیدوپونز (۲) نام داشته. یونان اصلی مملکت بسیار کوچکی است بوسعت ۸۰۰۰ فرسخ مربع و با این کمی وسعت از جهت اوضاع طبیعی خیلی مختلف است، سواحل آن فوق العاده بریده و داخله آن بی نهایت کوهستانی است.

در داخل یونان جلگه وسیع حاصلخیز وجود ندارد رودخانه های آن نیز سیلابهای کوهستانی هستند که فقط قسمت بین مجرای آنها و کوهستان بواسطه رسوب قابل زراعت است.

چون وضع کوههای یونان آنرا بنواحی بسیار کوچک مجزی از یکدیگر تقسیم نمیکرده هر دسته از این قوم در یکی از نواحی مزبور ساکن شده و در آنجا آزادانه زندگی مستقلی برای خود فراهم نموده اند همین جهت است که یونانیها از روز اول طبعاً قومی آزاد و مستقل بازآمده اند و هر دسته از ایشان جمهوری کوچکی مجزی از جمهوریهایی دیگر تشکیل داده و چنانکه بعد خواهیم دید دولتهای آتن و اسپارت و تب از همین قبیل جمهوریهایی کوچک است.

۲ — یونان بحری — داخله یونان بواسطه موانع کوهستانی قابل

اختلاط سکنه با یکدیگر و انتشار مردم نیست لیکن چون بدریا خیلی نزدیک است این امر از راه دریا وقوع مییابد و در صورتیکه وسعت برتقال را ندارد مجموع سواحل آن برابر سواحل اسپانیاست (۳۰۰ فرسخ)

خلیجها و دماغهها و جزایر متعددی که واسطه بین آن قسمت و آسیاست از روزاول به بحریهائی مساعدت میکرده و یونانیان را در دریانوردی جرات اقدام میداده .

وضع یونان و جزایر آن طوری است که در مسافرت بحری از آن مملکت تا آسیا بهیچوجه خشکی از نظر مسافر دور نمیشود و جزایر و خشکیهای سرراه حکم پل را بین آسیا و یونان پیدا میکنند . درباهای اطراف یونان نسبة آرام است و جزر و مد و امواج شدید ندارد و همین نظر با کشتی رانی مساعد است و وضع بادهای موسمی آن طوری است که دریانورد را فوق العاده تسهیل میکند باین وضع که جهت وزش باد صبحها از شمال بجنوب و عصرها از جنوب بشمال است ، یونانیها صبحا کشتیهایی خود را باختیار باد و گذاشته مستقیماً از آن و بنادر شرقی یونان بآسیا میرسند و عصرها بهمین وجه بدون زحمت از آسیا ببنادر ر میگردند همین مناسبات اهالی یونان را از قدیم مانند فنیقیها مردمی تاجر و ملاح و مسافر بار آورده و بواسطه موقع طبیعی یونان و احتیاجی که طبعاً برای ایشان از آن وضع نتیجه میشده بزودی در اطراف مملکت خود انتشار یافته و مدیترانه را میدات جولان کشتیهایی خود قرار دادند و از سکنه اطراف آن دریا یعنی مصریها و فنیقیها و اهالی آسیا مقدمات علوم و وسائل تمدن را اخذ کرده قدم در دایره ترقی و پیشرفت

گذاشتند و مدت چند قرن علم و صنعت و تجارت قدیم را منحصر بخوبش نمودند .

آب و هوا - آب و هوای یونان ملایم و معتدل است زیرا که این مملکت بکلی در منطقه معتدله گرم قرار گرفته و از همه طرف در تحت تاثیر دریاست ، برف بیست سال به بیست سال در آنجا فرود نمی آید ، حرارت آفتاب بر اثر نسیم آن دریا معتدل و ملایم میگردد ، آسمان آن صاف و شفاف است و کمتر مه در آن دیده میشود .

محصولات نباتی آن از جنس محصولات منطقه معتدله گرم یعنی بیشتر از جنس مرکبات و انگور و زیتون است ولی غلات آن بواسطه کم وسعتی جلگه ها کم است و از خارج تهیه میشود .

وضع زندگانی مردم - در چنین مملکتی که هوا نه سوزان باشد و نه سرد وضع معیشت مردم چندان تفصیل حاصل نمیکند ، اهالی میتوانند اکثر اوقات با لباس ساده مختصر در هوای باز با حال خوش و چهره شگفته بسر بردند چون وضع زندگانی سخت نیست و آب و هوا نیز مساعدت کلی دارد بغذای مولد حرارت یا مبرد و لباس زیاد و منزل محکم و مفصل محتاج نمیشوند بخصوص که وضع طبیعی یونان تا حدی شخص را بدحر پیمائی و مسافرت مجبور میکند و یک نوع حس بیعلاقگی بزندگانی مفصل را که سبب گرفتاری دائمی است پیدایش می آورد .

همین مناسبات یکنفر یونانی میتواندسته است با یک مشت زیتون و بعضی غذاهای جزئی دیگر سر کنند ، لباس او غیر از یک جفت کفش چوبی و یک پارچه لباس بشکل بالاپوشهای ساده دراز چیزی دیگر نباشد بلکه اکثر اوقات بی کفش و کلاه از خانه بیرون آید .

خانه‌های یونانی خیلی مختصر و بی‌آرایش بوده و استحکام چندانی نیز نداشته است. همین جهت غالباً دزدان بوسیلهٔ سوراخ کردن دیوار در آن راه مییافتند و مختصر اثنائی را که مایملک بکنفر بوده بسرقت میبردند. اثنائی منزل یکنفر یونانی انحصار داشت بیک صندوق و یک چراغ و چند عدد ظرف، خواب یونانیها بر روی فی یا فرشهای پست مختصر بوده و رختخوابشان نیز چندان تفصیل نداشته چنانکه هنوز هم عدّه زیادی از مردم یونان بدون بالاپوش و لباس مفصل تمام سال را در کوچه‌ها سر میکنند.

اوضاع طبیعی یونان در افکار و حسیات و آداب و اخلاق مردم نیز تأثیر کلي کرده که شرح مجمل آن از این قرار است :

۱ - چون نواحی مختلفهٔ یونان اکثر بیدریا نزد یک بوده بیشتر مردم این مملکت فضای باز دریا و آسمان صاف یونان را در مدت عمر مکرر میدیدند و در دریا سفرهای متعدد میکردند، همین سفر در دریا و تماشای آسمان دلگشا طبعاً ذهن مردم این مملکت کوچک را باز و روشن میکرده و در نتیجهٔ این گشایش خاطر و صفای ذهن آنها را مردمی صاحب ذوق میپروراند به همین علت و بسبب استعداد نژادی یونانیها یکی از باذوق ترین اقوام دنیا محسوب میشوند و در صنایع مستظرفه (یعنی ادبیات و حجاری و نقاشی و موسیقی و مجسمه سازی) دارای آثاری جلیل و نمایندگان بلند مقام میباشند.

۲ - شدید نبودن آب و هوا و وضع زندگانی در یونان و با ذوق بودن اهالی مردم این مملکت را قومی عشرت طلب و طرفدار جدی شادی و جشن پرورانده و اعیاد و جشنهای ایشان را فوق العاده زیاد کرده است.

۳ - چون یونان و جراب اطراف آن بممالك متمدنه نزدیک بوده چنانکه اشاره شد تمدن و علم و حکمت را مردم آن ابتدا از آن ممالك بمملکت خود انتقال دادند بعد بواسطه استعداد طبیعی و ذوق سرشار معلومات ملل قدیمه مشرق را ترقی دادند تا آنجا که چندین علم معتبر را از معارف شرقی استخراج کرده هر یکی را در تحت عنوان علمی مخصوص وضع و تکمیل نمودند

نژاد یونانی - یونانیها قومی هستند آری نژاد و با ایرانیها (مدها و فارسها) و اهالی سفید پوست هند از يك اصل زبان ایشان نیز زبانی است که ریشه آن با ریشه السنه این ملل یکی است از اسم اصلی این قوم درست خبر نداریم ایرانیها چون اول دفعه که با یونانیها معاشر شدند با اهالی قسمت ایونی (۱) (یکی از قسمتهای ساحلی آسیای صغیر) بود باینجهت ایشانرا یونانی و کل مملکتشان را یونان گفتند.

خود یونانیها مملکت خویش را هلاد (۲) و سکنه آنجا را هلن (۳) میگویند لیکن این دو اسم امروز معمول نیست بلکه اسمی که رومیها بآن ناحیه داده اند طرف استعمال اروپائیان و ملل غربی است رومیها اول دفعه با دسته از یونانیها مجاور شدند که گرک (۴) نام داشتند ایشان نیز مثل ایرانیها اسم جزء را بر کل اطلاق کرده تمام یونانیها را گرک گفتند و مملکتشان بهمین مناسبت به گرس (۵) معروف و هنوز هم این دو لفظ معمول است.

یونانیها اصل خود را گم کرده بودند و نمیدانستند از کجا به یونان آمده اند بهمین علت میگفتند مثل زنجره از خاک تولید گردیده اند.

امروز از روی زبان واسامی ارباب انواع و اخلاق و عادات قدیمه
ایشان بخوبی واضح میشود که یونانی جزء طوایف نژاد آری است و مانند
سایر لقوام آن نژاد در ابتدا بزراعت مختصر و کله داری بسر میکرده از
شیر و گوشت حیوانات خود تغذیه مینموده و همه وقت در موقع حرکت
اسلحه در دست داشته و برای جنگ حاضر بوده است .



فصل اول

ایام باستانی تاریخ یونانی

افسانه‌های یونانی — یونانیها مثل سایر ملل باستانی نه اصل خود را میدانستند و نه اطلاع داشتند که اجدادشان از کجا بیونان آمده‌اند. همین وجه از سرگذشت و اتفاقاتی که برای ایشان حادث شده بود بیخبر بودند زیرا که خط نداشتند و کتابت نمیتوانستند فقط از قرن هشتم قبل از میلاد بعد دارای خط و کتابت شده‌اند.

برای شمردن سالها و نگاه داشتن تاریخ عیدهای را که در هر چهار سال بچهار سال در محل شهر المپی (۱) میگرفتند مبدأ تاریخ قرار داده بودند و هر يك از این دوره‌های چهار ساله را يك المپیاد میگفتند (۲) اولین المپیاد ایشان بسال ۷۷۶ قبل از میلاد شروع میشده و از آن حد دیگر تجاوز نمیکرده است.

چون یونانیها از قبل از سال ۷۷۶ قبل از میلاد بیخبر بودند راجع بتاریخ آن ایام يك عده افسانه داشتند که آنها را بجای تاریخ صحیح نقل مینمودند، امروز با آنکه صحیح نبودن آن روایات ثابت شده باز آنها را در مقدمه تاریخ یونان ذکر میکنند.

شهر ترو — مشهورترین و مفصل‌ترین افسانه‌های یونانیان راجع بتاریخ قدیمشان افسانه راجع بچنك تروا (۳) و سفرهای جنگی ایشان بطرف آن شهر است.

بقول ایشان در قرن دوازدهم قبل از میلاد در ساحل آسیای صغیر شهر آباد بر جمعیتی بود بنام تروا که از همه جهت منظور نظر پادشاهان اطراف مخصوصاً پادشاهان یونان محسوب میشد .

موجب روایات یونانیهایکی از شاهزادگان تروا موسوم به پاریس (۱) از مملکت خود بیونان آمد و دختر منلاس (۲) پادشاه اسپارت را که هلن نام داشت ربوده بتروا مراجعت نمود .

از سلاطین جزء یونان یکی که آگاممنن (۳) نام داشت با پادشاهان دیگر آن مملکت طرح اتحاد ریخته قشون بی مهم با عده کشتی جنگی تهیه دیده برای کشیدن انتقام عازم تروا شد .

متحدین یونانی قریب ده سال شهر تروا را محاصره کردند و چون مشتری خداوند بزرگ یونانیها با اهالی تروا مساعدت داشت کاری از پیش نمیرفت عاقبت یکی از پهلوانان جنگ آور یونان منام آشیل (۴) با آنجهت که مادرش یکی از ربه النوعها بود و پینسر خود اسلحه کاملی داده پهلوان بزرگ تروا هکتور (۵) را کشت و نعش او را دور شهر گرداند ولی او هم در آخر کار بزخم تیری از پا در آمد و یونانیها بیشتر از پیش مأیوس گشتند ناچار بدامن حیل و تزویر زدند و اسبی چوبی ساخته سرداران خود را در شکم آن مخفی کردند ، اهالی تروا این اسب را داخل شهر خود نمودند و سرداران یونانی شب از شکم اسب بیرون آمده دروازه شهر را بروی یاران خود گشودند و شهر را فتح کردند .

یونانیها پس از فتح تروا شهر را سوختند ، مردان آرا از دم تیغ گذراندند و زنها را ببردگی و غلامی فروختند ، از این زمان ببعد دیگر تروا از صفحه تاریخ محو شد و اثری از آن بجا نماند .

سرداران یونانی پس از ختم جنگ در مراجعت بیونان دچار طوفان دریا گردیدند و همه جز اولیس (۱) که از همه زیرکتر و باتدبیرتر بود غرق و هلاک شدند، او پس از ده سال در بدری و زجر و زحمت بمملکت خود رسید.

پس از محو شدن شهر تروا چون راجع بزمان حمله یونانیها بآن شهر و محل شهر سندی کتبی درست نبود در قرون قدیمه و دوره جدید در باب تروا را برای مختلفه اظهار میشد و هر کس چیزی میگفت و نقطه از ساحل آسیای صغیر را محل تروای قدیم معین میکرد در سال ۱۸۷۴ یکی از مسافران آلمانی بنام شلیمان (۲) تپه را که محل تروا میدانستند کاوش کرد و آثار چند شهری را که بر روی هم ساخته شده بود شکافت تا در ۱۵ متری در زیر یکی از طبقات مقداری خاکستر یافت که علامت سوختگی شهری بود بعلاوه در یکی از ابنیه عمده آن شهر صندوقچه پر از طلا آلات و عده بتهای کوچک بدست آورد، چون همراه این آثار بهیچوجه نوشته کتبی نبود که بتوان از روی آن مطلبی فهمید درست معلوم نشد که آیا اینمحل مکان تروای قدیم هست یا نیست.

شهر میسن — بعد از آنکه طوایف مختلفه یونانیان از آسیا بیونان هجرت کردند و در نقاط مختلفه آن سکونت اختیار نمودند بساختن آثار و ابنیه پرداخته اند و از آنجمله چند شهر بنا کردند که بواسطه ضخامت و عظمت دیوار طرف اعجاب دیگران بود.

یونانیها بنای این قبیل دیوارها را بر دمی قوی هیکل و عظیم الجثه نسبت میدادند و آنها را از جهت قوت و قدرت فوق مردم دیگر میشناختند،

چون این مردم فوق العاده را یونانیها سیکلپ (۱) میگفتند دیوارها و شهرهای مزبور هم به آثار سیکلپی موسوم شده.

یکی از شهرهای عمده سیکلپی شهر میس یا میکسن (۲) است که در قسمت شمال شرقی پلوپونز واقع بوده و از قرار روایت یونانیها آکامین سابق الذکر در آنجا مقر داشته و شهر مزبور بایتخت او محسوب میشده. اشعار او میرس — مقارن قرن دهم میلادی در تسالی (۳) و حوالی قله المپ عرش خدایان یونانی خوانندگان و سازندگان پیدا شدند که در ستایش ارباب انواع و بیان احوال و اعمال ایشان سرودها و آوازهائی ترکیب میکردند و برای تفریح خاطر مردم میخواندند ضمناً هم بعضی اوقات برخی از جنگهای گذشته یونان که فقط ذکر از آنها بخاطرها مانده بود اشاره مینمودند، این سرودها بتدریج از تسالی بحوالی بحر اژه و سواحل آسیا تجاوز کرد و مردم دیگر نیز بتکرار و تقلید آنها پرداختند.

اشعار مزبور چنانکه گفتیم کاریکنفر نبود بلکه در هر دوره یکعده اشخاص مخصوص بسرودن آنها میپرداختند و بعد ها سازندگان آنها را غالباً یکجا حفظ کرده در مجالس میخواندند.

در میان این مجموعه های نظمی دو داستان منظوم است که اهمیت و اعتبار کلی دارد یکی داستان ایللیاد (۴) شامل سرگذشت جنگهای یونانیان با تروا دیگر داستان ادیسه (۵) متضمن شرح سفر ادیسس در مراجعت بیونان.

تاریخ باستانی یونانی این دو داستان منظوم را از یکنفر شاعر

نابینائی میداند بنام همر (۱) و این همان کسی است که در کتب قدیمه ما او را بنام اومپروس یاد کرده اند. اشعار اومپروس را مدتها مثل منظومات دیگر یونان قدیم عده راوی در مجالس از بر میخواندند و گاهی هم از خود بر آنها ابیاتی میافزودند در قرن ششم میلادی یکی از بزرگان آن بجمع و تدوین آنها امر داد و از آن تاریخ اشعار مزبور مضبوط و مدون گردید.

اجمال احوال یونانیها در دوره همر — یونانیهای این عصر اسمی خاص نداشتند و هر طایفه از ایشان با اسم مخصوص خوانده میشدند زراعت و خانه ساختن و ترتیب اداره جمعیتهای کوچک را نمیدانستند، حکومتشان سلطنتی و مطیع دو مجلس بود یکی مجلس شیوخ قوم دیگر مجلس ملی، یونانیهای این دوره با آنکه چندان ترقی زیاد نداشتند بدرجه معیشت خود میبالیدند و مردم دیگر را بار بار (۲) یعنی وحشی میخواندند و آنها را حقیر میشمردند، هنوز خط و کتابت نمیدانستند، ضرب سکه نمیدانستند. جرأت دریا نوردی نداشتند و جز آهن باره مالک سلاحی دیگر نبودند.

اقوام تاریخی یونان — قدیمترین سکنه یونان قومی بوده اند معروف به پلاژ (۳) که درست نمیدانیم آنها را باید جزو کدام نژاد محسوب داشت و حتی معلوم نیست هلن ها که اجداد همان یونانیان تاریخی باشند چگونه بر ایشان ظفر یافته و بر نواحی مختلفه یونان مسلط آمده اند.

از یونانیها اول طایفه که وارد یونان شده اند آکئن ها (۴) هستند که قبل از ۱۵۰۰ قبل از میلاد بشبه جزیره پلویوز آمده و با ساکنین اصلی آنجا زد و خورد پرداخته و پس از غلبه بر آنها در آن

ناحیه سکونت اختیار کرده اند بعد از ایشان درین ها (۱) هستند که
مقارن قرن شانزدهم قبل از میلاد بیلوپونز رسیده و با سکنه آنجا که از
متمدن جزایر اژه بودند مخلوط شده و نژاد تازه درست کرده اند که
قوم تاریخی یونانی نتیجه همان نژادند.

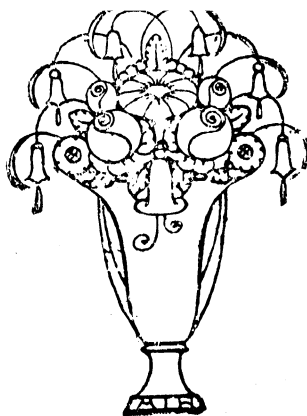
درین ها پس از معاشرت با متمدنین از و آموختن فن کشتی رانی
و یاره مسائل دیگر شروع بتصرف اراضی و جزایر اطراف کردند و جزیره
کرت و عده از جزایر اژه را مسخر نمودند.

در فاصله بین ۱۳۰۰ و ۱۰۰۰ ق. م درین ها و دو طایفه دیگر از
یونانیها یعنی ایونین ها (۲) و ائولین ها (۳) بطرف سواحل آسیای صغیر
مهاجرت کرده و شهرهای ساحلی آنرا بتصرف خود گرفتند ائولین ها
در شمال و ایونین ها در مرکز و درین ها در جنوب.

از این مقدمات معلوم میشود که یونانیها در مدت هزار سال
(۲۰۰۰ الی ۱۰۰۰ ق. م) تمام اطراف دریای اژه یعنی شبه جزیره
پلوپونز و یونان و جزایر اژه و سواحل آسیای صغیر را متصرف شدند
و در آنجا بتشکیل تمدن درخشان یونانی که نماینده عالی ترین ترقیات فکری
و ذوقی بشر است پرداختند.

تأثیر اقوام خارجی در تشکیل تمدن یونانی — یونانیها در موقعی
که بیلوپونز و نواحی دیگر یونان آمدند مردمی بدوی و چوپان بودند و
در دوره ماقبل تاریخی و عصر حجر جدید زندگانی میکردند و چون جزایر
اژه و نواحی اطراف آن واسطه بین سه قطعه آفریقا و آسیا و اروپاست
و مردم این جزایر بخصوص سکنه کرت از خیلی قدیم [شاید قبل از -
۲۰۰۰ ق. م] متمدن بوده و خط و کتابت و صنعت و آثار هنری

دیگری داشته اند که اصلاً از مصریها و فنیقیه و اهالی کلد و آشور
 اخذ شده بود مهاجرت یونانی آداب و آثار و هنر های مزبور را
 بزودی از ایشان فرا گرفتند و چون خود ایشان هم مردمی با ذوق
 و هوشمند بودند آنها را بسط و ترقی دادند و در دنیا منتشر کردند
 پس می بینید که سرچشمه اطلاعات یونانیها و مبادی تمدن یونانی
 همان تمدن ملل قدیمه مشرق یعنی تمدن مصری و کلدانی و فنیقی و
 غیر است .



فصل دوم

مذهب یونانی و افسانه های مذهبی

اصول عقاید یونانیها - یونانیها مثل اجداد قدیمی خود آرینها خداوندان متعدد قائل بودند و هر يك از عوامل و قوای طبیعت مثل آفتاب هوا و دریا را اثری از آثار خداوندی میدانستند که بعقیده ایشان باید وارا پرستید چون نمیدانستند که تمام این آثار يك اصل و منشاء دارد هر يك از آنها را نتیجه وجود و اراده يك خدا میگفتند بهین جهت بارباب انواع زیاد عقیده داشتند پس باین نظر باید یونانیها را قومی مشرك و مذهبشان را یکی از انواع شرك دانست بعقیده یونانیها ارباب انواع مظهر قوای طبیعتند و هر يك اسمی مخصوص دارند چون قوه توهّم و خیالات شاعرانه یونانیها زیاد بوده قوم مزبور خدایان خود را بشکل انسان ولی باجمال و زیبایی کامل مجسم میکردند؛ برای آنها لباس و قصر و منزل درست مینمودند، بمرک آنها عقیده نداشتند ولی چون این ارباب انواع هم مثل افراد بشر دارای هوا و هوس و حب و بغض بودند و گاهی با یکدیگر یا با بعضی از مردم بمجنک و نزاع میپرداختند زخم برداشتن و شکست خوردن را برای آنها ممکن میدانستند.

چون ارباب انواع یونان مثل بشر تصویر میشدند اقوام و زن و فرزند و خانواده داشتند و هر کدام نیز دارای سرگذشت و داستانهایی بودند که مردم آنها را بمیل تمام نقل میکردند و این داستانها که ساخته

قوة شعری یونانیهاست بسیاری از تغییراتی را که در آثار ظاهری طبیعت
پیشم دیده میشود و در نظر اول کشف حقیقت و علت اصلی آن معلوم نیست
بخداوندان یونانی و میل و اراده و اعمال ایشان نسبت میدهد مجموع
این قبیل سرگذشتها و اساطیر رامیتولژی (۱) (علم اساطیر الاولین)
میگویند.

ارباب انواع — یونانیها در هر يك از بلاد خود برای هر کدام از
آثار طبیعت خدای مخصوصی داشتند و چون هر شهری هم برای آثار طبیعی
خود خدائی که غیر از خدای شهر دیگر بود داشت عدد این ارباب انواع
زیاد میشد بطوریکه یکی از شعراي بعد از او میروس عدد آنها را بالغ بر
۳۰۰۰۰ گفته.

غیر از این ارباب انواع محلی یونانیها يك عده خدایانی برای
آسمان و زمین و دریا داشتند که در همه جا بيك اسم خوانده میشد و
در تمام بلاد آنها را پرستش میکردند، عدد این ارباب انواع از بیست
تجاوز نمیکند و از میان آن بیست خداوند (بعضي رب النوع و بعضی
ربة النوع) ۱۳ عدد اهمیت بیشتر پیدا کرده اند و اسامی ایشان از این
قرار است:

۱ — ژئوس یا ژوپیتر (۲): رب الارباب و خداوند صاعقه و هوا

۲ — هرا یا ژنون (۳) زن ژئوس ربة النوع آسمان.

۳ — آتنه یا مینرو (۴): ربة النوع عقل.

۴ — آپلن یا فوبس (۵): رب النوع نور و آفتاب و صنایع

مستظرفه.

- ۵ - آرتمیس یا دیان (۱): ربه النوع ماه و مظهر عفت
 ۶ - هفائیس تس یا وولکن (۲): رب النوع آتش و آهنگری
 ۷ - آرس یا مارس (۳): رب النوع طوفان و جنك
 ۸ - آفرودیت یا ونوس (۴): رب النوع عشق و مظهر حسن و زیبائی.

- ۹ - پوزئیدن یا نپتون (۵): رب النوع دریا و خشم
 ۱۰ - دیمتر یا سرس (۶): رب النوع زراعت.
 ۱۱ - هادس یا پلوتن (۷): رب النوع آن دنیا و رئیس خداوندان زیرزمینی.

- ۱۲ - دیونیزوس یا باکوس (۸): رب النوع شراب و انگورچینی
 ۱۳ - هرمس یا مرکور (۹): رب النوع باران و فلاح و تجارت و رسول خداوندان.

غیر از این ارباب یونانیها بیک عده ارباب انواع دیگری هم که بعضی از ایشان در حکم سرورش بودند عقیده داشتند يك عده از آنها را مظاهر ذوقیات و صنایع مستظرفه و غیره میشمردند.

یونانیها با آنکه هر يك از ارباب انواع را مستقل و صاحب قدرت و در کار خود صاحب اختیار میدانستند چون همه وقت عالم را دارای نظم و ترتیب پایداری میدیدند میگفتند ارباب انواع هم مثل افراد بشر محکوم قواعد و قوانینی خاص هستند و از يك حکومت واحد اطاعت دارند.

در شمال یونان یعنی در سرحد مقدونیه قلّه با انسیبه مرتفعی وجود داشت بنام المپ (۱) که کسی بیالای آن صعود نکرده بود و چون همیشه روی آنرا برومه میپوشاند مردم آنرا با آسمان مرتبط فرض میکردند و میگفتند قلّه آن عرش خدایان و محل اجتماع و دارالشورای ایشان است.

چون یونانیها بارباب انواع خود انواع جنایات و خطا کارها نسبت میدادند مذهب ایشان بهیچوجه اخلاقی و برای زندگانی مردم مفید فایده نبوده بلکه تا حدی محزب اخلاق بشمار میرفته بهمین جهت هم حکمای یونانی که مردمی حقیقت شناس و خدا پرست بودند با آن دشمنی میکردند مخصوصاً با شعراء که این نوع خرافات را انتشار میدادند خصوصیت مخصوصی داشتند یکی از شاگردان فیثاغورث از قول استاد خود نقل میکرد که او در جهنم روح او میروس را دیده که بجرم افتراء بخدایان معذب و بدرختی آویزان بوده.

پهلوانان - یونانیها عقیده داشتند که یکتفر انسان میتواند بواسطه کارهای زرك و شگرف در زندگانی پس از مرك برتبه نیمه خدائی رسد، این نوع مردم را پهلوان میگفتند.

پهلوانان مثل ارباب انواع در المپ مقرر نداشتند و امور عالم را هم اداره نمیکردند لیکن میتوانستند بدوستان خود کمک کنند و از دشمنان انتقام بکشند بهمین جهت طرف پرستش مردم بودند و هر شهر و خانواده پهلوانی مخصوص بخود با سرگذشت خاصی داشت - آشیل - اولیس - هرکول (۲) از این قبیل پهلوانانند و از تمام این نیمه خدایان معروفتر همین هرکول است که در میان یونانیان مظهر قدرت و قوت شناخته شده و باو کارهای

فوق العاده نسبت داده اند .

افسانه های مذهبی - چنانکه گفتیم یونانیها بارباب انواع و بهلوانان خود داستانهائی نسبت داده اند که مثل روایات شاهنامه ما در باره دوره پیشدادی و کیان اشاره ببطنی کلیانی است که جزئیات آن درست معلوم نبوده و بهمین جهت با افسانه و قصه جای آن را پر کرده اند و چون راویان این نوع قصص هم مهارت و هنر مخصوصی در تالیف آنها بخرج داده اند نقل آنها خالی از لطف نبوده و مردم بمیل آنها را حکایت میکردند

در میانه افسانه های مذهبی یونانیها سه داستان شهرت زیادی دارد یکی افسانه ادیپ (۱) و پیشگوئی موجود غریب اسفنکس (۲) یکی هم سفر آرگنت (۳) و سومی جنگهای تروا.

افسانه ادیپ - ادیپ پسر پادشاه تب بود چون مغیبات خبر داده بودند که او بالاخره قاتل پدر و شوهر مادر خواهد شد در همان صغر سن از تب طرد شد و چوپانی او را تربیت کرد چون بزرگ شد و از پیشگوئی و مغیبات خبر یافت پیوسته از نقاطی که احتمال داشت با پدر ملاقات کند گریزان بود اتفاقاً در راه تنکی باو برخورد و شناخته او را کشت بعد بدروازه شهر تب رسید موجود غریبی بنام اسفنکس در دروازه نشسته بود و این معما را که چه حیوانی است که صبحها با چهار پا، عصرها با دو پا و شبها با سه پا حرکت میکنند از مردم میپرسید و آنها را که عاجز میشدند میخورد، ادیب در جواب معما گفت این حیوان انسان است که در طفولیت با چهار دست و پا، در جوانی با دو پا و در پیری با عصا حرکت میکنند چون از عهده جواب بر آمد حیوان را کشت

و بتب وارد شده بر تخت سلطنت نشست و مادر را بزوجیت گرفت بعدها که از کیفیت قضیه اطلاع یافت چشمهای خود را کور کرد و گوشه نشین شد مسافرت آرگنت ها - بعقیده یونانیها در اواسط قرن چهاردهم قبل از میلاد قریب پنجاه نفر از پهلوانان ایشان که هرکول هم جزء آنها بود بریاست ژازن (۱) با يك کشتی داخل دریای سیاه شدند و در سواحل غربی قفقازیه تحصیل پشم زرین کرده با تحمل مشقات بسیار بگفته بعضی از همان راه مدیترانه و بادعای بعضی دیگر از طریق شط ولگا و اقیانوس شمالی و جبل طارق بیونان برگشته اند .

محققین جدید این افسانه را اشاره بمهاجرت یونانیها بطرف سواحل قفقازیه و مستعمره کردن آنجا و استخراج معادن طلای آن نواحی میدانند و بعضی هم آنرا بکلی افسانه میپندارند بهر حال داستان مسافرت آرگنت ها هم مثل وقایع جنگ تروا از طرف بعضی شعرای یونان بنظم آمده اشتهاو زیادی حاصل کرده است .

فصل سوم

تاریخ اسپارت

یونان چنانکه از جغرافیای آن معلوم شد مملکتی است کوهستانی و دارای نواحی مجزی از یکدیگر که بواسطهٔ پیش آمدن زیاد آب درختی بسهولت میتوانند از راه دریا رفع احتیاج کنند. همین جهت از قدیم هر يك از این دره‌های کوهستانی که غالباً محل سیر رودخانهٔ کوچکی نیز بوده برای خود شهر یا بعبارت دیگر مملکت مخصوصی شده است از این قبیل ممالك كوچك بیش از دویست سیصد عدد در یونان قدیم دیده میشد.

در میان این قبیل بلاد آنها که قدرت بیشتر داشتند همیشه شهرهای ضعیف تر را تحت تبعیت خود می آوردند و با الحاق آنها دولت معتبری تشکیل میدادند در موقع شروع اعتبار یونان اصلی دوشهر از بلاد یونانی یکی در ولایت لاکنی (۱) (در جنوب شبه جزیرهٔ پلوپونز در درهٔ سیسلانی) موسوم به اسپارت و یکی در ولایت آتیک (۲) (در یونان مرکزی) بنام آن هر يك عده از این بلاد را بتصرف آورده برای خود دولت مهمی درست کردند.

تربیت اسپارتهایا - اسپارتهایا اطفال خود را از کوچکی طوری تربیت میکردند که در سن رشد سربازانی لایق و کارآمد باشند همین

جهت طفل را پس از تولد پيش هيئت مخصوصي براي معاينه مي آوردند
اگر اتفاقاً عليل يا ناقص الخلقه بود او را روی کوهی میگذاشتند تا تلف
شود و میگفتند قشون بايد از اشخاص سالم و قوی مرکب باشد .

اطفالی که از اين امتحان خوب بيرون می آمدند تا سن هفت پيش
اقوام خود بودند در اين تاريخ آهارا از ايشان میگرفتند و وادار میکردند
که با يکديگر زندگاني کنند .

لباس اين جوانان در تمام فصول بيك بالاپوش ساده و رختخوابشان
بيك بستر نئي انحصار داشت و پای برهنه راه ميرفتند . غذائی ساده که
بيد طعمي مشهور بود ميخوردند ، در آب سرد رودخانه استحمام میکردند
غالباً بامشت و لگد با يکديگر بنزاع مشغول ميشدند و گاهی هم آنها
را بقصد کشت با شلاق ميزدند و کسی حق ناله و فرياد نداشت .

گاهی بچوانان اسپارتي غذا نمیدادند در اين صورت بايد غذاي خود
را خود تهيه کنند و ناچار دزدی را پيشه میکردند . دزدی در ميان
اسپارتهانک نبود فقط آنوقت ننک بود که گيريفتند و ديگري از دزدی
ايشان مطلع شود .

تربيت دختران اسپارتي نيز تقريباً عين همین تربيت پسران بوده با
تفاوت که دختران مزبور بايد مادرانی شجاع و قوي القلب بار آیند و
اطفال خود را بچنک و مقاومت در مقابل دشمن ترغيب کنند و در اين
خصوص از مادران اسپارتي حکايات غريبی نقل میکنند .

جوان اسپارتي در هفده سالگی رسماً سرباز ميشد و تا شصت سالگی
باين شغل باقي بود ، يکنفر اسپارتي در تمام اين مدت مثل آنکه در سرباز
خانه است بايد بورزش و اعمال لشگری دقت و مواظبت در مراعات اوقات

خواب و غذا و بیداری و تهیه جنگ باشد و هیچوقت بصنعت و زراعت و تجارت که اسباب تعطیل کارهای فوق است نپردازد یعنی همیشه یکنفر سرباز مهیای جنگ باشد اسپارتهای هیچ نوع صنعت و هنر و ادبیات نداشته اند فقط یکقسم موزیک بین ایشان معمول بود شبیه بموزیکهای نظامی حتی رقص ایشانهم صورت یکنوع حرکت نظامی را داشت ، اطفال اسپارتي غالباً اشعار اومیروس را که داستان پهلوانان قدیم بود حفظ میکردند و میخواندند .

تاسیسات کشوری و لشگری - اسپارتهای مثل سایر ساکنین اولی یونان حکومتی اشرافی و سلطنتی داشتند . پادشاهان ایشان که بقول معروف از فرزندان هرکول بودند طرف احترام محسوب میشدند و همه جا حق تقدم داشتند لیکن چندان صاحب اقتدار نبودند .

در اسپارت مجلسی بود موسوم به سنا (۱) که بیست و هشت نفر از پیر مردان اصیل مادام العمر عضویت آنرا داشتند و با دو نفر پادشاه اسپارت عدد اعضای آن به ۳۰ میرسید کار عمده این مجلس فقط محاکمه محکومین بقتل بود .

قدرت کلی را در اسپارت فقط پنج نفر قاضی داشتند بنام افر (۲) این پنج نفر میتوانستند اعلان جنگ و صلح دهند دعاوی را محاکمه کنند و بعملیات نظامی بپردازند ، معمولاً این افرها با سن مشورت میکردند و مردم اسپارت را در محلی جمع کرده تصمیم خود را بآنها میگفتند ولی کسی حق اعتراض نداشت و عموماً باید مردم رای ایشان را تصدیق کنند .

اسپارته‌ها بنا این ترتیب قومی مطیع و مهیای اجرای فرمانی بودند که بایشان داده میشد چون از جوانی نیز برایت این ترتیب عادت می کردند تعقیب آن برای ایشان اشکالی نداشت اسپارته‌ها در نتیجهٔ این وضع زندگانی بهترین سربازان یونان قدیم شده اند و یونانیها هم بهمین نظر در جنگهای بزرگ باخارجیان ایشان را بفرماندهی اختیار میکردند پیش از اسپارته‌ها یونانیها چندان با نظم و ترتیب بجنگ نمیرفتند و سربازها هر يك با اسلحه و وضع مخصوصی جنگ میکردند بهمین جهت غالباً جنگها بمنازعات تن‌به‌تن تبدیل میشد؛ اسپارته‌ها تمام سربازان خود را بیک نوع اسلحه مسلح مینمودند و مثل اردوهای امروزی آنها را بدستجات معین منقسم میساختند و بفرماندهی هر يك صاحب منصبی میگماشتند که مأمور رساندن فرمان سردار کل قشون بافراد قسمت خود بود و این ترتیب تمام قشون اسپارت از يك فرمان که همان فرمان سردار کل بود اطاعت میکردند سرداری کل همه وقت با پادشاه بود.

اهمیت اسپارته‌ها در تاریخ -- اسپارته‌ها برای ملل دیگر سرمشق جنگ و ورزش شده اند؛ ترتیبات لشکری و اقسام ورزشهای ایشان (ژیمناستیک و کشتی‌گیری) هنوز هم معمول است -- تربیت اطفال اسپارتی و داستان شجاعت مادران ایشان که اساس ترقی آن قوم کوچک و سبب سر بلندی ایشان در تاریخ بوده اسباب عبرت ملل جهان است

فصل چهارم

تاریخ آتن

آتیک و سکنه آن — آتیک مرکب است از يك عده بلندپهائي كه بشکل مثلث بطرف دریا پیش می آید و از قدیم برمر و عسلهای خود معروف بود.

بین این بلندپهها و دریا سه جلگه وجود دارد و مسکن اصلی آتنیها همین جلگه هاست .

آتنیها از قدیم افتخار میکردند كه سکنه اصلی آتیک اند و از خارج بدانجا نیامده اند .

مرکز این جماعت اطراف تپه بود كه بالا و دامنه آنرا مسكون کرده بودند قسمت بائین تپه را آتن و قسمت بالاي آنرا آکروپل (۱) (یعنی شهر قدیمی) مینامیدند و آکروپل معبد معتبری نیز داشت .

سولون حكیم — سابقاً هر يك از بلاد آتیک برای خود پادشاه و ترتیب حكومتی علیحده داشتند لیكن بعدها در تحت يك حكومت در آمده پادشاه آنرا را بیادشاهی كل پذیرفتند و دارای يك دولت شدند چون آخرین پادشاه آتن یعنی کدروس (۲) در یکی از جنگها کشته شد و آتنیها هم او را دوست نداشتند باین غنه از كه دنگ كه

لایق جانشینی او نیست ترتیب سلطنت را از میان برداشتمند و زمام امور را بدست نه نفر رئیس با اسم آرکنت (۱) سپردند که سال بسال باید عوض شوند.

از دوره زمامداری این آرکنتها اطلاع صحیحی در دست نیست همینقدر میدانیم که وضع زندگانی آنها در زمان ایشان چندان خوب نبوده و نجبا و اغنیا بفقرا و بینوایان صدمات بسیار وارد میکرده اند از آنجمله اگر کسی بیکی از اغنیا مقروض میشد و نمیتوانست قرض خود را در سر موعد ادا کند ملك قرض دهنده بشمار میرفت.

در سال ۵۹۴ قبل از میلاد آنها از یکی از حکماء که سولون (۲) نام داشت تقاضا کردند که برای ایشان قانونی ترتیب دهد که بروفق آن عمل کنند سولون نیز قانونی نوشت و قرار داد که روستائیان که بزراعت مشغولند زمین زراعتی از آن خودشان باشد و کسی نتواند آنرا از تصرفشان خارج کند و مردم نیز از روی عایدی خود بچهار طبقه تقسیم شوند و متناسب دخل مالیاتی بدولت بدهند و خدمت نظامی قبول کنند فقط طبقه چهارم یعنی فقرا از دادن مالیات و قبول خدمت نظامی معاف باشند.

پیزیسترات - بعد از سولون حکومت آتن بر خلاف اسپارت بترتیب عامه و ملی شد و قدرت در دست ملت و قائدين ایشان قرار گرفت لیکن چون هنوز بعضی خیالات استبدادی در سرها بود گاهی همان رؤسای ملت هم پس از رسیدن بمقامی بر خلاف عدالت و آزادی با مخالف قوانین جاریه رفتار مینمودند، این نوع مردم را اهالی آنیک

جابر یعنی ظالم لقب داده اند و یکی از مشهور ترین ایشان پیزISTRATE (۱) است .

پیزISTRATE در آخر عمر سولون عده قشون جمع آورده ارك آتن را تسخير نمود و با آنکه بهیچوجه قوانین سولون را بر هم نژد و بخود اولنیز احترام کرد چون تنها . را ئی شخصی حکومت میکرد در ردیف جابرا ن قرار گرفته نجبای آتن دو دفعه پیزISTRATE را از آتن خارج کردند لیکن او بالاخره غلبه یافته دست بکار و اصلاحات زد معبد آکروپل را ساخت ، دیوان او میروس را که متفرق بود جمع و تدوین کرد و برای آتن از خارج آب چشمه مشروب آورد . بعد از مرگ پیزISTRATE در ۵۲۷ ق . م پسرش بحکومت رسید لیکن در زمان او اسپار تیا قشون بآتن آورده در ۵۱۰ ق . م او را از آن شهر خارج کردند و باز بی نظمی در آتن شروع شد . بعد از پیزISTRATE و پسرش یکی از رؤسای ملت بنام کلیستن (۲) همه کاره شد و اول کاری که کرد این بود که خار جیان آتیک را هم که تا آنوقت بیگانه شمرده میشدند جزء بومیان آتن بشمار آورد و باین ترتیب هم آنها را با آتنیها در حقوق مساوی قرار داد و هم عدد آتنیها را زیاد کرد بعلاوه اصلاحات دیگری در ترتیب حکومت آتن پیش آورد که دیگر کسی نتواند جابر شود و عامه بیش از پیش در اداره امور و مصالح خود دخیل گردند .

فصل پنجم

جنگهای ایران و یونان

شورش شهرهای یونانی آسیای صغیر - چنانکه در تاریخ ایران هم دیده‌ایم شهرهای یونانی آسیای صغیر در آخر سلطنت داریوش کبیر بر دولت ایران شوریدند و اهالی آن و یکی از بلاد دیگر یونان قشون بکمک ایشان فرستادند داریوش در سال ۴۹۵ قبل از میلاد شورش بلاد مزبور را خوابانده شهر میله را که پیشقدم شورشیان بود خراب و ویران کرد و بعد بنحیال تنبیه آن و شهرهای دیگر که بیونانیان آسیای صغیر معاونت نموده بودند افتاد و این امر سبب تولید يك سلسله جنگهای شد که در تاریخ بمجنگهای ایران و یونان معروف است چون یونانیها تمام ایرانیهارادر آنوقت مد میگفتند این جنگهارا جنگ مدی نامیده اند.

پیشرفت قشون ایران بطرف یونان - جنگ مارتن - داریوش کبیر پس از خراب کردن میله عدّه قشون و کشتی از بغاز هلسین (داردانل) بطرف یونان فرستاد لیکن قسمت بحریّه این قشون قبل از آنکه بیونان برسند در مجاور یکی از دماغه‌های ساحل تراس دوچار طوفان شد و قشون ایران را که بسرداری مار دینوس داهاد داریوش بود در این سفر پیشرفتی حاصل نگشت.

دو سال بعد یعنی در تابستان سال ۴۹۰ ق. م داریوش قشون و

بحریه مفصل دیگری از دریای اثره عبور داده بساحل آنیک فرستاد و این قشون پس از فتح و خرابی بعضی از بلاد ویدشرفتهای جزئی بساحل خلیج کوچک ماران (۱) که مشرف بردشت کم و سعتی بود رسیدند باین خیال که بطرف آن بروند و آتشهر را تسخیر کنند نزدیک شدن ایرانیها آتیههارا بوخت انداخت وبعجله در تهیه سپاه و جلب متحدین کوشیدند ولی اسپارت جواب مساعد نداد، آتیهها هم دل بدریا زده آماده جنگ با شاهنشاه ایران گردیدند و سرداری خود را بشخصی بنام میلیتاد (۲) دادند و او مردی صاحب عزم و اراده بود و چون مدتها در میان ایرانیها میزیست بوضع جنگ کردن ایشان معرفت کامل داشت .

قشون ایران در دشت ماران بواسطه کفایت و چالاکي میلیتاد مغلوب شدند و راه فرار پیدش گرفتند میلیتاد برای آنکه مبادا ایرانیها از راه دریا آن را که بکلی از سکنه خالی بود تسخیر کنند بزودی قشون خود را بآتن برگرداند چون ایرانیها خواستند بآنجا پیاده شوند از رسیدن آتیههای فاتح اطلاع یافتند ناچار فسخ غریمت کرده بطرف آسیا رهسپار شدند .

تمیستکل و آریستید — میلیتاد پس از فتح ماران طرف بی اعتمادی مردم قرار گرفت و محکوم بتأدیه مبلغی شد و اندکی بعد وفات یافت و بعد از او زمام اختیار آن در دست دونفر قرار گرفت یکی تمیستکل (۳) که مردی جاه طلب و کاری و مدبر بود و دیگری آریستید (۴) که بعدالت خواهی و اطاعت قانون اشتهار داشت ، این دونفر ابتدا رقیب و معارض یکدیگر بودند ولی چون بالاخره در سال ۴۸۴ ق . م آریستید از آن تبعید شد اختیار کلی بدست تمیستکل افتاده تمیستکل چون در مقابل

بحریه ایران آتن را محتاج بکشتی میدانست اول کاری که کرد نهیه يك عده سفاین بحری برای آتن بود سپس بخمال افتاد که مثل خود ایرانیها در دریا و خشکی هر دو بقشون دشمن حمله ببرد .

داریوش کبیر در سال ۴۸۵ ق. م مرد واجل مهلتش نداد که انتقام شکست مارائن را بکشد در سال ۴۸۰ پسر بیکفایش خشایارشا بانجام این عزم قیام کرد و پس از تهیات بسیار قشون معتبری به یونان پیاده نموده بار دیگر یونانیها را بو حشت انداخت .

فتوحات قشون ایران - تسخیر آتن - قشون خشایارشا چنانکه اروپائیان میگویند به ۲۰۰۰۰۰ نفر بالغ میشده بعلاوه ایرانیها نزدیک به ۱۰۰۰ کشتی داشته اند که دو ثلث آنها آماده جنگ بوده . پادشاه اسپارت لئونیداس (۱) با ۵۰۰۰ سرباز اسپارتنی بمعبر تنک ترموپیل (۲) که دو عرابه بیشتر نمیتوانست از آن عبور کند برای جلوگیری ایرانیها حاضر شد کشتیهای کوچک و سریع السیر آتنی مقابل کشتیهای ایران قرار گرفتند .

بعد از هفت روز ایست قشون ایران در دو جناح مجرور بیونانیها حمله کردند در دریا در حمله اول کشتیهای ایران طوفانی شد و در حمله دوم نیز نتیجه قطعی بدست نیامد لیکن در خشکی ایرانیها لئونیداس و سپاهیان او را بتمامی بقتل رساندند و معبر ترموپیل را باز کرده متوجه آتن شدند .

قشون بحری یونان چون فتح ایران را در خشکی مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند و بالاخره در خلیج کوچک سالامین (۳) در پهلوی بقیه قشون اسپارت و متحدین دیگر رحل اقامت انداختند این نقطه که

با بغاز کرنت مجاورت داشت تنها نقطه بود که یونانیها بدفاع آن امیدواری داشتند.

قشون ایران پس از فتح ترموپیل وارد آتن شدند و آن شهر را با انتقام شهر سارد که یونانیها آتش زده بودند با معبد آکروپل سوختند بعد بخيال اتمام کار آتنیها افتادند.

تمبستکل قبل از ورود ایرانیها به آتن، تمام اهالی آرا از زن و بچه و مرد بکشتیها سوار کرد و در اندک مدتی کشتیها را تعمیر نموده آنها را برای جنگ جدید مهیا ساخت بعد برای آنکه خلیج سالامین را بجهت جنگ بحری مساعد میدید بخشایارشا پیغام داد که آتنیها خیال فرار دارند خشایارشا هم پیغام او را بجا دانسته حکم حمله داد، کشتیهای بزرگ ایران در خلیج کوچک سالامین بحال جولان و میدان حرکت آزاد نداشتند بهمین جهت غالب آنها از تصادم بایکدیگر درهم شکستند برخلاف سفاین کوچک آتنی که بجلادت و چابکی حرکت مینمودند و کشتیهای ابرانرا خرد میکردند (۴۸۰ قبل از میلاد).

بحریه ایران در نتیجه جنگ سالامین از میان رفت و فتوحات بری چنانکه باید نتیجه نداد بهمین جهت خشایارشا به آسیاعقب نشست لیکن سردار کاردان خود ماردنیوس را با ۵۰۰۰۰ سپاهی دریونان گذاشت. قتل ماردنیوس — در بهار سال بعد ماردنیوس به آتیک حمله برد و بار دیگر آتن را تسخیر کرد و اهالی آن این دفعه هم بسالامین پناه بردند پادشاه اسپارت پوزانیاس (۱) در بغاز کرنت متحدین یونانی را جمع-آوری کرده در محل پلاته (۱) با ماردنیوس رو برو شدند.

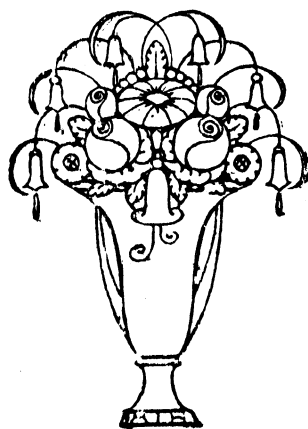
ماردنیوس از بدبختی ایران با تمام شجاعتها که بخرج داده بقتل رسید و قشونش متفرق شدند و چون سرپرست نداشتند بطرف هلسین فرار کردند و اتفاقاً در همین روز در ساحل خلیج میله در محل میkal (۱) کشتیهای آتنی جسارت نموده بقیهٔ بحریهٔ ایران را هم درهم شکستند و باین ترتیب وطن خود را از خطر بزرگی که هستی آنرا تهدید میکرد نجات بخشیدند، قتل ماردنیوس و فتوحات پالانه و میkal آخرین وقایع دورهٔ جنگهای ایران و یونان است ۴۶۶ قبل از میلاد.

خلاصه - جنگهای ایران و یونان برای ایرانیها چندان اهمیت نداشته و در حکم محاربات سرحدی بود که همه وقت سلاطین ایران بنظر آن اقدام میکردند بهمین جهت هم از وقایع آن چیزی بخاطر ایرانیها نمانده لیکن برای یونانیها اهمیت خاصی داشته زیرا که مستقیماً استقلال ایشان را تهدید میکرد.

علت عدم پیشرفت ایرانیها در این جنگها بطور کلی واقع بودن میدان جنگ در خارج مملکت آنها و عدم اطلاع باوضاع جغرافیائی یونان و نداشتن وسائل معیشت و آذوقه و از همه بدتر کثرت عدد آنها بود. بتصدیق خود یونانیها در میان قشون کثیرالعدد خشایارشا آنها ده فقط میجنگیدند ایرانیها یعنی مدها و فارسها بودند بقیه که رعایای ممالك منضمهٔ با بران باشند هیچ علاقه بچنگ نداشتند و غالباً آنها را بضرب شلاق بچنگ می آوردند.

جنگهای ایران و یونان تا میدان جنگ در خاک یونان بود چندان مساعد بحال ایرانیها نشد همینکه یونانیها در عهد اردشیر دراز دست

خواستند بجاك اصل ايران يعني مصر و آسياي صغير حمله كنند شكست
 فاش خور دند - نتيجه جنگهاي فوق براي يونانيها فقط همين شد كه شهرهاي
 يوناني آسياي صغير و جزاير اژه آزاد باشند و دولت ايران متعرض آنها
 نشود و چنانكه بعد خواهيم ديد دولت ايران مدتي بعد باز بلاد يوناني
 آسياي صغير و جزاير اژه را بتصرف خور آورد.



فصل ششم

ترقی و اعتبار آتن

نیمه‌سنگل پس از ختم جنگ احساس کرد که بین اسپارت و آتن رقابت بزرگی در کار پیدا شدن است برای حفظ آتن از حمله اسپارتهای بندر پیره (۱) را که پیش بندر آتن بود با کشیدن حصاری مستحکم کرد و باین تدبیر آتن را بر دریای اژه و بلاد مجاور آن حاکم و مسلط نمود.

چون بلاد ساحلی دریای اژه همه در تحت تهدید و مخاطره استیلای ایران واقع شده بودند دیگر آوردن آنها در تحت ریاست آن شهر اتحادیه از تمام بلاد بحری یونان تشکیل دادند (۴۷۸ ق.م) و قرار شد این بلاد هر کدام دارا ترند عده کشتی و هر کدام فقیر ترند مبلغی پول هر سال بخزانة اتحادیه بفرستند، آتن فرمانروای این کشتیها و خزانة دار این پول بود و چون این پولها را در معبد آتن در جزیره کوچک دلس (۲) جمع میکردند اتحادیه مزبور با اتحادیه دلس معروف شد.

اجتماع این پولها و مصارفی که آتنیها از آنها برای آبادی و عظمت شهر خود میکردند کینه اسپارت را تحریک میکرد لیکن بعضی از عقلا مثل سیمن (۳) پسر مبلتیداد که ایرانیها را پس از ختم جنگهای ایران و یونان با کشتیهای اتحادیه از تراس و هلسین خارج کرده بود طرفدار

ع با اسپارت نبودند بلکه اتحاد با آنرا میخواستند چون عده از
سیها با این ترتیب همراهی نداشتند تمسک را روی کار آوردند ولی این
فعه دیگر کاری از او پیشرفت نکرد بلکه مغضوب و تبعید محکوم شد
چار با. ران پیش اردشیر دراز دست آمد و بقیه عمر را در پناه دولت ایران
سر برد تا مرد (۴۶۵ ق. م).

پریکلز - در سال ۴۶۴ ق. م در اسپارت شورش داخلی شروع
شد، اسپار تیهها برای خواباندن آن از آتنیهها کمک خواستند و آتنیهها هم
باصرار سیمن اینکار را کردند لیکن چون قشون آتن برگشتند از رفقار
سیار تیهها اظهار عدم رضایت کلی کردند و شکایت ایشان بسقوط و تبعید
سیمن منتهی گردید. بعد از سیمن ریاست ملت آتن و زمامداری ایشان
اصیب شخصی از نجیب زادگان که نواده کلیستن سابق الذکر بود رسید و
او یکی از رجال معتبر یونان قدیم است و پریکلز (۱) نام دارد.

پریکلز چون مرد خیر خواه و حکیم و مصلحت اندیش بود آتنیهها
همیل حکومت او را بر خود قبول کردند و او در مدت چهل سال با آنکه
اسماً آتن حکومت ملی داشت فرمانروای مطلق آشهر بود، برای از دیاد
ثروت و تجارت و بسط دامنه تسلط آن بینهایت کوشید یکی دو شهر از
بلاد پر ثروت را در جزء اتحادیه دلس یعنی در ر دیف تابعین آتن در
آورد، دو ر دیف حصار محکم که فقط راهی از میان آب آتن را ببلاد
ساحلی مربوط میکرد دور آشهر کشید علم و ادب و هنر را بقدری تشویق
کرد که آن دوره از ترقیات آتن را بنام او بعصر پریکلز موسوم
کرده اند.

فصل ششم

ترقی و اعتبار آتن

تمیستکل پس از ختم جنگ احساس کرد که بین اسپارت و آتن رقابت بزرگی در کار پیدا شدن است برای حفظ آتن از حمله اسپارتیها بندر پیره (۱) را که پیش بندر آتن بود با کشیدن حصاری مستحکم کرد و باین تدبیر آتن را در دریای اژه و بلاد مجاور آن حاکم و مسلط نمود.

چون بلاد ساحلی در بای اژه همه در تحت تهدید و مخاطره استیلای ایران واقع شده بودند دیگر آوردن آنها در تحت ریاست آنشهر اتحادیه از تمام بلاد بحر یونان تشکیل دادند (۴۷۸ ق. م) و قرار شد این بلاد هر کدام دارا ترند عده کشتی و هر کدام فقیر ترند مبلغی پول هر سال بخزانة اتحادیه بفرستند، آتن فرمانروای این کشتیها و خزانه دار این پول بود و چون این پولها را در معبد آتن در جزیره کوچک دلس (۲) جمع میکردند اتحادیه مزبور با اتحادیه دلس معروف شد.

اجتماع این پولها و مصارفی که آتنیها از آنها برای آبادی و عظمت شهر خود میکردند کینه اسپارت را تحریک میکرد لیکن بعضی از عقلا مثل سیمن (۳) پسر مبلتیداد که ایرانیها را پس از ختم جنگهای ایران و یونان با کشتیهای اتحادیه از تراس و هلسپن خارج کرده بود طرفدار

اع با اسپارت نبودند بلکه اتحاد با آنرا میخواستند چون عده از
آنها با این ترتیب همراهی نداشتند نمیستکل را روی کار آوردند ولی این
دفعه دیگر کاری از او پیشرفت نکرد بلکه مغضوب و تبعید محکوم شد
اچار با یران پیش اردشیر دراز دست آمد و بقیه عمر را در پناه دولت ایران
سر برد تا مرد (۴۶۵ ق. م).

پریکلز - در سال ۴۶۴ ق. م در اسپارت شورش داخلی شروع
شد، اسپارتهایا برای خواباندن آن از آنها کمک خواستند و آنها هم
با صرار سیمن اینکار را کردند لیکن چون قشون آن برگشتند از رفتار
اسپارتهایا اظهار عدم رضایت کلی کردند و شکایت ایشان بسقوط و تبعید
سیمن منتهی گردید. بعد از سیمن ریاست ملت آن و زمامداری ایشان
نصیب شخصی از نجیب زادگان که نواده کلیستن سابق الذکر بود رسید و
او یکی از رجال معتبر یونان قدیم است و پریکلز (۱) نام دارد.

پریکلز چون مرد خیر خواه و حکیم و مصلحت اندیش بود آنها را
میل حکومت او را بر خود قبول کردند و او در مدت چهل سال با آنکه
اسماً آن حکومت ملی داشت فرمانروای مطلق آشهر بود، برای از دیاد
ثروت و تجارت و بسط دامنه تسلط آن بینهایت کوشید یکی دو شهر از
بلاد بر ثروت را در جزء اتحادیه دلس یعنی در ر دیف تابعین آن در
آورد، دو ر دیف حصار محکم که فقط راهی از میان آن آن را ببلاد
ساحلی مربوط میکرد دور آشهر کشید علم و ادب و هنر را بقدری تشویق
کرد که آن دوره از ترقیات آن را بنام او بعصر پریکلز موسوم
کرده اند.

ترقیات ادبیات و صنایع مستظرفه — ترقیات سیاسی و اقتصادی که
آن از عهد تمیستکل ببعد حاصل کرد مخصوصاً مرکزیتی که در نتیجه
تأسیس اتحادیه دلس نصیب او شد آن شهر را از همه جهت منظور نظر
قرار داد، ادباء و هنرمندان و اهل فضل از همه طرف متوجه آنجا
شدند، مردم هم چون در نتیجه ترقی تجارت و صنعت آن پولدار شده
بتشویق آنها پرداختند و در صدد ساختن ابنیه و آثار معتبر و گرفتن
جشنها و غیره برآمدند، اقدامات پریکلس هم بیش از هر چیز پیشرفت
دامنه این کار را توسعه میبخشید.

قرن پریکلس که مقارن نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن چهارم
قبل از میلاد است دوره منتهی اعتبار آن بلکه دوره منتهی ترقی
تمدن یونانی است و پیش آمدن همین دوره یونان قدیم را از جهت علم
و هنر بر تمام ملل قدیمه دیگر برتری داده و استاد ملل جدیده کرده
است. از آثار معماری این دوره یونانیها یکی معبد پارتن (۱) و دیگری
معبد آتنه است که در قلعه تپه آکروپل ساخته شده و فیداس (۲)
حجار معتبر از طرف پریکلس مأمور زینت آن دو شده و همین فیداس
است که مجسمه بزرگ زئوس را در المپ ساخته (این مجسمه یکی از
عجائب سبعة قدیمه است) تاثر یعنی فن نمایش حکایات و وقایع و قصه ها
نیز در عصر پریکلس بمنتهی ترقی رسید کم کم شعرای بزرگ پیدا شدند
که کار خود را بنظم این قبیل قصه های مضحك (کمدی) (۳) یا حزن
آور (تراژدی) (۴) منحصر کردند، مشهورترین این شعرا عبارتند از
سفکل (۵) — اشیل (۶) — آریستفان (۷) — اری پید (۸)

آنیها برای نمایش این داستانها محلهای مخصوصی بنام تئاتر ساخته بودند که سقف نداشت ولی نشیمنهای متعدد بترتیب درجه درست کرد بودند که بشکل نیمدایره متوجه صحنه بازی و محل سازندگان میشد و این هیئت سازندگانرا ارکستر (۱) میگفتند - بزرگترین تئاتر آنن کا پای تپه آکروپل ساخته شده بود گنجایشش ۳۰۰۰۰ تماشاگر را داشت .

فصل هفتم

جنگهای پلوپونز

فوت پریکلس - بعد از آنکه دولت آتن بمنتهای اعتبار و اهمیت خود رسید و بر جزایر اطراف دست یافت یونانیها بدو دسته تقسیم شدند. شهرهای بحری تبعیت آتن و شهرهای بری اطاعت اسپارت را پذیرفتند.

ترقیات سریع آتن چنانکه پیش هم دیدیم اسباب تحريك رشك و غیرت اسپارت گردید و شهر مزبور و متحدین او همه وقت در صدد وارد کردن شكستی باعتبار دولت آتن بودند.

در سال ۴۶۴ ق. م بعد از تبعید سیمون از طرف آتنیها بواسطه اصراری که او در کمک دادن باسپارتیها کرده بود آتنیها شروع بچمك بایکی از شهرهای مجاور خود کردند و آنرا در ۴۵۷ ق. م ویران نمودند.

اسپارتیها بمخالفت آتن برخاستند و از مردم آن در خواستهائی کردند که یکی از آنها ضمانت استقلال شهر مزبور بود چون آتنیها در خواستههای اسپارترای نپذیرفتند قشون اسپارتی آتیک را طرف تعرض قرار داد آتنیها هم در عوض سواحل شبه جزیره پلوپونز را در سال ۴۳۱ ق. م با کشتیهای خود تهدید کردند - این رشته جنگها را که بین

آتن و اسپارت واقع شده و ۲۷ سال (از ۴۳۱ تا ۴۰۴ ق. م) طول کشیده چون میدان بیشتر وقایع آن شبه جزیره پلپونز بوده و جنگهای پلپونز میگویند و آخر مجبور صلح شدند که بهمان حالت قبل از جنگ برگردند .

آلسیبیاد - پنج سال بعد از انعقاد مصالحه چون یکی از متحدین آتن خواست خود را از قید تبعیت شهر مزبور خارج کند آتن از اسپارت تقاضا نمود شهری را که سر پیچی میکرد بر عایت شرایط صلح مجبور نماید همین امر مقدمه تزلزل صلح شد .

در این موقع آتن فرمانفرما و زمامدار معتبری نداشت و چون خود را بی سر پرست میدید ناچار جوان جاه طلب خطیبی بنام آلسیبیاد (۱) زمامداری آتن را قبول کرد .

آتن باصرار آلسیبیاد و هیئت بحری بزرگی برای سرکوبی شهر سیرا کوز از متحدین اسپارت بسیسیل فرستاد و مردم فرماندهی این قوی را با لسیبیاد و نیسیاس واگذار نمودند .

در همان موقع که بحریه آتن عازم حرکت بود آتنیها آلسیبیاد را بواسطه حرکت خلاف دینی که باو نسبت میدادند بمحکمه جلب نمودند پس از گفتگوی بسیار بالاخره قرار شد بعد از مراجعت از سیسیل محاکمه تعقیب شود لیکن آتنیها از بی صبری در حین عملیات بحری آلسیبیاد را از سیسیل خواستند و بحریه آتن را از فرماندهی سردار قابلی مثل او محروم نمودند .

آلسیبیاد بعد از آنکه از سیسیل خواسته شد با اسپارت فرار کرد و پیوسته شهر مزبور را بر ضد وطن خود آتن تحریک میکرد و بعد از

آنجا به آسیای صغیر رفته در حمایت یکی از حکام ایرانی قرار گرفت در سال ۴۰۷ آن‌نیها باز او را بخند مت خود دعوت کردند، آلسیباد این دفعه فرماندهی بحریه آن را در دست گرفته چند فتح بزرگ نمود و مظفرانه باتن برگشت لیکن باز کمی بعد طرف بیمهری آن‌نیها قرار گرفت و یکبار دیگر مجبور شد به آسیای صغیر پیدناه حاکم ایرانی آنجا برود دخالت دولت ایران - در زمان جنگهای پلویونز آن و اسپارت هر دو برای جلب مساعدت دولت ایران بطرف خود مجاهدات بسیار کردند و از آنجمله آلسیباد برای جلب کمک پادشاه آن مملکت مساعدت وطن خود کوشش نمود لیکن دولت ایران مستقیماً در جنگهای داخلی یونان دخالت نکرد فقط بوسیلهٔ پراکندن پول در میان یونانیها آنها را بجنگهای داخلی با یکدیگر تحریک میکرد و تقریباً از این تاریخ تا ظهور اسکندر پول ایران در یونان کار میکرد و بالاخره منجر بزوال آن شد

فصل هشتم

تسلط اسپارت و تب

سي نفر جابر - بعد از فتح آن ليزاندر آتنيها را مجبور کرد که حکومتی در تحت تبعیت اسپارت براي خود درست کنند و برای اجرای آن ترتیب شورائي سي نفری از دشمنان آزادي و حکومت ملی تشکیل دادند چون اعضای این شورا در ترتیب اداره حکومت با کسی مشورت نمیکردند و رأی خود رفتار می نمودند بسي نفر جابر معروف شده اند .

اسپارتيها برای حمایت این سي نفر مقدارى قشون در آکروپل ساخلو گذاشتند و سي نفر مزبور بپشت گرمی آن قشون باذیت و آزار طرفداران حکومت قدیم و بتوقیف اشخاص توانگر برای ضبط دارائی ایشان پرداختند و از هیچ نوع ظلم و جور خود داری نکردند .

از اهالی آن عده بواسطه آزار اسپارتيها از آن شهر فرار کرده در نهرهای مجاور اقامت نمودند و از آنجمله یکی شخصی بود بنام ترازیبول (۱) که با ۷۰ نفر از همراهان خود یکی از قلاع آتيك را تصرف کرده با ساخلوی اسپارتي مشغول جنگ شد و در يك جمله ناگهاني ۱۲۰ نفر از ایشان را کشت - چون ترازیبول اهمیت یافت فراریان دیگر هم از طراف باو ملحق شدند و پس از آنکه جمعیت ایشان به ۱۰۰۰ رسید بندر

بیره را تصرف نمودند .

لذا نادر بمحاصرهٔ بیره آمد ولی از طرف پادشاه اسپارت جنگ متارکه شد و ترازبول و فراریان دیگر بآتن مراجعت کرده حکومت قدیم را تجدید نمودند و اعلان عفو عمومی دادند .

سقراط حکیم - در زمان پریکلس از ولایات یکعده مردم خطیب و خوش بیان برای تعلیم حکمت بآتن میآمدند و در مقابل مبلغی مزد اطفال آتنی را درس میدادند .

معمولاً کار این مردم عیب جوئی از مذهب و عادات و طرز حکومت آتن بود و گاهی هم کار عیب جوئی را بانجا میرساندند که میگفتند انسان در عالم هیچ چیز را بیقین نمیشناسد و نمیداند و هر قدر هم سعی کند نمیتواند بشناسد و بداند بلکه ادعا میکردند که در دنیا هیچ حقیقت قابل درك وجود ندارد - این جماعت مغالطه کار را سوفسطائیان (۱) میگفتند .

سقراط که پیرمردی زشت رو ولی خوش معاشرت و مهربان بود بر ضد جماعت مذکور قیام کرد در کوچه هادر حین گردش جوانان مردم مستعد را دور خود جمع مینمود و بوسیلهٔ طرح بکرشته سؤالات ایشان را به بسیاری از حقایق اخلاقی و علمی آشنا مینمود - خود را حکیم نمیشمرد و فیلسوف یعنی دوست حکمت میخواند میگفت : « خود را بشناس » و همه وقت مضمون این شعر را راجع بمقدار اطلاعات خود یاد آور میشد :

تا بدانجا رسید دانش من
که بدانم همی که نادانم

سقراط مثل حکمای دیگر مجلس درس نداشت و هیچ نوع کتاب نوشت فقط در ضمن صحبت غالباً از مذهب و اخلاق گفتگو و بحث بود و مردم را بپرستیدن خدای واحد دعوت میکرد

در سال ۳۹۹ (زمان سی نفر جابر) آن‌ها سقراط را باین جرم فاسد کننده اخلاق جوانان است و بخدایان یونانی عقیده ندارد کمه جلب کردند و در سن هفتاد بنوشیدن زهر شوکران محکوم ساختند راط بدون آنکه مخالفتی کند باین عنوان که اطاعت از قانون مملکتی و وظایف حتمی هر يك از افراد است با تسلیم و رضای مخصوصی جام شوکران نوشید و جان بجان آفرین تسلیم کرد.

ترقی حکمت و تاریخ - ظهور سقراط حکیم و تعلیمات تأثیر بخش اذهان مردم را بطرف استدلال و دانش منوجه کرد و بتدریج در ان آن‌ها و یونانیهای دیگر مردمان بزرگی بظهور رسید که حکمت و سفه را باوج ترقی رساندند و این ترقی و اعتبار اتفاقاً با ظهور دو سه از مورخین بزرگ نیز مصادف شده.

چون سقراط گفته های حکمتی خود را نمینوشت یکمده از شاگردان افکارش را در تالیفات خود ضبط مینمودند و مشهورترین این جماعت دو نداول افلاطون که بزرگترین حکمای دنیاست و در حکمت الهی نیقات خوب کرده و شرح حال شیرینی از سقراط استاد خود نوشته م گزنوفون (۱) که مدتی هم در دربار کوروش اصغر در آسیای صغیر ده و سرداری ده هزار نفر قشون یونانی را در ایران دارا شده.

افلاطون یکنفر شاگرد بزرگ داشته است که بواسطه وسعت علم و لایع و کارهای مهمی که کرده از استاد خود هم مشهور تر شده و او

ارسطو است که علم منطق را وضع نموده و بتمام علوم زمان خود ا بوده مدتی هم بتعلیم اسکندر اشتغال داشته است .

مورخین بزرگ یونانی که در دوره های اعتبار آتن و اسپا میزیسته اند سه نفرند : اول هردت که بپدر تاریخ ملقب است و وف جنگهای ایران و یونان و مقداری تاریخ ملل قدیمه مشرق را در ک: معتبری نوشته دوم توسیدید (۱) که مورخ جنگهای پلوپونز است . گزنوفون سابق الذکر که شرح بازگشت ده هزار نفر یونانی را از ابرار نوشته و از خود یادگار تاریخی بزرگی باقی گذاشته است .

بازگشت ده هزار نفری - پس از مرگ داریوش دوم پادشاه ایر (در ۴۰۴ ق . م) بین دو پسرش اردشیر دوم و کوروش اصغر بر سلطنت اختلاف شد و کوروش اصغر که حکمران کل آسیای صغیر یونانیها متحد بود باقشون بزرگی بطرف پایتخت ایران حرکت کرد و در جزء قشون خود ۱۳۰۹۰ نفر یونانی داشت .

چنانکه در تاریخ ایران دیدیم کوروش اصغر در نزدیکی بابل شد و قشونش پراکنده گردیدند فقط باقی مانده یونانیها که ۱۰۰۰ نفر میشدند حکیم آتنی گزنوفون را بسرداری اختیار نموده از راه دریا سیاه بامشقات بسیار بآتن رسیدند (۳۹۹) بدون آنکه کسی معتز ایشان شود .

بازگشت ده هزار نفر یونانی که گزنوفون شرح آنرا نوشته یکی علائم ضعف و انحطاط آنوقت ایران است چه میرساند که دولت آنوقت ایران بقدری ضعیف بوده که ده هزار یونانی میتوانستند سراسر آنرا کینند و کسی متعرض ایشان نشود .

تسلط تب -- اسپارتهای بعد از تسلط بر آتن در یونان قدرت و تسلط کلی یافتند و مدت زمانی را بر بلاد دیگر یونان صاحب ریاست و سیادت شدند .

جنگهای متوالی و یولهای سرشار پادشاه ایران اخلاق ساده اسپارتهای را خراب کرد و آنها را بعیش و جـاه و جلال مایل نمود مخصوصاً بیرون کردن آنها از آسیا بتوسط پادشاه ایران باعتبار آنها در یونان شکست وارد آورد .

در میان بلاد مجاور آتن شهر تب قدرت و اهمیت مخصوصی داشت و مردم آن بدو دسته منقسم بودند طرفداران حکومت اشرافی و طرفداران حکومت ملی -- دسته اول با اسپارتهای تکیه داشتند و دسته دوم بآتنیها چون اسپارتهای طرفداران حکومت ملی آزار می رساندند ۴۰۰ نفر از ایشان بآتن پناه بردند و یکی از ایشان که پلوپیداس (۱) نام داشت بخیمالی افتاد مثل ترازبول وطن خود را از تحت تبعیت اسپارت بیرون آورد و بهمین عزم با عده از فراریان به تب حمله برده ساخلوی اسپارتهی را مجبور بتسلیم نمود و شهر تب را گرفته از بلاد مجاور اتحادیه بر ضد اسپارت تشکیل داد .

اپامیننداس -- کسی است که تب را تحت اداره منظم آورد آماده فتح نمود اپامیننداس (۲) نام داشت و او مردی فصیح و راستگو و قانع و شجاع و دارای وضع زندگانی ساده بود و بیش از هر چیز وطن خود را دوست میداشت .

بعد از چندی اپامیننداس بخاک اصلی اسپارت حمله برد اسپارتهای از ترس با آتن که از اعتبار تب درو حشت بود اتحاد کردند ، اهالی تب

هم پلوپیداس را باسیدا فرستاده مساعدت پادشاه ایران را بطرف خود جلب نمودند و پادشاه ایران مراسلهٔ پلوپیداس داد که بموجب آن بلادی را که جرات مخالفت باتب کنند بچنگ تهدید مینمود، جنگ بین طرفین در محل مانتینه [۱] [۳۶۲ ق. م.] واقع شد و ابامیننداس فتح کرد ولی خود او تیری برداشت و کمی بعد مرد و دوره تسلط نب با وجود فتح مانتینه اختتام پذیرفت.

جنگهای متوالی یونانیها بایکدیگر ایشان را بتدریج ضعیف کرد و رو بزوال برد و پادشاه ایران که همه وقت با صرف پول آتش این اختلافات را دامن میزد از گرفتاریهای داخلی ایشان استفاده مینمود بطوری که از زمان نزاع اسپارت و آتن بایکدیگر تا ابام ظهور فیلیپ مقدونی حاکم مطلق یونان پادشاه هخامنشی و پول ایران بود.

فصل نهم

دوره تسلط مقدونیه

فیلیپ و اسکندر کبیر

مقدونیه و فیلیپ — در ساحل شمالی بحر اژه و دامنه کوههای بالکان قوم شجاعی از نژاد آریین ساکن بودند که تادوره‌های آخری تاریخ یونان در همان حال نیمه تمدن زندگانی میکردند.

این مردم که ساکنین مقدونیه باشند بتدریج بتمدن یونانی آشنا شدند و بتعلیم و تعلم پرداختند — بعد از مرگ اپامیننداس سلطنت مقدونیه بچوان زیرک جاه طلبی رسید بنام فیلیپ و او که در ۳۶۰ ق. م. پادشاه شد بانجام سه مقصود ذیل قیام کرد:

۱ — تهیه قشونی منظم و نیرومند

۲ — تسخیر تمام بنادر ساحلی مقدونیه

۳ — مجبور کردن یونانیها باتحاد با یکدیگر برای تسخیر ایران.

فیلیپ در مدت بیست و چهار سال به تعقیب این سه مقصود مشغول بود و جز فتح ایران که بدست پسرش اسکندر انجام گرفت بمقاصد دیگر خود رسید و یونانیها هم چندان با او مخالفت نکردند بخصوص که فیلیپ پول زیاد خرج میکرد و بقوة آن برای خود تحصیل طرفدار مینمود.

دمستن خطیب — فیلیپ بعد از جلوس بدست سلطنت مقدونیه اهالی نیمه متمنن مملکت خود را بآداب یونانی آشنا کرده آنها را در تحت اداره و نظام مرتب آورد و بعد بقوه آنها بلاد شمالی مقدونیه را مسخر ساخته دامنه متصرفات خود را تا حدود یونان بسط داد.

بلاد عمده یونان مثل آتن از پیشرفت فیلیپ متوحش شدند و در صدد جلوگیری او برآمدند لیکن در خود قوه و قدرتی نمدیدند، مخصوصاً آنها خبیلی ضعیف بودند فقط کسی که ایشانرا بمقاومت و مخالفت با فیلیپ و امیداشت دمستن (۱) بزرگترین خطبای قدیم بود و او دشمنی غربی با فیلیپ داشت و مدت پانزده سال بزحمات و فداکاریهای بسیار در جلوگیری تسلط فیلیپ میکوشید و پادشاه ایران هم با دادن پول او را باین مخالفت تشویق میکرد لیکن فیلیپ عاقبت در محل کرونه (۲) (۳۳۸ ق. م) یونانیها را شکست سختی داد و بر تمام یونان مسلط شد و دمستن مجبور بخود کشی گردید.

دمستن مردی با عزم و وطن پرست و فصیح بود و در پانزده سال نزاع دائمی با فیلیپ هیچوقت از دشمنی او دست برد نداشت و نطقهای بر ضد او کرده که به فیلیپیک (۳) معروف است و سر مشق فصاحت و خطابه بشمار میرود.

فیلیپ بعد از فتح کرونه در سال ۳۳۷ بدست یکنفر یونانی بقتل رسید و سلطنت نصیب پسرش اسکندر شد.

اسکندر کبیر — اسکندر در موقعی که به سلطنت رسید بیست سال داشت، این جوان جاه طلب مثل تمام یونانیان دیگر ایام طفولیت را بورزشهای بدنی و تعلیم آداب مخصوص گذرانده بود و در سواری و کشتی-

ری مهارت تمام داشت ، اسکندر از ۱۳ تا ۱۷ سالگی پیش ارسطو
 را گزین دانشمندان یونان درس میخواند و بخواندن کتاب ایلایاد او میروس
 شق زیادی ظاهر میکرد همه وقت میل داشت مثل پهلوانان آن داستان
 فتح ممالك برود و فیلیپ همیشه با او میگفت : « مقدونیه برای گنجش
 نو كوچك است »

فالانثر مقدونیه - اسکندر بزرگترین میرانی که از پدر خود فیلیپ
 بدست آورده بود قشون قادری بود که نظام و زبر دستی آنها اسکندر
 را در جنگها فاتح میکرد .

دستجات این قشون و افالانثر (۱) میگفتند و هر فالانثر از ۱۶۰۰۰
 نفر مرکب بود که در ۱۶ صف هزار نفری جلوی دشمن می ایستادند و
 در موقع مقابله با دشمن بطوری دور یکدیگر میگردیدند و نیزه های خود
 را بطرف ایشان متوجه میساختند که بخار پشت عظیم الجثه شبیه میشدند
 و دشمن بهیچوجه نمیتوانست اجتماع ایشان را پراکنده کند - قشون
 مقدونیه یکدسته سواره نظام کار آمدی داشت که در جنگها خود اسکندر آنها
 را فرمان میداد .

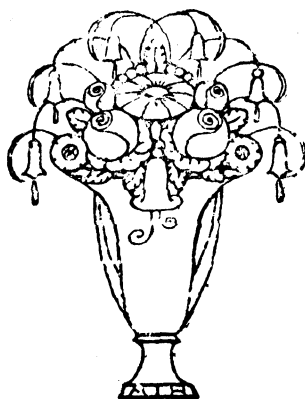
فتوحات اسکندر - اسکندر در بهار سال ۳۳۴ ق . م با
 ۳۰۰۰۰ پیاده و ۴۵۰۰ سواره و آذوقه چهل روز عازم فتح ایران
 شد و به آسیای صغیر قدم گذاشت .

سلطنت ایران در این وقت در دست داریوش سوم بود و او سردار
 کاروان قابلی داشت بنام منن (۲) که اسباب وحشت اسکندر بود و او با
 ۵۰۰۰۰ سرباز کاری بمقابله اسکندر مأمور شد منن خیال نداشت جلو
 اسکندر را بگیرد بلکه میخواست جنگ را بیونان انتقال دهد و یونانیها

را که از او راضی نبودند پشوراند و بمقدمات همین کار هم شروع کرد
لیکن از بدبختی مرد و قشونش پراکنده گردیدند و اسپندرخدارا شکر کرده
بادل راحت بداریوش سوم و سپاهیان بیکاره اش حمله برد و در سه جنگ
گمرانیکوس (در ۳۲۲ در آسیای صغیر) — وایسوس (در ۳۳۳ کنمار
خلیج اسکندرون) و اربل (۳۳۱ در کردستان حالیه عثمانی) قشون
ایران را شکستهای سخت داد و داریوش را فراری نموده بپایتخت ایران
یعنی پرسپولیس وارد شد و آنجا را بانتقام آتش زد و از بلاد معتبر
دیگر مثل بابل و اکباتان و شوش مبالغی خطیر پول و غنیمت بچنگ
آورد.

اسکندر بعد از فتح اربل مالک تاج و تخت ایران شد، پلباس
شاهنشاهان هخامنشی در آمد، دختر داریوش را بزوجیت گرفت و هشتاد
نفر دیگر از سرداران خود را هم بگرفتن شاهزاده خانمهای ایرانی وادار
نمود بعد بنخیال فتح هند تا دره تنجانب پیش راند و پس از یکی دو جنگ
قسمتی از آن مملکت را هم تسخیر نمود ولی چون قشونش با او مساعدت نکردند
جلو تر رفت و در سال ۳۲۴ ببابل برگشته سال بعد بسن سی و سه
در آنجا وفات نمود بدون آنکه وارث صحیحی از خود باقی گذاشته باشد.
اعمال اسکندر کبیر — اسکندر که بواسطه فتوحات بزرگ او را کبیر لقب
دادند در مدت قلیل ممالک وسیعی را فتح کرده و از مجموعه آنها دولت
بزرگی درست نموده که جهت وسعت با ممالک ایران در عصر داریوش برابری
مینموده قریب هفتاد شهر باسم اسکندریه ساخته که مشهور ترین
آنها اسکندریه مصر است علماء و فضلاء را با خود برای تحقیقات
علمی باسیا آورده در مخلوط کردن یونانیها و ایرانیها با یکدیگر خیلی

سعی نموده مخصوصاً زبان و ادبیات یونانی را در مشرق انتشار داده و جانشنان او هم دنباله این کار را تعقیب کرده اند لیکن چون عمر با او چندانی وفا ننموده خود نتوانسته است درست مشرق و مغرب را در تحت يك حکومت منظم و اداره عادلانه (مثل ایام داریوش کبیر) نگاه دارد بلکه مرك ناگهانی او و منازعات جانشینانش با یکدیگر مدت يك قرن عالم متمدن قدیم را در تزلزل و ناامنی بزرگی انداخته است .



فصل دهم

ممالك یونانی بعد از اسکندر

انتشار تمدن یونانی

تجزیه ممالك اسکندر - اسکندر در زمان حیات خود ممالك متمدنه قدیم از بحر آدریاتیک تا شط سند و از مصر تا قفقازیه را در تحت يك حکومت آورده بود لیکن این دولت وسیع دوامی نکرد و پس از مرگش ما به النزاع سرداران او گردید.

سرداران اسکندر مدتی را باسم حمایت یکی از اعضای خاندان شهریار مقدونی مثل برادر یا پسر یا مادر یا یکی از خواهران او و مدتی را هم بعنوان جانشینی او بایکدیگر میجنگیدند و هر کدام هم قسمتی از قشون مقدونیه را با خود داشتند.

بعد از مدتی جنگ بالاخره از سرداران اسکندر سه نفر بیشتر باقی نماند - بطلمیوس (۱) - سلوکوس (۲) - آنتیگونیوس (۳) - این سه نفر ممالك اسکندر را بسه قسمت تقسیم کردند و هر يك قسمتی از آنها که در یکی از قطعه های دنیای قدیم واقع میشد بتصرف آوردند. مقدونیه نصیب آنتیگونیوس - مصر بهم بطلمیوس و شام و ممالك ایران قسمت

سلوکوس گردید لیکن غیر از این سه قسمت بزرگ (مقدونیه - مصر
شام و ایران) ممالک کوچک دیگر هم در داخله ایران و آسیای صغیر وجود
پیدا کرد که تا مدتی توانستند استقلال خویش را حفظ کنند و از خود
نام و نشانی داشته باشند مهمترین این ممالک جزء در آسیای صغیر عبارت بود
از دو ولایت یوتوس باین [۱] (در ساحل جنوبی بحر سیاه) و پرگام
[۲] و در ایران دو ولایت پارتیا [قسمت شمالی خراسان] و طن اصلی
اشکانیان و باکتریا [۴] [با باختر در حوالی بلخ] بطالسه مصر -
بطلمیوس پس از تصرف مصر اسکندریه را پایتخت قرار داده برای خود
بحریه مقتدری درست نمود و جزیره قبرس و بعضی از جزایر اژه و قسمتی
از بنادر فنیقیه و یونان جنوبی و ا بمتصرفات خود ملحق کرد بعد قسمتی
از شام جنوبی و فلسطین را مستخر ساخت و دولت قادری تأسیس نمود
که تا اوایل قرن سوم قبل از میلاد تنها مالک دریای مدیترانه و سواحل
شمالی افریقا بشمار میرفت .

اولاد بطلمیوس همه بطلمیوس لقب داشتند و ۴۰مین جهت سلسله
ایشان را که از ۳۲۳ ق م در مصر سلطنت کرده اند سلسله بطالسه
میگویند مشهور ترین بطالسه یکی همان بطلمیوس اول است که سلسله
را تأسیس کرده و اسکندریه را پایتخت قرار داده و در آن شهر بناهای
بسیار نموده کتابخانه و موزه معروف آنرا ساخته و علماء و اهل علم را
از اطراف خواسته و بدستیارای ایشان علم و ادبیات را رواج کلي داده
است دیگر بطلمیوس سوم (۲۴۷ - ۲۲۲ ق م) که او نیز حامی
علم و ادب و مشوق اهل فضل بوده و مصر را باوج ترقی رسانده است
مصر از سال ۲۰۰ ق م بعدرو بتنزل رفت و عاقبت رومیها در نیمه قرن

اخیر قبل از میلاد بر آنجا استیلا یافته آخرین بطالسه را از تخت سلطنت عزل و مصر را بمالك رومي الحاق کردند

سلسله سلوکی - مؤسس سلسله سلوکی شخص سلوکوس نیکاتور (۱) است که یکی از سرداران با کفایت و کار دان اسکندر بوده و در مدتی قلیل دولتی وسیع که از شط گنگ تا مدیترانه و از دریای سیاه تا سیر دریا امتداد داشته تشکیل داده و شهر بابل را تسخیر نموده و آنرا مرکز دولت خود کرده است. و شرح سلسله او را سال بعد خواهیم دید از زمان جنگهای پلویونز در بلاد یونانی بین فقرا و عامه از طرفی و اغنیاء و توانگران از طرفی دیگر دشمنی قریبی بظهور رسید چنانکه هر يك از دو دسته میخواستند دسته دیگر را معدوم کنند و خود بتهنائی باقی باشند نزاع این دو دسته بلاد یونان و اهالی آنها را بدو اتحادیه تقسیم نمود، اتحادیه فقرا طرفدار حکومت ملی و متحد با آتن اتحادیه اغنیاء طرفدار حکومت ممتاز متحد با اسپارت.

نزاع بین طرفداران این دو اتحادیه قریب سه قرن یعنی تا ۱۵۰ ق. م طول کشید و در نتیجه خسارات و صدمات کلی بیونان وارد کرد و در حقیقت دیگر برای آن جانی باقی نگذاشت عاقبت مردم مغرب آن آن مملکت دو اتحادیه تشکیل دادند اتولی ها (۲) که در مجاورت خلیج کرت بودند اتحادیه اتولیاها و آکنن ها که در سواحل پلویونز و جنوب خلیج مزبور سکونت داشتند اتحادیه آکننهارا درست نمودند اتحادیه اول طرفدار حکومت ملی و اتحادیه دوم هواخواه حکومت ممتاز بود این دو اتحادیه هیچکدام نتوانستند رقبای خود را از میان برداشته

تمام بلاد یونان را در تحت يك اداره حكومت بیاورند فقط نزاع دائمی داخلی آنها با يكديگر راه را برای مداخله اجانب باز میکرد

این اوضاع مقارن بود با دوره تسلط رومیها در مدیترانه شرقی سرداران روم بیونان و مقدونیه و شام حمله کردند - فیلیپ ششم پادشاه مقدونیه و آنتیو کوس کبیر پادشاه شام با تمام مجاهدات قادر بجلو گیری ایشان نشدند و سرداران مزبور پادشاهان مقدونیه و شام را پی در پی شکست داده متصرفات آنها را بتصرف خود در آوردند .

در یونان طرفداران حكومت ملی از پادشاه مقدونیه و طرفداران حكومت ممتازه از رومیها تقاضای كمك کردند و همین امر مقدمه دخالت مستقیم رومیها شد ، عاقبت سرداران رومی پس از چند بار قشون کشی بیونان در سال ۱۴۶ ق . م تمام آن مملکت را تسخیر نموده باستقلال و اعتبار آن خاتمه دادند .

انتشار تمدن یونانی در مشرق - معمولاً از فوت اسکندر را تا شروع قرن اول میلادی که سه قرن میشود عصر انتشار تمدن یونانی در مشرق میگویند زیرا که در این مدت مردم ممالك معتبری که از تجزیه دولت اسکندریه نتیجه شده بود بتعلیم و تعلم آداب یونانی اشتغال داشتند و جانشینان اسکندر هم که غالباً یونانی بودند در تعقیب خیالات او که انتشار زبان و آداب یونانی بوده از هیچ چیز کوتاهی نداشتند .

تمدن این دوره دنیا اگر چه ریشه و اساس آن تمدن و زبان یونانی بوده و از باختر تا افریقا هم بهمان شکل یونانی خود دیده میشود ولی باز با تمدن مشرق زمین در حین اختلاط با یونانیها بسیاری از آداب و اخلاق و معلومات خود را بایشان آموخته و ضمناً از ایشان هم معلومات کلی

اخذ کرده اند و همین تمدن مخلوط است که سه قرن دنیای متمدن قدیم مخصوصاً حوضه مدیترانه شرقی را در تحت نفوذ بنود داشته .

تمدن یونانی بعد از اسکندر در مشرق کانونهای متعدد داشته که هر کدام بجبهاتی مرکز انتشار اشعه علم و تمدن بوده و علماء و فضلاء را در دامان خود پرورش میداده و از این میان دو مرکز اهمیتی خاص دارند یکی اسکندریه در مصر دیگری برگم در آسیای صغیر .

اسکندریه - اسکندریه هنوز هم باین اسم معروف است شهر است در دهانه شعبه شرقی نیل از بناهای اسکندر کبیر که بطلمیوس اول آنرا پایتخت دولت خود کرده و مقداری هم آبادی و وسعت آن افزوده است اسکندریه دارالعلم بزرگی داشته است با-م موزه (۱) که بنای مرمری بزرگی بوده مربوط بقصر بطلمیوس و علما و اهل فضل در آنجا جمعیت نموده در خصوص مسائل علمی و حکمتی مباحثه و تحقیقات میکردند و بتعلیم و تعلم و قرائت و استنساخ کتب میپرداختند .

موزه اسکندریه کتابخانه معتبری داشت که بزرگترین کتابخانه - های دوره تمدن قدیم محسوب میشود (دارای ۴۰۰۰۰۰ جلد کتاب) و مردم برای استفاده از کتب خطی نایاب باین کتابخانه حاضر میشدند و از نسخه های نادر الوجود آن بهره برمیداشتند .

پادشاهان مصر هر جا کتابی سراغ میکردند که نسخه از آن در کتابخانه اسکندریه نبود بهر زحمت و خرج که میشد آنرا بدست می آوردند و پس از برداشتن يك نسخه از روی آن کتاب اصلی را بممالك اولی رد میکردند .

موزه اسکندریه علاوه بر کتابخانه برای تحقیقات نجومی رصد خانه عالی و برای تحمیل علوم طبیعی باغ وحش و لابراتوار شیمی داشت و در مدارس آن قریب ۱۴۰۰۰ نفر بفرا گرفتن علوم مختلفه مشغول بودند و همین محصلین پس از فراغت تحصیل تمدن یونانی را در تمام ممالك قدیمه مشرق پراکنده میکردند تمام مکاتبات علمای اسکندریه روی همان پاپیروس مصرها بود و غالب کتابهای کتابخانه را هم روی اوراق همین گیاه نوشته بودند .

برگام - دولت برگام که در آسیای صغیر قرار داشت هیچوقت قدرت و اعتبار سیاسی مهمی پیدا نکرد لیکن پایتخت آن که شهر برگام باشد مثل اسکندریه مدتها دارالعلم بود و فضلا و هنرمندان بسیار در آنجا بنشر و تعلیم آداب یونانی مشغول بودند .

برگام هم مثل آسیای صغیر کتابخانه بزرگی داشت که پادشاهان آن مثل سلاطین مصر در آنجا در هر يك از كتب قدیمه نسخه هائی جمع آوری کرده بودند و از این جهت با بطالسه رقابت میکردند بطالسه چون مایل بترقی علمی برگام نبودند فرستادن پاپیروس را از مصر بپیرگام مانع شدند اهالی برگام هم بجای آن از پوست بکثرت کاغذی درست کردند که بعدها بهمان اسم شهر ایشان بیارشمن (۱) موسوم شده و امروز هم بارشمن بمعنی کاغذ پوستی است .

علمای دوره اعتبار اسکندریه - در سه قرن بعد از اسکندر که قسمت عمده آن دوره اعتبار اسکندریه مصر است در ممالك اطراف مدیترانه شرقی علماء و فضایی زرك پیدا شدند که دنباله کارهای فضایی پیش از خود مثل سقراط و افلاطون و ارسطو را گرفته حکمت و علوم را ترقی

دادند و در بعضی رشته ها هم کار های تازه کردند از مشاهیر این جماعت یکی اوقلیدس است که علم هندسه را ترتیب داده دیگر ارشمیدس که بزرگترین علمای ریاضی قدیم و از دانشمندان جامع است و در ریاضی و فیزیک و جرثقیل اختراعات بزرگ دارد دیگر اراتوستن (۱) که از علمای جغرافیا و نجوم و ریاضی است دیگر بطلمیوس که هیئت قدیم را تکمیل کرده و کتاب معروفی در این رشته نوشته و جالینوس طبیب که کتابهای معتبر در طب تألیف نموده است .

(خاتمه)

در مطبعه سعادت بطبع رسید

